

تاریخچه اقوام در افغانستان

www.enayatshahrani.com

تألیف: دکتور عنایت الله شہرانی

ویراستار: دکتور اکبر ہمت فاریابی

اہتمام: برہان الدین نامق

شناسنامه کتاب

نام کتاب: تاریخچه اقوام در افغانستان

مؤلف: دکتور عنایت الله شہرانی

ویراستار: دکتور اکبر ہمت فاریابی

اہتمام: برہان الدین نامق

تایپ و صفحہ آرائی: سمیع اللہ نذیر شہرانی و وحدت اللہ درخانی

نوبت چاپ: دور پنجم

ناشر: کانون فرہنگی قیزیل چوپان

سال: ۱۳۹۵ هـ ش

کابل - افغانستان

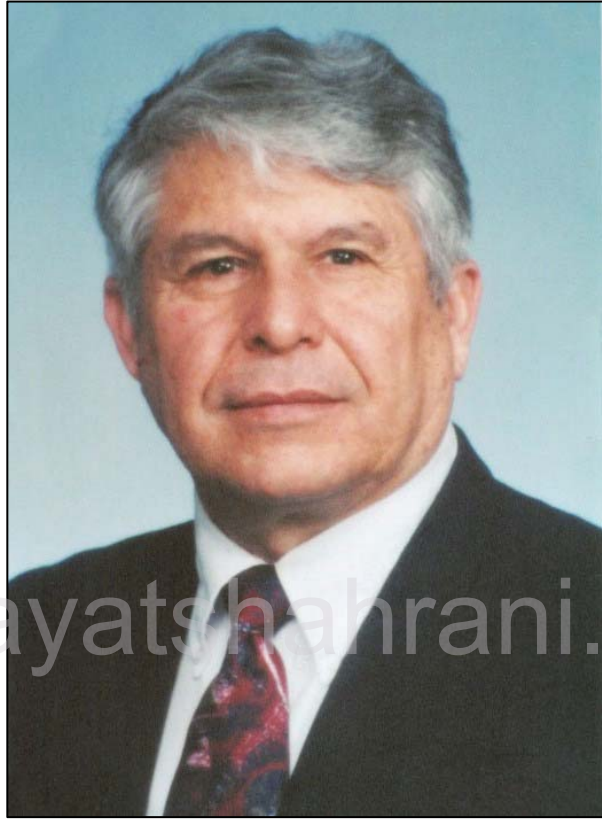
حق چاپ برای مؤلف محفوظ است.

اللهم صل على محمد
وآله الطيبين الطاهرين

www.enayatsfahranani.com

اهداء:

- ◀ به تورکان هزاره مبارزو بیگناه که در قتلگاه های امیر عبدالرحمن شهید شدند:
- ◀ به تورکان ، پشتونها و تاجیکانیکه دور از تعصب حیات بسر میبرند:
- ◀ به ارواح شهدای دوره امیر عبدالرحمن و محمد نادرشاه که هزاران تن شان بی کفن در خندق ها بصورت دسته جمعی گور شدند:
- ◀ به ارواح شهدای دوره حکومت خلق و پرچم که بگناه وطن دوستی و اسلامیت کشته شدند:
- ◀ به ارواح شهدائیکه به دوره های حکومت های مجاهدین و طالبان به استعمال و خودخواهی رهبر ها کشته شدند و جنگ هایشان مسلمان با مسلمان بود:
- ◀ به ارواح صدها هزار غوراتی و فاریابی که بدوره محمد ظاهرشاه از گرسنگی جان های شیرین خود را از دست دادند:
- ◀ به ارواح پشتونهاییکه بطرفداری حکومت و ضد حکومت افغانستان نادانسته باهم میجنگند و دوطرفه می میرند و خانه هایشان را ماتمسراء می سازند.



دكتور عنايت الله شهراني

یادداشت ناشر

واژه نژاد که بسیار سالها در میان غربیان و فرنگیان و به ویژه جرمهای نازی اسباب ریختن خون ملیونها انسان بی گناه را فراهم آورد؛ امروز آنرا بصورت عموم همه دولت ها و ملت‌های آزاد جهان محکوم میکنند و در دنیای کنونی بجز از کشور های عقبمانده آنهم در میان یکتعداد افراد متعصب و نژاد پرست که در حقیقت به مفهوم نژاد نمی فهمند دیگر در گیتی طرفدار ندارد.

درباره نژاد که در حقیقت بیانگر ظاهر انسانها مثل رنگ، مو، جمجمه، چشم و سیما.... آنان می باشد دانشمندان می گویند تنها سه نژاد یعنی سفید و سیاه و زرد وجود دارد و نژاد زرد هم مولود اختلاط نژاد های سفید و سیاه است و پیدایش نژاد سفید و سیاه هم به تأثیرات اقلیم و آب و هوای مناطق زیست انسانها در طول زمان بسته گی دارد.

البته آنچه که در مجموعه حاضر در ارتباط به تاریخچه اقوام در افغانستان در این ارتباط میخوانید، صرف برای شناسایی بهتر اقوام و قبایل کشور می باشد. اختلافی اگر از نظر رنگ، مو، چشم، جمجمه و سیما و غیره در اقوام این مملکت به مشاهده میرسد، همه به مثابه آیات و نشانیهای الله پاک^(ج) برای شناخت بهتر آنان تلقی

میگردد، قسمیکه الله پاک میفرماید: یا ایها الناس انا خلقنکم من ذکر او انثی و جعلنکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله اتقاکم ان الله علیم الخبیر. آیه (۱۳) سورة حجرات

ای مردمان هر آینه آفریدم شما را از یک مرد و یک زن و گردانیدم شما را جماعت و قبیله ها تا یک دیگر خود را بشناسید، به تحقیق گرامیترین شما نزد من پرهیزگار ترین شما است. هر آینه الله دانا و خبر دار است.

کانون فرهنگی قیزیل چوپان به سلسله فعالیت‌های فرهنگی خویش افتخار دارد که اینک مجموعه بسیار ارزنده را در زمینه شناسایی مردم افغانستان به نشر میرساند. امید وار هستیم که این اثر قدمی باشد در راه تحکیم وحدت و برادری مردم کشور ما.

با احترام

فهرست مطالب

- مقدمه ۱
نگاه گذرا درباره اقوام و ملیت ۷

فصل اول

- پشتونها ۱۱
- پشتونها کجا اند؟ ۱۹
- هوتکیان غلجائی نسب ۲۹
- حکومت درانی ها یا سدوزائی ها ۳۰
- حکام محمد زائی ۳۰
- خدمات نگارنده به زبان و قوم پشتون ۳۲

www.enayatshahrani.com

فصل دوم

- تاجیکان ۳۴
- دوره صفاریان و سامانیان ۵۵
- شهریاران و حکام تاجیک ۵۷
- خدمات نگارنده به زبان و قوم تاجیک ۶۳

فصل سوم

- تورکان ۶۷
- در قسمت فرهنگ، ادبیات و هنر ۷۴

- لاويك ها در حدود سال صد قبل از ميلاد ۷۷
- حكومت كوشانيان بزرگ ۷۹
- يفتلي ها ۷۹
- فريغونيان ۸۴
- بانيجور هاي تخارستان و بلخ ۸۵
- شاران غرجستان ۸۵
- حكام غزنوي ۸۶
- سلجوقيان ۸۷
- خوارزمشاهيان ۸۸
- حكام غوري ۸۹
- حكام مغولي ۹۳
- حكام تيموري ها در افغانستان ۹۳
- الف: حكام تيموري هرات ۹۴
- ب: حكام ديگر تيموري ها در افغانستان ۹۵
- ميران و شاهان محلي كه توركي التبار اند ۹۶
- الف : ميران ميمنه ۹۶
- ب : شاهان درواز ۹۶
- ج : شاهان متأخر درواز ۹۶
- د : ميران بدخشان ۹۸
- ه : مير محمد شاه بار اول ۹۹
- و: شاهان شغنان و باميان ۱۰۱
- عروق هاي تورك ۱۰۲

فصل چهارم

- ۱۰۵ تورکان هزاره
- ۱۲۶ تورک های ایماق
- ۱۴۴ تورک های قزلباش
- ۱۵۷ کوشانی ها و یفتلیان

فصل پنجم

- ۱۷۰ تورکان غلجائی
- ۱۸۵ تورکان غوری
- ۱۹۲ مغولان تورک شده
- ۱۹۶ تورکان فرملی
- ۲۰۳ عرب تورک
- ۲۰۶ سه قسم عرب در افغانستان

www.enayatshehrani.com

فصل ششم

- ۲۱۰ بلوچها ، نورستانیها ، پراچی ها ، پشه بی ها ، اورمولی ها و هندوها
- ۲۱۲ زبانها و اقوام پامیر بدخشان
- ۲۱۶ ییدغه یا یودغا

فصل هفتم

- ۲۱۷ سیستان -
- ۲۲۷ بلخ -
- ۲۳۵ تخارها -
- ۲۳۹ فهرست مأخذ -



مقدمه

دو سال پیشتر جوان دانشمند محترم دکتور همت فاریابی اصالتاً از جانب خود و کالتاً از طرف جمع کثیری از علاقمندان قضایای مردم افغانستان طی تماس تلفونی پیشنهاد کردند تا درباره هویت ها، انساب، تاریخ و ارتباطات مردم افغانستان با یکدیگر مقاله یی را در قید تحریر درآورم.

در آن روزیکه دانشمند ارجمند همت فاریابی برایم تلفون کرد، اینجانب در صدد تهیه خاکه کتاب درباره «حضرت مولانای بلخی» بودم که به احترام ایشان و دوستان دیگر همه پروگرام ها را کنار گذاشته و یک مقاله نی، بلکه این رساله را در مدت کم با همه نواقصش به اتمام رسانیدم و امید است تا خوانندگان آنرا به دیده قدر نگریسته و یکجانبه تصور ننمایند، آنچه که درین رساله آمده سعی شده تا از روی اسناد و شواهد نوشته شود و بدون شواهد و اسناد اصلاً تحریر و نوشته خاصتاً موضوعات تاریخی به افسانه میماند.

از جانب دیگر من که از خوردسالی تا اکنون دشمن درجه یک تعصب بودم و میباشم، آنچه را که نوشته ام، تعصب زبانی، قومی و سمتی در آن شامل نمیباشد و من در همه چیزیکه نوشته ام بی تردید جوابگوی خواهم بود، مگر اینکه از زبان و اسناد دیگران گفته باشم، زیرا که بنده نمیتوانم مسئولیت نوشته دیگران را بدوش بگیرم و آنها حق خود را دارند و بخاطر امانت داری، نظریات دانشمندان تاریخ را در هلالین قید کرده ام.

نام شادروان عبدالحی حبیبی مکرراً درین رساله ذکر شده است و اینجانب درباره شرح احوال و آثار شان کتابی نوشته و از طریق مجله «پیمان» آنرا چاپ نمودم، خوشبختانه کتاب مذکور در سال (۲۰۱۶م) در قاهره بچاپ رسیده است. البته پوهاند حبیبی در دانش، لیاقت و تحقیق در جمله دانشمندان طراز اول افغانستان به شمار میاید و بار بار از ایشان به نیکی یاد کرده ام، اما موضوع مهمی که درباره ایشان باید ذکر گردد اینست که ایشان دانسته و عمدتاً مسایل و موضوعات تاریخی را که حق یک قوم بوده، آنرا به نفع قوم دیگر مبدل ساخته اند. مثلاً طایفه یفتلیان، کوشانیان با هزار اسناد و شواهد ثابت شده اند که از طایفه سیتی «ستی» و یوچی، هون و ختائی میباشند و به نژاد آریین ارتباطی ندارند، چون استاد دانشمند بزرگ میباشند. گاه گاهی اعتراف کامل نموده اند که آنها از جمله تورکان اند، ولی زمانیکه داستان ابدالی ها و کلمات پشتو بلند میگردد، نمیتوانند خود را کنترل نمایند و فوراً آنها را به ابدالی و بعداً به پشتو ربط میدهند. ارزش کار پوهاند حبیبی در این است که نظر دانشمندان تاریخ را عیناً میاورند و آنها به صراحت لهجه نظریه خود را به تورک بودن سلسله های متذکره اظهار میدارند که البته جنت مکان پوهاند حبیبی امانت ایشان را منحیث شخصیت فضیلتمند در هلالین میاورند، ولی وقتیکه نوبت نظر خودشان میاید، کاملاً بعضی کلمات را تغییر و حتی تحریف مینمایند، مثلاً ابدالیان را که ارتباطی به یفتلیان ندارند، میگویند که ابدالی از بقایای یفتلیان اند، درحالیکه قاطعانه ثابت گردیده است که رابطه یی اندر میان آنها موجود نمیشد.

دوم در قسمت «لاویک» ها خودشان بار بار میگویند که نظر علمای متقدم آنست که ایشان از جمله هون ها و بقایای کوشانی و یفتلی میباشند ولی در قسمت نظریات

شخصی شان میاورند که آنها لاویک نی، بلکه «لویک» میباشند که در این قسمت بداخل این متن تبصره گردیده و تردید شده است.

سوم اینکه کلمه «تورکی» را متقدمین برخلاف اصول تلفظ آن «ترکی» به چهار حرف نوشته اند، استاد تلاش بی ثمر کرده است تا بنام آنها صبغه پشتون بودن بدهد و بناً بعد از حرف «ر» و پیش از حرف «ک» یک حرف «ه» را افزوده اند تا «تره کی» جلوه کند. درحالیکه خود اعتراف نموده اند که حرف «ه» را زیاد کرده اند.

و مثل امثال بالا چندین بار به مشکلات پشتون و پشتو سازی پوهاند حبیبی روبرو شده ام که با همه احترامیکه به ایشان قایل میباشم نظریات غیرواقعی ایشان را از روی اسناد و دلایل بدون جزئی ترین احساسات قومی و طرف بودن به یکی از اقوام رد نموده ام.

شادروان میر غلام محمد غبار که تاریخ نویس برازنده کشور شمرده میشود ولی متأسفانه بنابر دلایل غیر معرف، توجه چندانی به تاریخ دیرین پربار و پرحادثه مردم تورک افغانستان ننموده اند و تنها در کتاب خود بنام «افغانستان در مسیر تاریخ» نوشته اند که عنصر تورک بشمول تورکمن ها بالغ به یک میلیون میگردند که البته موضوع در کتاب «تاریخ منظوم» جناب آرین پور رد شده است و ما در قسمت واقعیت های عینی تاریخ تورکان با اسناد زیاد درین مجموعه آورده ایم که خوانندگان به آن پی خواهند برد.

شادروان میر محمد صدیق فرهنگ در کتاب «افغانستان در پنج قرن اخیر» بسی چیز های ناگفتنی را با جرأت تمام گفته است، در هر فصل مأخذ معتبر ارائه داشته و بسی از نوشته های ایشان واقعاً قابل تأیید میباشد.

موضوع مهمی که به نوشته های مورخین تأثیر دارد، همانا اعتماد نویسنده ها بر مورخین متقدم میباشد.

وقتی که کتابهای پوهاند حبیبی را با نوشته غبار مقایسه نمودم، دریافتم که بدون شک مآخذ حبیبی به مراتب از مآخذ غبار زیاد بود و شاید غبار نخواست همه را بگنجاند. در میان این دو تاریخ نویس، یک موضوع را از نوشته های شان، علاوه بر موضوعات دیگر مشخص نمودم که، پوهاند حبیبی تیموریان و بابرین که هر دو یک فامیل و امیر تیمور ابولآبای شان میباشد، نژاد به مغول و اولاده چنگیز خان میدادند و مآخذ حبیبی بیگمان کتاب «اکبر نامه» ابوالفضل علامی میباشد.

در بسی جای ها مغول بودن تیموریان را این نگارنده رد نموده است که دلایل زیاد درباره شان از روی اسناد آورده شده است. مگر غبار در موضوع چندان نیچیده ولی حقیقت را برملا نموده است و او میگوید که تیمور خود را چنگیزی می شمارد ولی حقیقت آنطور نیست که او میگوید و او تورک تورکستانی است. امیر تیمور که به قانون چنگیزی «یاسا» عشق میورزید و ارادت و عقیده خاص داشت بناً چنگیز خان را جد خیالی خود می پنداشت. در حالیکه همه مردم تورکستان طائفه - طائفه و نسل و نسب تیمور را می شناسند و تورک شناسان بار بار ثابت ساخته اند که امیر تیمور تورک و از شهر کش «شهر سبز» تورکستان است. از جانب دیگر تیمور شخصی میباشد که تمام زعمای پر قدرت چنگیزی را از میان برد و امپراطوری خود را به جایشان از سرحد چین در شرق تا به مسکو در شمال و از ترکیه، شام، بغداد، فارس در غرب و جنوب تا هند وسعت و گسترش داد و در تورکستان سمرقند را پایتخت نیم دنیای آنروز ساخت.

بابر از کواسه های امیر تیمور از تورک بودن خود بصراحت در «بابرنامه» طی یک رباعی بیان میدارد.

در این رساله همچنان مشکل زیاد در قسمت غوری ها و سوری ها با پوهاند حبیبی داشتم که خواننده گرامی را حواله به خواندن متن این رساله مینمایم. و در این مقاله علاوه بر ریفرنس و مأخذ زیاد و ذخیره حافظوی بیش از هشتاد کتاب معتبر و منابع مؤثق استفاده شده که در ختم این کتاب در فهرست مأخذ مجموعاً ذکر شده است.

دانشمندان گرانقدر چون محمد آصف آهننگ، سراج الدین سراج، غلام سخی سخا، داکتر فیض الله ایماق، استاد محمد وزیراخی کرخی، محمد اسحق ثنا وغیره دوستان با فرستادن بعضی منابع تحقیقی مرا ممنون و مشکور گردانیدند. و حالا چند کلمه دیگر را به مفهوم مقدمه رساله هذا به خوانندگان عرضه میدارم.

بیشترین توجه درین رساله به اصالت، نفوس و ریشه های تورکان شده است و در قسمت تاجیکان که گفتنی ها زیاد میباشد کتاب علاحیده و مستقل در نظر گرفته شده است. معلومات درباره قبایل و طوایف ملیت برادر پشتون درین رساله آورده شده است ولی چندان کافی نمیشد و بایست درینباره تحقیقات جداگانه صورت گیرد.

افغانستان یک مملکت کثیرالملیتی میباشد و اگر درباره هریک از آن ملیت ها معلومات دقیق جمع آوری شود، کتاب مستقل نه، بلکه هریک ایجاب یک کتاب ضخیم را مینماید، و اگر درین نوشته درباره یکی از اقوام یا ملیت برادر و برابر با

دیگر ملیت های افغانستان تحریر یافته است، انگیزه آن صرفا فرمایش یک عده اهل دانش و قلم میباشد و گواه ما بر بیطرفی و حق نویسی ما همانا آیه متبرکه الهی یعنی آیت بیست و دوم از سوره شریفه روم «سی» میباشد که حق سبحانه و تعالی فرموده است: «و من آیاته خلق السموات و الارض و اختلاف السنتکم و الوانکم» ترجمه: از نشانه های خدا خلق آسمانها و زمین و اختلاف زبانها و رنگهای شماست.

این شرح و بحث ها درباره یک قوم و یا اقوام و ملیت ها فقط برای شناسایی میباشد و نه برای تفوق طلبی و برتری خواهی و برای برتر دانستن یک شخص یا اشخاص از دیگران، باز خداوند (ج) بوضاحت بیان میدارد که «ان اکرمکم عندالله اتقاکم» به تحقیق در نزد خداوند برترین شما، متقی ترین شما میباشد.

مردمی که توجه نگارنده در این رساله به آن زیادتر شده است، از مردمان بسیار عمده و مهم افغانستان میباشد که در حدود دست کم سه هزار سال تنها در این خطه باستانی مان حکم راندند و حافظه تاریخ بیاد ندارد که با آن همه عظمت و قدرت و شانی که داشتند بر ملیت های دیگر ظلم کرده باشند، و آنها بودند که امپراطوری بزرگ خراسان دیروز و افغانستان امروز را در جهان معرفی نمودند. و تاریخ کهن و جدید بیاد ندارد که این قوم یا ملت تورک، بازی دست بیگانگان شده باشد و برخلاف دیگران که با زور بیگانه میابند و با حمایه آنها بر برادران دیگریکه از ملیت های غیر خودشان میباشد به ستیزه می خیزند.

نگاه گذرا درباره اقوام و ملیت های افغانستان

پشتونها که شاخه های زیادی دارند و کتاب های زیادی اندر باب ملیت پشتون نگاشته شده است. «راورتی» و بعضی مستشرقین درباره پشتونها معلومات زیاد داده اند. در خصوص قبایل و خیل های مختلف پشتون ها «تواریخ خورشید جهان» به نوشته یکی از دانشمندان پشتونهای آنطرف سرحد میباشد که درباره همه اقوام مختلف پشتونها معلومات جامع ارائه داشته و بدون تردید کاستی هایی در آن دیده میشود، همچنان یک تحقیق قابل غور در ویدیو توسط یک گروه دانشمندان بزرگ امریکا و دیگران تهیه شده که نمایانگر معلومات مشخص درباره ملیت برادر پشتون میباشد. نام فارسی آن فلم تحقیقاتی «تکاپو برای قوم گمشده» و نام انگلیسی آن Quest For the lost tribe میباشد.

تاجیکان از ملیت های قدیم و مهم افغانستان بمانند پشتونها میباشد که درین اواخر کتابهای زیادی درباره شان تحریر یافته است. کتاب «تاجیکان» به نوشته بابو جان غفوروف یکی از منابع معتبر درباره تاجیکان میباشد. با آنکه درین کتاب تأملات وجود دارد.

کیفیت اعجازی که زبان فارسی تاجیکی دارد، بیشتر جامعه افغانستان آنرا می آموزند و در اکثر نقاط افغانستان زبان تفاهم بین ملیت های مختلف میباشد.

تورکان که بخش اعظم این رساله به آنان مربوط میشود، یکی از عمده ترین اقوام افغانستان را تشکیل میدهند و تورک های هزاره شامل این اتنیک میباشند، بناً هرآنچه را که درباره اقوام تورک درین نوشته آورده شده، مربوط تورکان هزاره نیز میباشد.

در تاریخ دنیا هويت های بسی اقوام از بین رفته و ناگزیر خود ها را به اقوام دیگر ارتباط میدهند، از جانب دیگر یکتعداد مردمان در جهان وجود دارند که علاقمند به اقوام حاکم و یا صاحب قدرت و یا مشهور میباشند، بناً بخاطر نزدیکی به آنها خود را منسوب به آن قوم میدانند. همچنان یکتعداد اقوام دیگری هستند که بنا بر تقربات و ارتباطات تنگاتنگ در طول ازمه تاریخ مثل آنها میشوند و هويت و نسب و نژاد خود را فراموش میکنند. درین رساله در آن باره خاصاً در حصه غلجائی های پشتون شده صحبت به عمل آمده است.

یکتعداد حکام بخاطر اکثریت ساختن و یا احاطه و تحت تأثیر آوردن اقوام دیگر فشارها بر اقوام غیر قوم خود وارد میسازند و امتیازاتی را که به قوم خود قایل اند، بدیگران قایل نمیشوند، از آن سبب مردم غیر آن قوم مربوط حکام آهسته - آهسته بخاطر دریافت امتیاز و یا بخاطر ترس، خود را به آن قوم منسوب مینمایند. یک مثال بسیار ارزنده که هنوز مردان کهنسال هرات و مناطق دیگر افغانستان بیاد دارند اینست که از ترس وحشت و بیجا سازی مردم هراتیان اصیل از جانب امیر عبدالرحمن خان جمعیت های کثیر و طوایف مختلف حتی نامهای خود را بگونه نامهای قوم بر سر اقتدار انتخاب کردند. زیرا مردم بیچاره توان تبعید شدن و یا از دست دادن زمین و دارایی خود را نداشتند و ناگزیر باید سازش مینمودند.

دوستان همصنفی های دوره لیس و متوسطه این نگارنده که تعداد شان به دو - سه نفر میرسید به اعتراف خود شان از آنجمله بودند و یکی از آن بیچاره ها که خود را در وقت مجبوری بنام «پوپل» شهرت داده بود، بوقت تغییر رژیم محمد زایی نام دیگر داده بود ولی البته نه به آن دلیل شاید به دلایل دیگری آن مظلوم توسط حفیظ الله امین کشته شد.

تغییر دادن هویت های اقوام به کسی و یا شخصی و یا قومی ضرر نمیرساند و هر کس حق تعیین مشخصات خود را دارد، اما در خصوص مطالعات انساب شناسی و غیره مشکلات بار میآورد.

درین رساله درباره فرملیان، ایماقیان، سوریان، غوریان، سیستانیان و غیره گفته ها و نظریات زیاد آمده و سعی نشده است تا به آن اقوام ارجمند نسب سازی و شجره کاری تصنعی انجام داده شود، بلکه جمله گفته ها و همه سخنها از روی اسناد واقعی بوده و از جعلیات و خیانتکاری دوری گزیده ایم و آنچه را که در راه حق بوده و حقیقت را بیان میداشته همان را انتخاب نموده ایم. امیدوارم که دوستان اگر در موضوع مخالفت داشته باشند آزرده نگردند. زیرا این نگارنده طوریکه بیان نمودم نظر به شوق و علاقه شخصی این رساله را نوشته ام بلکه فرمایش دوستان اهل قلم بوده است.

از اقوام ارجمند دیگر مملکت افغانستان تا جائیکه امکان داشته تذکراتی بعمل آمده و باید درباره هریک، بلوچان، نورستانیان، پشه بیان، اورموریان، تیلگویان،

پراچیان، ارشریان، اشکاشمیان، سنگلیجیان، شغنیان، واخانیان، زیباکیان، منجیان، یازغلامیان، عربان، هندیان و صاحبان زبانهای یودغا و سریکلی وغیره اقوام کشور تحقیقات گسترده صورت بگیرد و هر کدام بذات خود ارزش بسزا داشته و صاحب غرور ملی میباشند. بناً بخاطر وسعت علم و دانش ونه بخاطر جدا سازی باید نوشته و تحقیقات صورت بگیرد و هریک باید بذات خود مقام و منزلتی را داشته باشند و اما به معنی دیگر برادری و برابری، وحدت، اسلامیت و هموطنی با داشتن محیط مشترک، فرهنگ، آیین و ثقافت همه ما مردم افغانستان یک وجود و یک برادریم و باید به گفته علامه اقبال تمیز رنگ و بو حرام باشد.

نه افغانیم و نه ترک و تتاریم

چمن زاریم و از یک نوبهاریم

تمیز رنگ و بو برما حرام است

که ما پرورده یک شاخساریم

www.enayatshahrani.com

کسانیکه تبعیض را در بین برادران هموطن تولید مینمایند، آنها بی خبر از آن هستند که آینده مردم را خراب میسازند، خودشان لاجرم می میرند و میروند مگر بدبختی و رنجوری مردم بیچاره از یادگارهای منحوس آنها بشمار خواهد رفت.

فصل اول

پشتونها

در این بخش رساله هدا درباره قومی سخن میگوئیم که دست کم دو صد و پنجاه سال به اینطرف در خاک موجوده افغانستان حکمروایی مینمایند.

با آنکه تاریخ قوم پشتون نسبتاً کهن میباشد ولی یک تاریخی که بتواند اصولاً آنها را به یک شخص کهن تاریخی متصل سازد موجود نیست. مثلاً تورکان را به گونه های افسانوی به اولاده افراسیاب جهان پهلوان توران نسبت میدهند و تاجیکان را به کیومرث افسانوی منتهی میسازند و یا هم برای تثبیت هویت قوی تر، خود را به ضحاک میرسانند. در حالیکه افراسیاب، ضحاک و کیومرث به افسانه یی ارتباط دارند که این افسانه ها بیش از هزاران سال عمر دارد. ولی در میان این سه مرد افسانوی، فقط از افراسیاب نشانه هایی در توران دارند. مثلاً میگویند "پوشنگ" پدر افراسیاب میباشد که بعد از فوتش، افراسیاب وی را در پوشنگ دفن کرد و پوشنگ (شکل عربی پوشنگ) مربوط خاک افغانستان و در هرات میباشد و افراسیاب را بمراتب بیشتر از آن در آسیای مرکزی می شناسند، ولی در قسمت پشتونها ما تا اکنون بمانند آن نام های تاریخی و افسانوی نداریم.

قدمات پشتونها را استاد عبدالحی حبیبی فقط از طریق کلمات می کاود و اگر چه میتواند دلیل ضعیفی به کهن بودن نسبی پشتونها در محیط افغانستان تلقی گردد. ولی از آنجائیکه انترپالوجیستان را عقیده بر آنست که لفظ و زبان با تعیین خصوصیات قومی و (DNA) تفاوت دارند و لفظ نمیتواند قومیت را ثابت بسازد، مثلاً درباره تورکان هزاره یاددهانی ها نمودیم و گفتیم که از جمله یک تعداد کثیری از آنها دری زبانان شده اند مگر از لفظ آنها هیچ دلیلی را نمیتوانیم بدست بیاوریم که آنها از لحاظ اتنیکی متعلق به دری زبانان باشد.

پوهاند عبدالحی حبیبی در کتاب «تاریخ افغانستان بعد از اسلام» درباره تورک بودن مردم اصلی کابل و سرزمین شمالی و کاپیسا چنین میآورد: «بقول هیوان تسنگ زایر چینی رسم الخط الفبای مردم کابل و کاپیسا مانند ترکان بود، ولی زبان ایشان ترکی نبود» (ص ۶) پوهاند حبیبی علاوه میدارد که هیوان تسنگ مینویسد: «که زبان مردم فلنه (Falana) (بنون) شباهت کوچکی با زبان هندی داشت و گنگهم ازین تذکار مختصر نتیجه میگیرد که چون این سرزمین هندی نبودند باید به تعبیر هیوان تسنگ اپوکین o-po-kien یعنی افغان باشند که زبان ایشان پشتو بود و چون بقول همین زایر زبان و خط و مردم (هو-سی-نه "غزنه") با ولایات دیگر اختلاف داشت بناً حدس میتوان زد که زبان غزنی و فلنه سابق الذکر یکی باشد» (ص ۷ تاریخ افغانستان بعد از اسلام)

درحالیکه پیش از زایر چینی تحقیقات نشان میدهد که لفظ مردم غزنی تورکی توکیو ها و ختنی ها بود و کلمه «پشتو» را که عالیجاه حبیبی نشان میدهد در نوشته زایر چینی مشاهده نشده است.

همچنان استاد حبیبی در قسمت قدامت زبان پشتو باز مینویسد «لسان خلجیه بدون شک پشتو است برای اسناد و شرح تاریخی این مسئله رجوع به لویکان غزنه شود» (ص ۳۸ تاریخ افغانستان ...).

در بحث خلج ها از زبان شخص استاد حبیبی و ده ها مستشرق و مؤرخ با اسناد گفته شد که خلجیان تورک میباشند و در «حدود العالم» آمده بود که خلجیان بعداً زبان دیگر یافتند و حتی کلمه «پشتو» را به زبان قلم نیاورده بود و ما حالا میگوییم که همان زبان دیگر که مؤلف حدود العالم میگوید در حقیقت «زبان پشتو» میباشد و ناگفته نماند که «لویکان غزنه» تألیف خود استاد حبیبی است.

استاد حبیبی حواله دیگر دارد: «زبان خلجی (غلجایی) پشتو را میدانستند و یک بیت قدیم پشتو از ایشان باقی مانده و در نامه فامیلی ایشان هم ریشه لوی بزرگ و سردار پشتو موجود است.» (ص ۳۹)

زبان تعداد محدود از غلجایی ها اکنون پشتو میباشد و ما آنرا ثابت ساختیم که تأثیر زبان پشتو بنابر همزیستی با پشتو زبانان به آنها غلبه نمود و زبان شان پشتو شده و نیز گفتیم که «لوی» با آنکه از قدیمترین کلمه لفظ تورکی میباشد و عین معنی را میدهد. اما «لویکان» در تاریخ عموماً به کلمات «لاویک ها» و «لاویخ ها» و «انوک ها» آمده است. (ر. ک. به نوشته پوهاند حبیبی به صفحه ۳۹۱ طبقات ناصری).

پوهاند حبیبی سند دیگری را میآورد که گویا به قدامت پشتو دلالت مینماید: «چون مردم آرین به هند رفتند، آن سرزمین را آریه ورته یا آریه ورشه گفتند و این کلمه تا اکنون در پشتو به شکل «ورشو» به معنی مرتع و سرزمین موجود است. در پشتو تا اکنون «سند» دریا را گویند و این کلمه در زبان ویدی سند هو است.» (ص نهم تاریخ مختصر افغانستان مؤلف حبیبی).

استاد حبیبی باز میفرماید: «ریشی، ویدی به معنی ستاینده سخن گوی، در پشتو ریشه و راشه «سخن» رشه «اخلاق» معنی دارد.... در خیرالبیان پیر روشن تور جمع کش است به معنی شمشیر باز، ویسیه در پشتو ویسیا به معنی اعتماد، شودره در پشتو سودر به معنی بی تهذیب، نادان و وحشی و بسا کلمات ویدی مستعمل و زنده در پشتو داریم و هکذا در مباحث دوره اویستائی خواندید که این زبان را با پشتو رابطه محکم و قویست و بنابراین ما زبان پشتو را خواهر سنسکریت و اویستا در سرزمین ملتقای این دو زبان آریائی میدانیم... اما زبان دری قدیم شاید از اویستا در خود سرزمین افغانستان بوجود آمده باشد». (ص ۲۸ تاریخ مختصر افغانستان)

در زبان تورکی کلمه «تور» بحد اعظمی استعمال میشود و هزاران تورکی زبان نام اولاد خود را «توره خان» میگذارند و گذارده اند و توران هم از قبیل همین نامهاست و «تورامانا» نام پادشاه یفتلی هم از همین ریشه توره است و صد ها مثال دیگر که کاملاً از لغات بسیار قدیم تورکی و تا کنون مورد استعمال را دارد. این کلمه در تاجیکی به عین معنی تورکی مستعمل است مثلاً میگویند: «عجب توره بچه ای است». کلمه «تور» در تورکی شجاع و باغیرت معنی میدهد و همردیف آن کلمه «برلاس» است. که ترخان و یا تورخان هم می آورند.

استاد حبیبی میفرماید که پشتو خواهر سنسکریت میباشد. شاید فرموده ایشان بجا باشد اما سوال اینجاست که زرتشتیان در جمله کتب تاریخی مینویسند که محل تولد زرتشت در آذربایجان صورت یافته ولی منابع افغانستانی می‌رسانند که زرتشت فعالیت های خود را در بلخ بامی انجام داده و هم در آنجا کشته شده است. در تاریخ افغانستان در هیچ سند معتبر دیده نشده است که پشتونها در ولایات شمال

مخصوصاً در بلخ حیات برده باشند. در قسمت ترجمه کلمه «سودر» که استاد حبیبی فرموده اند، واقعاً بجا است و آوا و صدای پشتو را می‌رساند.

و در زبانهای تورکی و فارسی مورد استعمال آن دیده نشده است و اگر باشد این نگارنده معلومات ندارد. (سودر در ترکی بمعنی فراش است معنی امروزی آن خانه سامان است) و سو در باشی معروف است.

راقم این سطور متعلم صنف هفت مکتب ابن سینا بود که استادی داشت بنام نور محمد خان منگل، مردم که بالای شاگردی قهر میشد میگفت که «بشی سودر».

در قسمت زبان بسیار زیبا و شیرین پشتو باید گفت که استاد عبدالحی حبیبی سعی نهایی خود را انجام داده است که به زبان مذکور شکل تاریخی و علمی بدهد و چنانچه که در هر نوشته ایشان میبینیم سعی کرده اند، کلماتیکه اندک نزدیکی به پشتو داشته باشد آنها را به پشتو نسبت داده اند و تلاش آنها در تهیه کتب پته خزان، لویکان و خلجیها از همین قبیل تلاش ها میباشد که ما در بحث های این رساله به رد پشتون بودن ریشه خلج ها و لاویک ها از زبان بسی دانشمندان مستشرق، مؤرخین و از زبان خود حبیبی آوردیم ولی زحمت آنها قابل قدر میباشد.

اما این نگارنده درباره «پته خزان» تحقیقات کرده ام و تبصره های من درین رساله جای ندارد. بناً خوانندگان را راجع میسازم به نوشته های ده ها دانشمند افغانستان، حاج کاظم یزدانی، پروفیسور همام، نجیب مایل هروی و قلندر مومند ترجمه وفا معصومی، عکس العمل های هیت یونسکو و تأیید نمودن آنها موضوع را که البته ده ها شخص دیگر در آن باره گفته ها نموده اند که مورد بحث من نمیشد و اینجانب علاقمند میباشم تا نزدیکی های اقوام را از روی شواهد بنویسم و نه دور ساختن را.

روزی در یک مجلس سفارت افغانستان در ملل متحد بحثی در قدامت لغت پشتو در میان دانشمندان صورت یافت و جمله سعی کردند که بگویند کتاب «پته خزانه» ساخته و بافته سه نفر از نویسندگان پشتون افغانستان میباشد.

من گفته ها را به غور و دقت گوش دادم ولی تأیید نکردم، مگر به ارتباط موضوع چنین افزودم که در پته خزانه که من آنرا مکرراً خوانده ام و تأیید و تردید آنرا در این مجلس لازم نمی بینم، گفتم در کتاب مذکور قدیمترین شعر پشتو را در سنه (۱۳۹ هجری) آورده اند و این شعر را به امیر کروول نسبت داده اند.

اگر این سند واقعاً درست باشد و در سال مذکور که تقریباً سیزده سده پیشتر سروده شده است به آن پختگی مشاهده گردد، زبان پشتو اقلّاً دو هزار سال پیش قدامت ادبی داشته است، زیرا زبان فارسی با همه تاریخ کهن خود در آنزمان شعری بدان پختگی نداشت و همچنان زبان تورکی که از خود رسم الخط های خاص اورخانی و مغولی وینسی را دارا بود شعری بدان پختگی در آن تاریخ ندارد. و چه جایی که امیر کروول جهان پهلوان بقرار قول عمده راویان و محققین تاریخ از نسل تورک و از جمله سوریان میباشد که از آن زمان پشتو را در کدام تاریخ کسی ذکر نموده است.

پس برای اقناع اهل مجلس در دفتر ملل متحد قدامت لفظ پشتو را اینچنین اظهار داشتم که از پشتو شدن زبان مردم خلجی - غلجائی سالهای زیادی سپری شده است و یک زبان بر زبان دیگر در یکروز و یکماه مؤثر واقع نمیشود، بلکه گاهی یک سده و قرنها را دربر میگیرد که مؤثر واقع شود. پس اگر زبان پشتو قدیم نباشد و یک زبان عمده بشمار نرود، چطور امکان دارد که مردم تورک خلج از جمله

کسانیکه در جوار پشتونها حیات بسر میبردند، پشتو زبان شده اند؟ واقعاً پشتو شدن خلجی ها و یا غلجی ها قدامت پشتو را بیش از هزار سال نشان میدهد.

تورکی و فارسی را در تواریخ، مؤرخین و مستشرقین بصراحت نام گرفته اند، ولی از پشتو را در متون نمیتوان دریافت. همچنان کتیبه های تورکی و فارسی در زیر خاک های ستوپه ها زیاد پیدا شده است ولی از زبان زیبای پشتو اثری یافت نشده که آنرا قدامت بدهد، و بهترین دلیل ما در قدامت پشتو همان است که گفتیم اقوام دیگر غیر پشتون چون سوری ها، غلجائی ها، مسعودی ها، گردیزی ها، فورملی ها و غیره تحت تأثیر زبان پشتو آمدند و بزبان پشتو عادت گرفتند و سپس خودها را به پشتونیت نام نویسی دادند.

استاد عالیقدر حبیبی که مجاهدت ها و سعی های زیاد نمود که به پشتو قدامت دهد، وی تنها از روی بعضی کلمات مشابه پشتو از نوشته های متقدمین را سراغ میکرد و آنرا بشکل پشتو میساخت که آن موضوع هرگز نمیتواند مؤثق باشد زیرا زبانها مشترک میباشند و لغات در هر زبان به زبان دیگر ارتباط و یا نزدیکی دارد مثلاً انگلیس ها تخم مرغ را «هیگ» میگویند و پشتونها آنرا «هگی» می آورند و معلوم نیست که پشتونها مقلد میباشند و یا انگلیس ها و قس علی هذا.

استاد حبیبی که سوری ها را برگرفته از «زورآباد» هرات میفرمایند، شاید دلیلی بشمار بیاید، آن زورآباد بین سرحد افغانستان و تورکمنستان قرار دارد که شاید از آن «زوری» و بعداً سوری بدست آمده باشد، لکن از آنجاییکه اینجانب بعد از تتبع و تحقیق دریافتم که در کوه های شامخ و سربفلک کشیده غورات، کوهی را بنام «زور کوه» میابیم که «زور» بزبان تورکی بزرگ، محکم، قوی و بلند معنی دارد که دو ترجمه ثانی در فارسی نیز متداول است، ولی کلمه «زور» که بزرگ معنی میدهد

و زوریه‌ها خود را به آن کوه منسوب ساخته‌اند که نسبتاً به غوریه‌ها ارتباط دارند که در بحث غوریه‌ها، از آنها با استدلال بشمول توافق استاد حبیبی از روی نوشته‌هایش آوردیم. و همان «زوری» است که بالاخره به اثر کثرت تلفظ و تکرار «سوری» شده است که جمله سوریان از آن بقایای یافتل و کوشان میباشد.

به تأیید گفته بالا در «آریانای برون مرزی» بقلم استاد برلاس در صفحه هفدهم میخوانیم که میگوید: «هفتمین طبقه سلاطین دهلی سوریان‌اند. اینان نیز مانند لودیه‌ها تورکان پشتو زبان‌اند» گرچه استاد برلاس این تحقیق خویش را از روی آثار نویسندگان تورک و چین بدست آورده‌اند، و یک موضوع را معتقد نیستم که آنها به زبان پشتو وارد می‌بودند، زیرا در هیچ جایی اثری از پشتون بودن آنها یعنی تکلمشان به آن زبان دیده نشده است. چون اجداد آنها از افغانستان و از سرزمین غور رفته‌اند و هندیان و پشتونهای افغانستان آنها را به پشتون بودن نسبت داده‌اند.

مثلاً ما وقتیکه غزنویان و یا غوریان را بنام تورک خطاب مینماییم، علاوه‌ازینکه از متون موضوع را می‌آییم بلکه از زبان خودشان میشنویم، مثلاً در تاریخ بیهقی می‌آید که سلطان مسعود، موضوع خصوصیتش را به زبان تورکی با یکی از مشاورین مشوره نمود و همچنین درین نوشته از مجمع‌الانساب شبانکاره‌یی آوردیم که سیویکتگین «سبکتگین» میگوید «چونکه ما تورکیم» و نیز در سند ویدیویی هندوستان که از روی اسناد تاریخی ترتیب شده از زبان غوریان میشنویم که میگویند: «ما اولاد تورک، ولد تورک، ولد تورک میباشیم. ولی اثری از پشتون بودن لودیه‌ها و سوری‌ها در هیچ روایت مؤثق آورده نشده است.

پوهاند حمیدالله امین کتابی را بنام «سلطنت افغانان در هند» ترجمه نموده ولی حتی یک مقدمه‌ایکه معرف آن پادشاهان باشد ننوشته است.

گفتیم که پوهاند حبیبی در قسمت لغت و زبان پشتو سعی نمود که آن زبان را قدیم جلوه دهد و بدون تردید که زبان پشتو قدیم و قدامت آنرا طوریکه شرح کردیم به همان تاریخی منتهی میگردد، پیش ازینکه غلجیها پشتون شوند، پشتو وجود داشته که آن مردم به زیر تأثیر آن آمدند و طوریکه میدانیم غلجایی های ایران که دور از پشتونها حیات بسر برده اند تا اکنون به زبان همان تورکی ختایی و خلجی خود حرف میزنند. و بقرار نوشته جواد هیئت قدامت تورکی خلجایی های ایران قدامت بیش از هزار سال را دارد و بگفته اش می توان آنرا تورکی مادر خواند، نوشته مرحوم هیئت را جلال الدین صدیقی، استاد جاوید و شخص استاد حبیبی تأیید فرموده اند.

از روی پشتو زبان شدن های اقوام غیر پشتون چنین مفاد بدست میآید که زبان پشتو یک زبان مؤثر بوده و جذابیت خاص را دارا میباشد.

پشتونها کی ها اند ؟

نژاد پشتونهای افغانستان از نگاه نوشته های استاد حبیبی و طرفدارانش به آریائی یا آرین یا ایران نژاد ارتباط میگیرد، طوریکه آوردیم ارتباطات لفظی را از زبان استاد حبیبی با سانسکرت و جوره بودن زبان پشتو را با فارسی نشان میداد.

اگر نیک دیده شود، زبان پشتو متشکل از کلمات عربی، فارسی، تورکی و به حد قلیل اردو میباشد اما تفاوت عمده این زبانها، لغات مشترک نمیباشد بلکه تفاوت و مشکل شان در شعر و گرامر است که از هم تفاوت کلی دارند، بناً میتوان گفت که احتمالاً اساس زبان پشتو، زبان دیگری باشد که بعد ها زیر اثر عربی و فارسی درآمده باشد. و یک مطلبیکه غیر قابل انکار است، اینست که زبانهای فارسی، پشتو

و قسماً تورکی از زبان غنی عربی بطور عمیق متأثر میباشند، بخصوص زبان عربی و الفبای آن ستون فقرات زبانهای فارسی و پشتو را تشکیل میدهد.

اشکاشمی، واخی و بعضی زبانهای دیگر را میگویند که فارسی دوهزار سال مییابد ولی مشابهتی به زبان کنونی فارسی ندارند.

کاوش های استاد حبیبی گاهگاهی بشکل متناقض واقع میشوند، مثلاً سعی میدارند که یفتلیان را هپتالی بنویسند، بدلیل اینکه بتوانند از آن کلمه «ابدالی» را استخراج نمایند و پشتونها را از نسل یفتلی و قدیمی ثابت بسازند، درحالیکه در ده ها جای خود ایشان ثابت کرده اند که یفتلیان تورک و از بقایای کوشانی و کوشانیها از تورکان ختای و از قوم یوچی ها و سیتی «ستی ها» و هون ها میباشند که درینجا درباره تثبیت آنها دلیل نمیآوریم و در صفحات دیگر گفته های کافی را انجام داده ایم.

در آریائی بودن نژاد پشتون دلایل زیاد دیگری در کنار زبان داریم که پشتونها چهره های مشابه به مردم تاریک رنگ نیم قاره و نیز به چهره های فارسیان ایران دارند والله اعلم این فقط از نگاه نظر شخصی مییابد. ولی از جانب دیگر پشتونها در نقاطی حیات بسر میبرند که نقطه آخری نژاد هندیان مییابد و بعداً از پشتونها نژاد خالص آریائی و نژاد زرد نیم قاره را با آسیای مرکزی جدا میسازد، در مناطق قندهار، صفحات مشرقی خاصاً لغمان هندوهای زیاد نیز در کنار پشتون ها بسر میبرند.

در قسمت کارهای عمرانات تاریخی در منطقه مردم پشتون سابقه و سهم ندارند و عمرانات تاریخی متعلق به فارس نیز آنقدر چشمگیر نیست، تنها در ایران از آبدات پیش از اسلام بمانند تخت جمشید، قصر مداین عراق و بعضی نشان ها بدست آمده

و از هزار سال به اینطرف آثاری را از پشتون ها و فارس ها بدست نداریم که نمایانگر قوی مدنیت های تاریخی آنها باشد و آنچه را که بنام آبدات تخت جمشید و غیره در ایران یاد میکنند همه مربوط به تمدن عیلام بوده است و فارسیها آنرا تحریف و مسخ نموده در زمان حکمروایی شان بنام خود ثبت کرده اند و عیلامیان را مؤرخان نیز با در نظر داشت شواهد تاریخی و زبان آنها تورک دانسته اند.

مگر در کنار آنها در خصوص تعمیر های عبادتگاه ها، چون سومنات، ستوپه های هده در جلال آباد و غیره سراغ داریم که توسط پیروان مذاهب یا تورکی زبان ها، فارسی زبانها، یا پشتوزبانها و یا هندو ها اولاً طراحی شده و بعداً اعمار شده باشند.

ازینکه مردم پشتون نجیب، با وفا، با وقار، صاحب ناموس خوب، دوست، رفیق و صاحب قلب بزرگ و ضمناً جنگآور و قهرمانیهای را در وجود خود دارند که این جمله خصوصیات را تاجیکان بخاطر آریین بودن خودشان بخود نسبت میدهند و اگر پشتونها هم آریین باشند بی تردید و شک همه آن خواص آریائی هم به پشتون و هم به تاجیک تعلق می یابد.

میر محمد صدیق فرهنگ در باره اقوام پشتون میگوید: «کلمات پشتو و پشتون که افغانها به زبان و قوم خود اطلاق میکنند تا سده هفدهم تنها در محاوره زبانی بین مردم معمول بود و در آثار کتبی بنظر نرسیده است. همچنان کلمه پتهان که غالباً شکل هندی شده کلمه پستانه جمع پشتون میباشد.... بعضی از افغان شناسان خواسته اند کلمه افغان را برای پشتون های غربی تخصیص بدهند که در حدود قندهار و هرات سکونت دارند و کلمه پشتون را تنها در مورد قبایل مقیم مناطق کوهستانی سرحد افغانستان و پاکستان بکار برند. پشتونها ترجیحاً خود را پشتون گفته اند.

فارسی زبانان آنرا افغان و هندیان پتهان نامیده اند و این کلمات از سده شانزدهم به بعد در کتاب ها راه و در معنی واحد بکار رفته است و از طرف دیگر عربها پشتونها را سلیمانی گویند که وجه تسمیه آن غالباً محل سکونت اولی این قوم در کوه های سلیمان میباشد. (ص ۲۳ افغانستان در پنج قرن اخیر)

فرهنگ چند نکته را میخواست توضیح نماید یکی اینکه کتابت پشتو را بعد از سده شانزدهم می شمارد و دیگر مفهوم کلمات پشتون، افغان و پتهان را یکی میداند. در قسمت اینکه اعراب پشتونها را سلیمانی میگویند احتمالاً درست باشد، چنانچه خود احمد خان ابدالی نامش را در مکه مکرمه سلیمانی وانمود کرده و همچنان شاه زمان نواسه اش خود را سلیمانی میگفته است. وطن اصلی آنها همان کوه سلیمان میباشد. از جانب دیگر سلیمانی گفتن به قوم پشتونها شاید به معنی قوم حضرت سلیمان توجیه گردد که اینک در سطور پائین درباره بحث خواهیم کرد.

فرهنگ مینویسد: «درباره منشاء قوم پشتون هم نظریات گوناگون وجود دارد، خود پشتونها که مانند سایر اقوام متکی به نظام قبیله به علم انساب و شجره های قومی ایشان که در سده هفدهم در کتابی بنام «مخزن افغانی» ثبت گردیده است، جد اعلی پشتونها شخصی بنام افغانه بوده است که در عهد داؤد نبی^(ع) می زیست. در هنگام پراگندگی یهودیان اولاً افغانه به جبال غور پناه برده در آنجا اقامت گزیدند.» (ص ۲۳-۲۴)

فرهنگ اسرائیلی بودن پشتونها را رد مینماید و میگوید که این نظریه از جانب دانشمندان بدلائل اتکا به سوابق تاریخی و زبانشناسی رد شده و پشتونها را شاخه یی از هندو اروپائی آریین نژاد می شمارند که: «در جریان تاریخ و روند عملیه تشکیل ملت ها بعضی عناصر هندی، ترک، تاجیک و عرب را نیز جذب کرده ملتی را با زبان و فرهنگ مشخص بوجود آوردند» (ص ۲۴).

اگر ملت پشتون آرین باشد ویا اسرائیلی قضیه بالائی بخاطری صحت دارد که درطول تاریخ یک قوم با یک قوم دیگر آمیزش پیدا مینماید و خواص، رنگ و زبان شان را میگیرد. چنانچه در صفحات دیگر آوردیم که تورکان غلجایی، تاجیکان مسعود، مردم دهات گردیز، گروه کوچکی از ایماقها و غیره نسبت همجواری با پشتونها پشتون شدند. ودر مناطق مشرقی که هنوز در جلال آباد درمسالهای بزرگ هندی وجود دارد. در تیگری لغمان هندوان زیاد حیات بسر میرند، قریه یی بنام نانکزائی در لغمان میشناسیم و.... طبعاً زیادی از آنها اولاً به توسط امیر سیویکتگین «سبکتگین» مسلمان شدند و بعداً زبان شان به پشتو مبدل گردید و اعرابیکه بصورت مهاجم ویا مبلغ آمدند آنها نیز پشتون شدند. چنانچه اولاده سید احمد گیسو دراز در وردک و میدان همه پشتون شدند که انشاءالله درباره وی بحثی بعمل خواهد آمد.

خدران و منگل دو قبیله یی میباشند که به آنها نسبت مغلی داده اند، جاجی ها از اولاده جوجی و منگل ها از اهل منگول.

فرهنگ آنچه را که درباره پشتونها نوشته است، دانسته میشود که بدون تعصب بوده و سعی نموده حقایقی را در خصوص مردم شرافتمند پشتون بقلم آورد، بی موجب نیست که یک پاراگراف دیگر را در خصوص اصلیت پشتونها از زبانش بیاوریم: «اکثر مورخان، محل رهایش نخستین پشتونها را کوه سلیمان و سرزمینهای مجاور آن در غرب رودخانه سند شمرده اند که در آنجا به علت دشوارگذار بودن اراضی و نظام قبیله یی بشکل منزوی و نیمه مستقل زندگی میکردند، ازینجاست که در نبشته های دوره اول اسلامی تا هجوم مغولان بجز اشارات مختصر درباره چگونگی زندگی ایشان بنظر نمیخورد. اولین شرح تفصیلی راجع به ایشان در خارج

آن خط در تاریخنامه هرات سیف بن محمد هروی آمده است که در اوایل سده چهاردهم میلادی تألیف شده است و از آن ببعد اشارات راجع به ایشان گسترش میابد تا اینکه بابر در کتاب خاطرات خود نقشه قبیله ایشانرا رسم میکند. پس با در نظر گرفتن روایات مختلف میتوان گفت که گذشته پشتونها مانند اکثر مردم جهان از افسانه آغاز نموده و بتاریخ منتهی میشود». (ص ۲۴)

این نظر که پشتونها در کوهساران غور حیات بسر بردند، شرح بالا آنرا نفی مینماید. امکان دارد که اگر از روی افسانه «قوم گمشده» بپذیریم در آغاز هجرت جهت پناه بردن در ساحات غورات پشتونها آمده باشند ولی حقیقت همان است که اطراف کوه سلیمان وطن پشتونها بوده و چنانچه که گفتیم ابدالی ها خویشان را در بسی اسناد سلیمانی گفته اند.

از جانب دیگر بقول استاد حبیبی از نوشته هرودوت و بعضی از مؤلفان کتب تاریخ کلمه «پشتون» را با کلمه «پکتیو» که هرودوت آورده است ارتباط میدهند «کلمه پشتون را با کلمه پکتیو که در تاریخ هرودوت مؤرخ معروف یونان به عنوان نام قومی ساکن در حدود رودخانه سند آمده است، ارتباط داده». (ص ۲۴ تاریخ افغانستان)

یکی از مشکلات مؤرخین اینست که اگر درباره اصل و نسب اقوام از مردم بپرسند، آنها آنچه را که خوش دارند، شاید خود را منسوب بدان بسازند. درین رساله در قسمت تورک های هزاره گفتیم که آنها نمیتوانستند خود را از نسل مغول به نسب تورک ها ارتباط دهند، بدلیل آنکه در طول تاریخ بر آنها گفته شده بود که آنها از بقایای لشکر چنگیز خان میباشند و غیره. اکنون پشتونها نیز به دوراهی بزرگ قرار دارند که منشا و اساس نژاد آنها بدو قطب مختلف ارتباط داده میشود یعنی

یکی آرین و دیگر اسرائیلی. و در هر دو نژاد دلایل گوناگون وجود دارد. اگر خود را آرین بپندارند، طوریکه گفته شد پشتونها را از نژاد هندو اروپائی آرین گفته اند و دلایل لفظی، عنعنوی و فرهنگی زیاد میباشد. و اگر گفته اینکه پشتونها از نژاد اسرائیلی میباشند، درست باشد، بی تردید میتوان گفت که شاید آنها اسرائیلی باشند ولی به اثر همسایگی با آرین ها در طول بیش از دو هزار سال خصوصیات آنها را به خود گرفته اند.

حالا باید دلایلی در خصوص اسرائیلی بودن قوم پشتون آورده شود، شاهان متأخر افغانستان و کثیری از اهل پشتون خود را از نسل اسرائیلی میدانند، امیر شیرعلی خان در وقت وفات خود در جمله وصیت های خود چنین گفت که «ما اصلاً از اهل اسرائیل میباشیم» (صفحه ۳۴ سفارت روسیه تزاری بدربار امیر شیرعلی خان، مؤلف روسی مترجم عبدالغفور برشنا).

در سالهای اول حکومت حامد کرزی بنابر دعوت آخرین پادشاه افغانستان محمد ظاهر شاه خان این نگارنده به ایتالیا رفتم، محمد ظاهرشاه خان با سلطان محمود غازی، محترم مصطفی ظاهر، محترم میرویس ظاهر و چندی دیگر در خانه شخصی اعلیحضرت مرا خوش آمدید گفتند. اعلیحضرت ظاهر شاه خان بتاریخ وارد بود و فرمود که آقای شهرانی خبر دارم که در خصوص تاریخ معلومات دارید، ضمن ده ها سوال از نگارنده در باره اقوام افغانستان چون تاجیک، هزاره و تورک سوالها کرد و جواب ها داده شد. در اخیر گفت که پشتون ها کیستند؟ بعد از شرح زیاد در باره غلزی ها و دیگران گفتم اکثر این قوم پشتون ها اسرائیلی می باشند و با تکاندن سر تأیید فرمود، البته با بسیار بزرگواری فرمود که در چهل سال پادشاهی خویش

بهتر از این گفت و شنود او و من را بیاد ندارد و از توضیحات تاریخی و پذیرش اقوال بسیار خوشحال بود.

یکی از دانشمندان پشتون آنطرف سرحد بنام شیرمحمد خان گنداپور ابراهیم زائی به حسب فرمایش سردار محمد حیات خان که آنهم پشتون بلند پایه دوره استیلای انگلیس میباشد کتابی را بنام «تواریخ خورشید جهان» در سال (۱۳۱۱ هجری) تألیف نموده و دلایل زیادی را به اسرائیلی بودن پشتونها در آن کتاب گنجانیده است. واقعاً دانشمند مذکور زحمات زیادی کشیده و با افتخار و مباهات گفته است که جمله پشتونهای اصیل از نژاد اسرائیل میباشند.

ابراهیم زائی مینویسد، چون ملک طالوت به شهادت رسید، حضرت داوود^(ع) علاوه بر نبوت پادشاه قوم اسرائیل شد و از زن های ملک طالوت دو فرزند به نامهای برخیا و ارمیا در یکروز تولد شدند و بعداً از ارمیا فرزندی پیدا شد که او را بنام «افغنه» میشناختند. و از روی این نوشته بوضاحت فهمیده میشود که کلمه «افغنه» به «افغان» مبدل شده که تا اکنون ورد زبانهاست.

بقرار گفته ابراهیم زائی معنی افغنه بفارسی «اژدها» میباشد و این افغنه که کلمه افغان از آن بدست آمده ابولآبای جمله افغانان میباشد. و افغان را هژده پسران عطا فرمود و هم در حالت حیات حضرت داوود^(ع) اولاد و احفاد افغان را آنقدر کثرت داد که خیل و قبیله علاحیده گشته موسوم به بنی افغان شدند». (ص ۴۶ تواریخ ...)

وی علاوه میدارد: «در قدیم الایام اول نام ایشان افغان بود و بعد از آن سلیمانی و بعد از آن پتهان و پس از آن پشتون معروف شدند، در عرب ایشان را سلیمانی و در فارسی افغان و در هندی پتهان و در افغانستان پشتون گفته میشوند». (ص ۵۳).

خلاصه گفتار ابراهیم زائی در قسمت اسرائیلی بودن قوم پشتون چنین است که میگوید بعد از اینکه از دست ظلم بخت النصر فرار کردند و در جبال و قتل و گوشه های خلوت انزوا جستند و تا زمان ظهور حضرت سید المرسلین^(ص) خود را در میان مردم معرفی نمودند و بعد از آن اسم شان در تواریخ ذکر گردید.

مصنف حیات افغانی که از تصنیف تاریخ فرشته و او از مطالع الانوار نقل مینماید که طایفه افغان از قبطنیان میباشد ولی ابراهیم زائی این مفکوره را تردید مینماید. همچنان وی در قسمت زبان پشتو تماس گرفته و میخواهد ثابت بسازد که زبان پشتو صاحب یکصد و ده لغات مستقل میباشد که در زبانهای دیگر موجود نیست و آنرا میرساند که این الفاظ عبری و مابقی از زبانهای دیگر آمده اند: «هیچ زبانی را زبان مستقل نتوان گفت زیرا هیچ زبانی از آمیزش و اختلاط لغات زبان دیگر خالی نیست خاصه چون اکثر لغات پشتو یعنی یکصد و ده به لغات زبانهای دیگر مطابق نیامدند، صاف واضح گشت که زبان پشتو زبانی مستقل و مستبد است و مطابقت بعضی الفاظ پشتو لفظاً و معنأ و بعضی در معنی و مقصد موجب این امر نمیشود که پشتو، زبان مستبد نباشد و آنچه ما گفتیم که طایفه افغان در صورت و سیرت و جسم و قامت و خوی و خصلت و سرکشی و غیرت با یهود و اسرائیلیان مشابهتی و مشاکلتی تام دارد». (ص ۵۸).

ازینکه گفته اند این قوم گمشده اولاً در جبال غور آمدند و آنجا حیات بسر بردند قابل تأمل است زیرا منشأ و آثار این گفته در آن سراغ نمیگردد و ما در عناوین دیگر وجود خلج ها را با زوریهها و بعداً سوریها شرح دادیم و اگر موضوع هجرت بنی اسرائیل در خراسان درست باشد و چنانچه اکثر مؤرخین آنرا درست میدانند،

باید نشیمن گاه آنها کوه های سلیمان باشد و یکی از نامهای قدیم کوه سلیمان «قیسی غر» که قیس کلمه عبری و «غر» پشتو و یا فارسی میباشد.

میگویند که در زمان حضرت سلیمان تخت او بر فراز کوه «قیسی غر» آمد و بعداً آنرا بنام او یاد کردند و این خود میرساند که اگر قوم گمشده و یا مهاجر آمده باشند، بدو دلیل باید اقامتگاه خود اطراف کوه های سلیمان را انتخاب کرده باشند. یکی اینکه بخاطر تخت سلیمان و دیگر بخاطر مشابهت آب و هوای اطراف کوه های سلیمان با مصر و نواحی آن، از آنست که ابراهیم زائی میگوید: «افغانان را پتان و پتان را افغان و هردو را سلیمانی و پشتون گفتن یکسان درست و رواست». (ص ۶۶) و نیز قیس از اعظم پشتونها بود که قیسی غر بنام او شده و بعداً اسم عبدالرشید را بخود گرفته است. افغانها را در جمع افاغنه و پشتونها را در جمع پشاته گفته اند البته هردو یک معنی میدهد ولی «پشاته» گفتن چندان زیبایی ندارد.

طوایف پشتون منشأ میگیرد از قیس عبدالرشید سربنی - بتنی و غرغشتی از اولاد قیس میباشند و دوی دیگر را که بر اساس چهار و پنج قرار میدهند عبارت اند از متی و کرانی چون متی به مردم غور و غلجائی ارتباط میگیرد بناً ابراهیم زائی هم آنها را پشتون ندانسته از عرب و باز به اولاده ضحاک میکشانند و حقیقت هم آنست که ما در سطور دیگر درباره خلیج ها شرح دادیم و بقراریکه نسب آنها را شرح میدهند اکثرآ نامهای تورکی دارند مانند قوم بلخ، تورمان، قوم تتور (تاتار) قوم تران (توران)، توران خان، بهادر خان (باتور خان)، ترکی که بعداً بشکل تره کی، مفعن و ده ها کلمات دیگر که راساً از نسب نامه پشتونها استخراج گردید.

در اواخر عصر حکومت مغولها و اوایل حرکت متهورانه امیر تیمور صاحبقران، مردی از تبار عرب بنام میر سید احمد گیسو دراز بکوه سلیمان آمد و مردم پشتون به وی معتقد

شدند و گفتند که وی صاحب کرامات می باشد. در آن موقع سه تمن پشتون بنامهای تمن شیرانی، تمن کاکر و تمن کرانی به احترام آن هریک دختران خویش را به حباله نکاح سید احمد گیسو دراز در آوردند. و از آن سه دختر و یک یک پسر بنامهای ستودیانی، مشوانی، وردک و هنی تولد یافتند و چون پیر موصوف به هندوستان شد، این مادران جوان، اولادها را تبرکاً بزرگ ساختند و از اولاده آنها اقوام بالا پدید آمد. تا اکنون مردم وردک البته تعدادی به این باورند که آنها از اولاده پیر سید احمد گیسو دراز میباشند. و از آنست که در وردک گروه بزرگی از مردم پشتون را بنام عرب می شناسند.

ده ها هزار پشتون در افغانستان فارسی زبان و نیز قلیلی تورکی زبان شده اند و از آنجاییکه درین عصر حکومت های پشتون بر سر اقتدار بودند، آنها علاقمند میباشند که خود را منسوب به پشتون بسازند، اکنون ما در اندراب سه قوم داریم، یکی تاجیکان و دیگری تورکان هزاره تاجیک شده و سوم پشتونهای محمدزائی تاجیک شده. ملیت پشتون در افغانستان کثیر اند و از آنجاییکه تا اکنون احصائیه گیری علمی صورت نگرفته هیچیک ملیت را نمیتوان اکثریت شمرد.

حکامیکه در افغانستان حکم راندند و نسب شان مستقیماً پشتون می باشد و یا اینکه ارتباط به خلجیان و غلجائی دارند قرار ذیل اند:

هوتکیان غلجائی نسب:

- ۱- میرویس خان بن شالم خان «شاه علم» (۱۱۱۹ - ۱۱۲۷ هجری)
- ۲- عبدالعزیز ولد شالم (۱۱۲۷ - ۱۱۳۷ هجری)
- ۳- شاه محمود بن میرویس (۱۱۲۹ - ۱۱۳۷ هجری)
- ۴- شاه اشرف بن عبدالعزیز (۱۱۳۷ - ۱۱۴۲ هجری)
- ۵- شاه حسین بن میرویس (۱۱۳۵ - ۱۱۵۰ هجری)

حکومت درانی ها یا سدوزائی ها:

- ۱- احمد شاه ابدالی (۱۱۶۰ - ۱۱۸۶ هجری)
- ۲- سلیمان بن احمد شاه (۱۱۸۶ هجری)
- ۳- تیمور شاه ولد احمد شاه (۱۱۸۶ - ۱۲۰۷ هجری)
- ۴- زمان شاه بن تیمور شاه (۱۲۰۷ - ۱۲۱۵ هجری)
- ۵- شاه محمود بن تیمور شاه (۱۲۱۵ - ۱۲۴۵ هجری)
- ۶- شاه شجاع الملک بن تیمور شاه (۱۲۱۸ - ۱۲۵۸ هجری)
- ۷- کامران ولد شاه محمود «در هرات» (۱۲۳۴ - ۱۲۴۵ هجری)

حکام محمد زائی:

- ۱- امیر دوست محمد خان بن سردار پاینده محمد خان
- ۲- امیر شیرعلی خان «دو دوره» بن دوست محمد خان
- ۳- امیر محمد افضل خان بن دوست محمد خان
- ۴- امیر محمد اعظم خان بن امیر دوست محمد خان
- ۵- محمد یعقوب خان بن امیر شیر علی خان
- ۶- امیر عبدالرحمن بن محمد افضل خان
- ۷- امیر حبیب الله خان بن عبدالرحمن
- ۸- شاه امان الله غازی بن امیر حبیب الله خان
- ۹- محمد نادرشاه بن محمد یوسف
- ۱۰- محمد ظاهرشاه بن محمد نادرشاه
- ۱۱- محمد داود بن عبدالعزیز (مؤسس جمهوریت)

نور محمد تره کی، حفیظ الله امین و داکتر نجیب الله نیز از زعمای پشتون بودند که به حمایت روس ها مدتی حکمرانی کردند. «ببرک کارمل که با اشغال مستقیم نظامی شوروی به قدرت رسید، خود از مردم تاجیک ولی گفته میشود که در تذکره تابعیت، خود را پشتون قلمداد نمود (در حالیکه برادرش محمود بریالی به تاجیک بودن خود معتقد بود.» (ویراستار)

حکومت پشتونها در افغانستان بیش از دو صد سال عمر دارد، در دوره پشتونها ترقی و پیشرفت در هیچ ساحه صورت نیافته است، یادگار هائی را که از دوره کوشان و یفتل بمانند بت های بامیان و ستوپه ها داریم، یادگار های دوره غزنوی از قبیل منار های غزنی، لشکرگاه، قلعه وغیره به یادگار مانده و منار جام از دوره غوریها مصلی های هرات از دوره تیموریان هرات و ده های دیگر بدوره بابرین، چهل زینه قندهار، ترمیم بالاحصار توسط کامران بن بابرشاه، باغ بابر، جوی شیر کوه شیر دروازه، تابستانی ساختن پغمان، تعمیر های باغ بابر، باغ استالیف، باغ جبل السراج و قلعه آن، باغ شهر آرا، باغ جهان آرا، باغ صفا وغیره همه محصول دست بابرین و یا تیموریان میباشند.

اما هیچیک نمونه و یادگار دوصد و پنجاه ساله حکومت پشتونها را در افغانستان نداریم متذکر باید شد که خراب ساختن یادگار های هرات بمانند نقاشی های خانه هرات، برانداختن مصلی ها، از بین بردن بت با عظمت بامیان و ریشه کن ساختن هزاران یادگار مهم از تورکستان افغانی یا شمال افغانستان در زمان شاهان پشتون صورت یافته است. و نه از جانب پشتونهای عادی، زیرا مردم عادی پشتون گناهی ندارند.

در قسمت خوبی های مردم پشتون گفتنی ها زیاد است و این نوشته گنجایش آنرا ندارد. با آنکه حکام متأخیر در افغانستان جمله پشتون بودند ولی متأسفانه اکثریت قاطع مردم پشتون مانند سایر اقوام بینوا، فقیر و مسکین میباشند. در اطراف کوه های پکتیا، خوست، اطراف شهر قندهار، پشتونهای نیمروز و فراه، پشتونهای ننگرهار، کنر و لغمان، پشتونهای وردک و لوگر و غیره هیچ کدام ایشان صاحب نان و جایی نیستند و اگرچه ملیت آنها پشتون است ولی حکام در غم خود، جاه طلبی، برادرکشی و یا در خدمت خارجی ها چون روس، عرب، پاکستان، انگلیس یا امریکا بودند تا تداوم خود را حفظ نمایند. زعیمی که در میان این همه پشتونها در غم ملت و کافه طبقه پائین مملکت بود، امان الله خان میباشد که اگر بگویم که آن سردار سرداران بود مبالغه نیست. همچنان بودند احمد شاه ابدالی، تیمورشاه و شاه زمان.

خدماتی را که مؤلف این رساله به زبان پشتو و پشتونها انجام داده ام:

۱. د پشتو امثال او حکم - این کتاب شامل چهار هزار مثل پشتو میباشد که در تقویه بنیاد فرهنگ پشتو کمک نموده است، این کتاب در سال ۱۳۵۴ هجری در مطبعه بیهقی به چاپ رسیده و درین اواخر چاپ دوم آن نیز صورت گرفته است.
۲. مقالات درباره شخصیت عالی پشتونها شاد روان استاد هاشم زمانی از فرزند زعیم ملی مشرقی میرزمان خان. استاد زمانی نویسنده کتب زیاد و شاعر نامدار هم بود.
۳. مقالات درباره لطیف جان بابی هنرمند، شاعر و نویسنده بیش از بیست اثر.

۴. سه مقاله مطول درباره استاد مغفور عبدالغفور برشناهی محمدزائی که شاعر، نویسنده، نقاش و موسیقیدان بود.

۵. معرفی استاد محمد همایون اعتمادی میناتورکار زبده از اهل محمدزائی ها.

۶. رساله کوچک درباره «سردار بیدل شناس عبدالعزیز حیرت محمد زائی»

۷. کتاب مستقل درباره «شرح احوال و آثار استاد عبدالحی حبیبی» که در سلسله مجله پیمان به نشر رسیده بود و بعداً در قاهره بچاپ رسید.

۸. چندین مقاله دیگر درباره هنرمندان پشتون تبار تحریر و به چاپ رسانیده شده است که ضرورت به تذکر هر کدام احساس نمی شود.

این بود مجملی در خصوص قوم پشتون افغانستان از نظر شخصی با در نظر داشت احترام به همه خاصاً بمردم بینوا و بی وسیله پشتون هاییکه در گوشه های وطن بی خبر از دنیا بحالت ابتر حیات بسر میبرند.

درین زمانیکه قرن بیست ویکم بشمار میرود، یکعه تندروان پشتون که قدرت حکومتی بدست شان افتیده ویا اینکه نفوذ و قدرتی دارند به اثر نشان دادن تعصب های افراطی و تفوق طلبی های بیجا، مردم شریف پشتون ها را از نظر غیر پشتونها بد معرفی داشته اند، درحالیکه مردم عادی و جامعه غریب پشتون دائم در فکر پیدا کردن لقمه نانی و بخورنمیری میباشند همچنانیکه جوامع بینوا، فقیر و مسکین غیرپشتون به همان گونه در تلاش یک زندگی بخور نمیر هستند.

امید است همه افراطیون پشتون و غیر پشتون از کارها و فعالیت های بی جای تعصب که خلاف فرایض اسلامی و انسانی میباشد دست بردارند و در فکر یک پیکر بودن جمله مردم افغانستان باشند.

فصل دوم

تاجیکان

کلمه «تاجیک» بسیار قدامت ندارد ولی قوم تاجیک از مردمان قدیم تورکستان و افغانستان میباشند. از بس که تورک با تاجیک بمدت هزاران سال زیست باهمی داشتند، بسی از مردمان حتی بعضی از کسان در ایران هم اشتبهاً تورک را با تاجیک یکی میدانستند. البته یکی دانستن این دو برادر تاریخی کار مشروع و عالی است اما منظور از تفکیک خون ها و زبان و بعضی خصوصیات دیگر ویا به عباره دیگر شناسائی هریک بذات خودشان میباشد، تا باشد که هرکدام به تاریخ خود و باز هر دو به تاریخ مشترک شان افتخار و مباهات نمایند.

حقیقتی را که نمیتوان از آن انکار کرد اینست که تاریخ تاجیک بدون تورک و تاریخ تورک بدون تاجیک نمیتواند مکمل شود، گویا وقتیکه بحث از تورک مینمائیم در حقیقت در ظاهر ویا در پس پرده وجود تاجیک حتمی است و اگر از تاجیک حکایت داریم، آن حکایت بدون موجودیت تورک نمیتواند مکمل باشد. یکی از دعواهای قدامت دربین تورک و تاجیک اینست که کدام وقت کدام یک در تورکستان که اعراب آنرا ماوراءالنهر نام گذاشته اند آمده اند، و هر دو دلایل زیاد دارند و درست ترین جواب آنست که هر دو از آغاز مهاجرت ها در آن

سرزمین بزرگ و با فیض و برکت نزدیک به هم آمدند و اینکه هریک گلوی خود پاره نموده و می‌خواهند گویی سبقت ببرایند، ثبوت آن فقط خواب است و خیال. تاریخ نشان می‌دهد که هریک کم از کم دوهزار سال پیش از امروز در آن سرزمین‌ها حیات بسر برده‌اند، و پیش از آن نزد محققین مجهول است و برای اثبات قول خود دست به افسانه می‌زنند «چون ندیده‌اند حقیقت، ره افسانه زدند».

اگر مردم تورک ادعا نمایند که سرزمین افغانستان و تورکستان کبیر محل بود و باش تورکان می‌باشد، این موضوع همچنان قابل پذیرش نمی‌باشد، درست است که از روی منطق، دلیل و استدلال میتوان امریه مذکور را بخاطریکه دست کم سه صد ملیون نفوس دارند پذیرفت، ولی موجودیت تاجیک با این حکم از میان میرود، چونکه با مقایسه به تورک تاجیکان قلیل می‌باشند. اما تاریخ تا جایکه بیاد دارد تاجیک نه بنام تاجیک، بلکه بنام عنصر غیر تورک در سرزمینهای خراسان و تورکستان موجودیت خود را ثابت کرده‌اند و از آوان بیش از پنج هزار سال باینطرف چنان باهم مزج، ترکیب و مضمحل گردیده‌اند که از هر نگاه بجز از چند کلمه متفاوت تاجیکی و تورکی مشابهت‌های عام و تام دارند، و کذا جدا ساختن این دو طائفه نه تنها یک خیانت بشری است بلکه از جنایاتی است که تلافی آن بدست نمی‌آید. یکی از بدخشانیهای هموطن بنام میرزایی از نوشته‌های من در باره تورکها حسد برده و رنج کشیده بناء بر علیه اینجانب نوشته‌وی نه دلیل آورده و نه سند و نتوانسته بنابر نداشت ظرفیت عظمت دیگران را بپذیرد، در حالیکه حرفی بر علیه برادران تاجیک از جانب نگارنده نوشته نشده بود و نیز نوشته نخواهد شد.

من در حیرت فرو رفتم و ناچار جوابی نوشتم بس قانع کننده و مدلل، با آنکه از خدمات من به تاجیکان برایش اقناع حاصل شده بود، با آنهم فکر ناقرار او، در

نوشتن معذرت نامه اش وادار ساخته بود تا بگوید که آیا کوشانیها کیستند و اینک درین مقاله ویا رساله آنرا حل نموده ام.

تعصب داشتن جائی را نمیگیرد. بخل و حسادت زمانی به یک شخص یا اشخاص پیدا میشود که آنها خود را ناتوان و ضعیف تصور مینمایند و از جانب دیگر تنگ نظری شان بحدی میرسد که اگر کسی درباره نژادی یا قومی که به خودش رابطه دارد، مینویسد، فکر مینمایند که برضد آنها چیزی نوشته شده است.

توصیه من به آنعده عزیزان اینست اولتر از همه حقیقت را در نظر بگیرند، دیگر اینکه به لاف زدن، خیزهای بلند یک عده مبالغه کنندگان و تحریف کنندگان تاریخ واقعی نگذارند و سوم اینکه خودشان مطالعات عمیق نموده متون را بخوانند و بدون تعرض بدیگران و دروغ بافی و گزافه گویی قلم را بدست گرفته بنویسند و به قوم دوست داشتنی شان خدمت نمایند، همچنان اجازه بدهند، هرکسی که قوم خود را دوست دارد و درباره اش چیزهای خوبی مینویسد، بنویسد و خود نیز به قوم خویش بهترین الفاظ و زیباترین کلمات را استعمال نموده و خوبیهای شان را برملا سازند و این حق مشروع شان میباشد.

یکی از دوستان بر قوم بر سر اقتدار افغانستان برآشفت و گفت که آنها فاشیسم را پیاده ساختند، ولی وقتیکه خودش درباره قوم خود بیان داشت، فاشیست تر از قوم بر سر اقتدار خود را جلوه داد. برایش با عرض احترام گفتم که وقتیکه آن قوم کار بدی را انجام داد، افکار و نظریات شما هم مثل آنهاست، پس بخود حق فاشیستی میدهید و بدیگران اجازه آنرا نمیدهید. بهتر آنست که اصلاً ریشه فاشیسم خشک گردد و هر قوم و ملیت حقوق مساوی خود را بگیرند.

چون بحث ما درباره تاجیکان است، پس رجوع مینمائیم به گفتن عظمت، مقام و منزلت مردم تاجیک و تاجیکان با فرهنگ و با دانش.

از خواص و عوام شنیده ایم و در کتب تاریخ خوانده ایم که افراسیاب ابولآبای تورکان جهان است و کیومرث جد اعلی تاجیکان، فردوسی طوسی که قهرمان شاهنامه سرائی است، با تاجیکان در خون وصلت دارد، ولی اگر از کیومرث سخنی نمیآورد، معنی اش اینست که «کیومرث» لغت عربی بوده چونکه فارسی حرف «ث» ندارد، از آن سبب زیاده تر بمقابل افراسیاب رستم و سهراب را قرار میدهد و او چون ادیب است و مؤرخ نیست بن نمیداند که رستم زابلی است و یا اینکه در فرهنگ ها طوریکه گفته شده اینست که وی از سگستان یا سیستان توران و یا بقرار نوشته محمد امین بغرا در تاریخ تورکستان شرقی ساکزان ساکرها میباشد.

در تاریخ سیستان آمده است که: «ابوالقاسم فردوسی شاهنامه به شعر کرد و بنام سلطان محمود کرد و چندین روز همی برخواند، محمود گفت همه شاهنامه خود هیچ نیست مگر حدیث رستم و اندر سپاه من هزار مرد چون رستم است. ابوالقاسم گفت زندگانی خداوند دراز باد ندانم اندر سپاه او چند مرد چون رستم باشد، اما این دانم که خدای تعالی خویشتن را هیچ بنده چون رستم دیگر نیافرید، این بگفت و زمین بوسه کرد و برفت». (ص ۷)

درینجا به خوبی دانسته میشود که اولاً فردوسی مداح بزرگ محمود بوده و تا جایکه خودش میگفت که:

چو کودک لب از شیر مادر بشست

به گهواره، محمود گوید نخست

دوم اینکه فردوسی به افسانه رستم اعتقاد داشته در حالیکه هم افراسیاب و هم رستم، آنها همه بدون دلیل و تاریخ معین باید وقایع افسانوی شمرده شوند و نه تاریخ و افسانه رستم هم در اصل از سغدیها است پاتسخم معروف است و بزبان دری به رستم تبدیل شده است.

منت ساختم رستم داستان

و گر نه یلی بود در سیستان

اینجا فردوسی بصراحت بزبان خویش اعتراف دارد که همه ساخته و بافته خود اوست.

فردوسی برای جاویدانگی خلق خود شاهنامه می آفریند رستم وی خودش است و محمود غزنوی را از این تعریف وی خوشش نمی آید از این جهت به فردوسی چندان اهمیت نمی دهد. خداوند ابوالقاسم فردوسی را خیر دهد که بهتر از سروده های او بزبان فارسی وجود ندارد و خداوند نواسه امیر تیمور صاحبقران- میرزا بایسنقرا را جنت نصیب سازد که فقط یک جلد یافت شده شاهنامه را به پول هنگفت برابر به ده وزن شاهنامه طلا عرضه کرد و آنرا به پول گزاف بر سر خطاطان تکثیر نمود که بعضی از آن آثار جاویدان در موزیم ها یافت میشوند.

محمود بزرگ که سلطان بزرگ و فاتح تقریباً نیم شرق بود و خودش بزور وقوت رستم دهر بود و اگر پای اسپ را تاب میداد، پایش بزودی میشکست و کاروایی های او حقیقت داشت و در تواریخ با اسناد ثبت است ولی داستان سرا و مداح بزرگ فردوسی دلیلی بر چشم دید نداشت ولی یادگار بزرگی به ادبیات دری گذاشت که تا اکنون بمانند او یادگاری کم دیده شده است.

در کتاب تاجیکان پیرامون اتنوگیز می آورد: «در بین تاجیکان کوهستان آدمان با قیافه جنوبی بیشتر و صحرانوردان کمتر مشاهده میشود. تاجیکان وادیها باشند، در نتیجه آمیزش با مغول صورتان (ترکان) خون و پوست و سیمای خود را تا اندازه دیگر کردند، اما آمیزش مغول- تورکی چندان زیاد نیست و از همین سبب تاجیکان و اوزبیکان (تورکان) وادیها و شهرها به گروه اروپا صورتان داخل میشوند و این عقیده را انترپولوژی تصدیق میکند (خواجه یف، ص ۶۵ و ۵۰). نوشته بالا به شکل تاجیکی تاجیکستان است و اقلماً مفهومی از آن بدست آمده میتواند.

پیدایش کلمه تاجیک تا جایکه پیشتر هم گفتم وقت و تاریخ معین ندارد، امیر تیمور گاهی خود را در کتاب «منم تیمور جهانکشا» تاجیک خطاب کرده بود و اقلماً این تاریخ موجودیت تاجیک را به دوران امیر تیمور در حدود سده چهاردهم میلادی نشان میدهد. امیر تیمور گرچه خود تورک است ولی محبت او به تاجیک و تاجیکی زیاد بود.

بعضی ها را عقیده بر آنست که «تاجیک» کلمه ایست که از کلمه «تاجلیک» تورکی گرفته شده، تاجلیک یعنی صاحب تاج، پادشاه و یا امپراتور بوده و البته به اثر گذشت زمان شکل محاوروی آن «تاجیک» شده است.

عده یی به این باور میباشند که «تاجیک» از «تازیک» عربی اخذ شده است که به اثر تکرار عوام شکل آن به «تاجیک» درآمده است.

فکر میشود که نظر دوم معنی هایی درخود نهفته دارد. اسلام در تورکستان و افغانستان از طریق ایران امروزی آمد و بی تردید در ایران فارسی گویان وجود داشتند. از آن سبب میتوان گفت که دین اسلام از طریق زبان فارسی به مناطق مذکور داخل شده و چون مبلغین یا فارسی بودند و یا عرب از طریق این زبان و به

همین زبان نشر دین را لازم دیدند، مردم تورکستان این گروه را اولاً «تازیک» خواندند و بعداً ازینکه ازدواج‌ها صورت گرفت و جمله مبلغین در زمینهای آن دیار مسکن‌گزین گردیدند، ساکنان آنجا آنها را «تازیک» و بعداً به مرور ایام تاجیک گفتند، در گفته بالا منظور از قدامت تاجیک نیست بلکه دلیل بر پیدایش کلمه است و اگر این کلمه درست باشد قدامت کلمه تاجیک سده چهاردهم می‌باشد.

یکی از دلایل دیگر بر کلمه «تاجیک» چنین است که تورک‌ها به گروه‌های فارسی‌زبان «سرت» و یا «تات» را استعمال مینمودند و چنانچه نظر محمود کاشغری را از طریق نویسنده تاجیکان در اتنوگیز چنین می‌خوانیم: «ترکان مردم بومی این دیار را (تت) یاد میکنند. محمود کاشغری در دیوان لغات‌الترک مینویسد که ترکان همه اهالی ایران زبان کاشغر و ختن، هفت رود ماوراءالنهر را تت مینامیدند.» (محمود کاشغری صفحه ۴۵۴ و این قول به صفحه ۲۴ تاجیکان)

از قول محمود کاشغری که فرهنگ زبان تورکی را هزار سال پیش نوشت چنین مفاد بدست می‌آید که «تت‌ها» یا تاجیکان در تورکستان شرقی کم از کم هزار سال پیش تشریف داشتند.

محمود کاشغری در مورد واژه «تات» مثلی را ذکر می‌کند و آن اینست:

تات سیز تورک بولمس

باش سیز بورک بولمس

یعنی که تورک بدون تات پیدا نمی‌شود و سر بدون کلاه به عبارت دیگر سر بدون کلاه و تورک بی تاجیک نیست.

در باره کلمه تات سخن گفته آمد، اکنون در خصوص کلمه «سغد» نیز سوالات زیاد بلند شده است، بگفته مؤلف «تاریخ تورکستان شرقی» سغد در حقیقت از کلمه

سوغوت بدست آمده که «زر افشان» باشد و بی تردید کلمه سغد کلمه تورکی و به نواحی زر افشان اطلاق میشده است.

کلمه سوغوت و سورت از زبان تورکان شنیده میشود و اطراف دریای زر افشان تورکی زبانان قدیم زیاد می باشند.

پنجه کینت که در حوالی زر افشان و در جنوب سمرقند موقعیت دارد از دو کلمه تورکی و تاجیکی بدست آمده یعنی پنج قلعه یا قلعه پنج.

در طبقات ناصری به حصه تعلیقات استاد عبدالحی حبیبی درباره تاجیک و تازیك شرح قابل ملاحظه فرموده اند که میخوانیم: «تاجیک و تازیك، این نام مفرد بصورت فوق و جمع آن تازیكان در طبقات مکرر آمده.... که نام قدیم یکی از طوایف آریائی فارسی زبان است در ماوراءالنهر و افغانستان مرحوم ملک الشعرا بهار در کتاب سبک شناسی گوید: که در طبقات ناصری تات به معنی تاجیک و تازیك آمده....» کذالک بهار شرح عجیبی بر تاجیک در ذیل صفحه نوشته که از روی موازین علمی قابل تأمل است، مینویسد: (.... که ایرانیان از قدیم به مردم اجنبی تاجیک یا تازیك میگفته اند.

این لفظ در زبان دری «تازی» تلفظ شد و رفته رفته خاص اعراب گردید. ولی در توران و ماورالنهر لهجه قدیم باقی و به اجانب تاجیک میگفتند. بعد از اختلاط تورکان آلتائی با فارسی زبانان آن سامان لفظ تاجیک به همان معنی داخل زبان تورکی شد و فارسی زبانان را تاجیک خواندند. و این کلمه بر فارسیان اطلاق گردید و ترک و تاجیک گفته شد». (ص ۳۸۵ طبقات ناصری و حبیبی از جلد سوم

سبک شناسی صفحه ۵۰)

حضرت مولانا جلال الدین بلخی که از تورکان به اصطلاح خودش نیم تورکستانی و نیمش فرغانی میباشد درباره کلمه «تت» ویا «تات» چنین ابیاتی دارد که فرموده ملک الشعراً بهار را تأیید مینماید.

اگر تات سن وگر رومین وگر تورک
زبان بی زبانی را بیاموز

ویا به این شکل:

اگر تتساک وگر رومساک وگر تورک
زبان بی زبانی را بیاموز

(از فرهنگ دهخدا)

ازینکه ملک الشعراً بهار میگوید ایرانیها از قدیم به مردم اجنبی تاجیک ویا تاجیک میگفته اند دور از حقیقت نیست، با آنکه استاد حبیبی بر آن تأملات دارد، زیرا ما درین بحث تاجیک گفتیم که شاید کلمه تاجیک از تازیک گرفته شده باشد ویا تورکی آن «تاجلیک» ویا «تاجلیک» شکل یافته باشد.

ملک الشعراً بهار بازهم آنچه را که درین مقاله تاجیک درباره تاجیک آورده شد مهر تأیید میگذارد و میگوید: بعد از اختلاط تورکان آلتائی با فارسی زبانان آن سامان لفظ تاجلیک به همان معنی داخل زبان تورکی شده و فارسی زبانان را تاجیک خواندند. در حقیقت این اختلاطی را که بهار به مردم آن دیار میآورد، همان اختلاطی است که در صدر اسلام که آن دین از طریق زبان فارسی به توران (به اصطلاح بهار) یا تورکستان داخل گردید و ازدواجها صورت گرفت آن نسل مختلط تورک و فارسی را تاجیک یا تازیک گفتند.

و چقدر استاد بهار زیبا گفتند که: «و این کلمه به فارسیان اطلاق گردید و تورک و تاجیک گفته شد چنانچه ابوالاسفار بلخی می‌آورد: «خلاصه اینکه در ادبیات و تاریخ نام ترک و تاجیک بطور لازم و ملزوم همدیگر در یک ردیف به مفهوم یک ملت مذکور میگردد». (ص ۶۵ خاطرات دودمان....)

حقیقتیکه انکار پذیر نیست تاجیکان در ماوراءالنهر محدود میباشند و نام تاجیک به تنهایی در آن منطقه درین اواخر ذکر میگردد ورنه یک کلمه معتبر که بهار هم آنرا تأیید مینماید عبارت از «تورک و تاجیک» بود و در طول اعصار هم ردیف هم آمده اند و طوریکه گفته شد دو جسم و یک روح اند و گفته های بهار که قدرت فتوای زبان و ادبیات فارسی را دارد قابل تأیید و تقدیر میباشد. زیرا همه جان کنی ها و زحمات ما به این است که این دو ملت باهم پیوسته و شریک همه چیز در طول تاریخ یکی بودند و یکی میباشند و این همان روس استعمارگر و استالین خونخوار بود که آنها را ازهم جدا کرد و آن مفکوره نحس در وقت کامیابی مجاهدین بر مردم تورک و تاجیک افغانستان اثر انداخت و افتراق منحوس بر سر زبانها جاری گردید.

پوهاند حبیبی علاوه میدارد: «مستشرق معروف آلمانی مارکوارت در کتاب ایرانشهر گوید: این کلمه از تاتچیک گرفته شده و معنی آن در تورکی زبردستان کوچک است، تات بمعنی مقهور و مغلوب و زیر دست و چیک از ادات تصغیر است و اسمی است که ترکان با ایرانیان داده اند». (ص ۳۸۵ و حبیبی از کاوه برلن ص ۷ شماره ۵،۴).

باید گفت که تات و سارت در اصل بمعنی شهر نشین و مردم مدنی گفته می شود و این لقب از جانب کسانی به شهر نشینان داده شده است که زنده گی صحراگردی

خود را تا حال ترک نگفته بودند، درست مثل اینکه تورکمنان تا هنوز اوزبیکان را تات خطاب می کنند و قزاقها و قیرغیزها ایشان راسارت می گویند.

پوهاند حبیبی به مفکوره بالا تأمل نشان میدهد وی علاوه میدارد: « محشی دانشمند برهان قاطع شرحی بر کلمه تاجیک نوشته که ملخص آن چنین است: در ختنی Tajik در ترکی تاجیک است (چغتای ۱۹۴) فرای نویسد: اشتقاق کلمه تاجیک احتمالاً از شکل ایرانی شده «طایی» (قبیله یی از عرب) آمده با آنکه فیلوت در گرامر فارسی طبع کلکته ۱۹۱۹ میلادی (ص ۲۴۵) آنرا مشتق از تاختن میداند و این قول بعید است. تورکان نام تاجیک را مانند «تات» به ایرانیان اطلاق میکردند. هنینگ تاجیک را ترکی میداند، مرکب از تا- ت «ترک + چیک» (پسوند ترکی جمعاً یعنی تبعه تورک، و این کلمه را با تازیک و تازی و طایی) لغت مرتبط نمیداند.» (ص ۳۸۶ طبقات ناصری).

در جایی ذکر کرده ایم که شهر گردیز از قدیم مردمش به تاجیک بودن مشهور اند و گفته ما را استاد حبیبی از قول هرودت تأیید میکند: «در پکتیکا چهار قبیله زندگی میکنند: گنداری، اپاریتی، ستاگیدی و دادیکی (تاجیک) و این دادیکان که مؤلفین یونانی و لاتینی از آنها یاد کرده اند از قبایل قدیم و از شاخه های قدیم افغانستان اند که امروز هم به همان نام قدیم خود تاجیک زیست میکنند» (ص ۳۸۷ طبقات ناصری)

مؤلف کتاب «تاجیکان پیرامون اتنوگیز» رمز داشتن «تاج» را چنین توضیح میدهد: «رمز تاجداری تاجیک از خصوصیات مردم آریان و شاهان آن تاج سر آنها میباشد. تاجگذاری از کیومرث اولین شاه آریائی شروع گردید، نخستین انسان آریائی بسر تاج گذاشت و همه وارثان او عنعنه را دوام داده خود را کیانیان تاجدار نامیدند»

(ص ۱۸) اگر این روایت بالا قرین به یقین باشد پس کلمه «تاجلیک» تورکان بر تاجیکان تثبیت می‌گردد و تورکان گفتند «تاجلیک‌ها» و بعداً تاجیک و اما خلق تاجیک به قرار کتاب مذکور و نوشته بابه جان غفوروف از زبان فارسی زبانان یا تاجیکان نگفته اند که تاجیکان خود را «تاجیک» خطاب کرده باشند و قرعه این نامگذاری به تورک‌ها تعلق می‌گیرد.

اگرچه بعد از اسلام فارسی زبانها در تورکستانات بسیار کم حکومت کردند ولی پیش از اسلام یک تعداد در ایران چون ساسانیان و غیره حکمرانی کرده اند. و تاریخ آنها را ما درینجا نمی‌آوریم.

قدمت تاجیکان بروی زمین بسیار قدیم است و آنها از نژاد مردمان قدیم دنیا می‌باشند. و عموماً به نژاد ایرانی و آریین ارتباط دارند اگرچه درین اواخر کلمه «آریانا» زیاد شنیده میشود ولی کتاب‌هایی به چاپ رسیده که لفظ آریانا را نفی میکند، مثلاً دانشمند شهیر و شناخته شده ایران بنام ناصر پور پیرار و آقای داکتر لعل زاد و یکی از نویسندگان افغانستان آقای سلیمان راوش نیز تحقیقات گسترده را درین باره به خرج داده اند، اما از کلمه ایرین، ایران و آریین انکار ندارند و آقای ناصر پور پیرار عقیده ندارد که هخامنشیان ایرانی باشند، درین باره لطفاً به کتاب «میخ آخر بر تابوت نظریه آریا ساز» مراجعه بفرمائید و بابه جان غفوروف هم درباره کلمات آریانا قاطعانه پیچیده است.

در قسمت حیات و سکونت‌های تاجیکان چندین کتاب تحریر یافته که هر کدام حکایتگر قهرمانیها، بافرهنگ بودن، قدمت تاریخی و نجابت مردم تاجیک می‌باشد. تاجیکستان در زمان استعمار روسها از جمله تورکستان جدا شد و نام یک مملکت مستقل را بخود گرفت. قبلاً از آغاز حیات در تورکستان تا زمان اشغال روسها این

مملکت جز خاک تورکستان بود. در آنوقت ها چندان تفاوت اندر میان تورک و تاجیک نبود و کثافت تبعیض را روسها در میان این دو برادر پاش دادند و بعداً در افغانستان بوقت حکومت مجاهدین ریشه تعصب در بین تورک و تاجیک آب داده شد.

اکنون تاجیک ها مدعی اند که بخارا و سمرقند به نسبت اینکه دارای نفوس زیاد تاجیک میباشند باید مربوط خاک تاجیکستان باشند. این دعوا، دعوائی است حل نمیگردد، زیرا سرزمینهای خاک های هردو قوم طوریکه در بخش بلخ آوردیم، بخارا را کلمه تورکی ثابت ساختیم. میر محمد صدیق فرهنگ میگوید: «بخش بزرگ ساکنین این سرزمین را مردمانی تشکیل میدادند که از شاخه هند و اروپائی نژاد آریین بودند و بعداً بنام تاجیک شهرت یافتند.» (ص ۱۴)

وی می افزاید که مبدآ کلمه تاجیک صورتی از کلمه «تازیک» است و این «تازی» نام یکی از قبایل «یمن» است و پس: «کسانیکه بدست اینان یعنی تازیان دین اسلام را پذیرفتند هم تازی و به تحریف تاجیک نامیده شدند» (ص ۱۴) از همین کسانیکه بدست تازی ها مسلمان شدند و مردمان شهر نشین بودند، مردم آنها را باسم تازی ها و بعداً به شکل تاجیک خطاب کردند.

فرهنگ می نویسد: «از نبشته چانگ کین سفیر چین در سال ۱۲۸ پیش از میلاد، از سرزمینهای واقع در کناره رود جیحون دیدن کرده بود نقل قول میکند: «در باختر مردمانی تاهیا سکونت داشتند که در شهر های محصور به دیوار زندگی میکردند و به بازرگانی میپرداختند.» (ص ۱۵)

بعداً از روی قوانین زبانشناسی میگوید که تاهیا میتواند شکل چینی تاجیک بشمار آید. فرهنگ در بالا میفرماید که تعدادی از مردم که تاجیک شدند آنها متمدن تر

از دیگران بودند و کذا آنها را که شهر نشین باشند تاجیک خطاب کردند ولی این دلیل دهقان بودن آنها را رد میکند.

درعین حال در کوهستان مرکزی خراسان که بنام غور و غرجستان یا مطلق جبال یاد میشد مردمان دیگری بنام هزاره و نکودری جا گرفتند..... اینان با مردم محلی که تاجیک آمیخته با تورک بود و امرای آل شنسب و سلاطین غوری ازبین ایشان ظهور کرده بودند آمیزش یافته زبان آنها را با مخلوطی از لغات تورکی و مغولی قبول کردند. (ص ۱)

از گفتار بالا ثابت میگردد که غوریان از میان تورکان سر برآوردند و آل شنسب که شاهان شان در هند مقام یافتند هم از اهل تورک بودند. و بنگرید در بحث های غور و تورک که دلایل زیادی را درین خصوص آورده ایم. و یکی از دلچسپ ترین فرموده های فرهنگ اینست که میگوید: «اینان با مردم محلی که تاجیک آمیخته با تورک» گویا این طائفه در تاریخ، در خون، در حیات و ممات یکی میباشند و پیوند های ناگسستنی دارند.

فرهنگ میفرماید: «در شمال هندوکش یکتعداد مردم ترکی زبان از سابق موجود بود، بعداً یک عده اوزبیکان شیانی در آنجا سکونت اختیار نموده به تدریج از خانه بدوشی به ده نشینی گراییدند و بمرور زمان قبایلی چند از ترکمن و قرغیز که با ایشان خویشاوندی داشتند به آنان پیوستند به علت وجود این مردمان ترک زبان بود که در سده نوزدهم میلادی بخش های شمالی افغانستان به تورکستان افغانی شهرت یافت». (ص ۱۶)

«اگرچندیکه صحت این نظر فرهنگ هیچگاهی از جانب دیگر منابع معتبر تاریخی تأیید نشده است زیرا که تمام تحقیقات علمی و تاریخی نشان داده است که

قسمت شمال افغانستان سده ها قبل از سده نژده هم به تورکستان مسمی بود» (ویراستار).

سمرقند را که تورکی ذکر کردیم، بابه جان غفوروف مؤلف کتاب «تاجیکان» چنین میفرماید: «مرکز سغد شهر سمرقند بود که در شهرستان افراسیاب موقعیت داشت». (ص ۴۰۸)

سمر نام پادشاهی بود از تورکان و شهر سمرقند را او ساخت «امروز نام سمر ویا سمیر برای تورکان تاتار بیشترین کاربرد را دارد (ویراستار)». باید گفت سمرقند در اصل سیمز کند بوده است شهر ثروت و دارایی در اثر تلفظ پسانها به سمرقند مبدل شده است و کینت در ترکی به معنی شهر است. فارسی زبانان در سمرقند بدوره امیر تیمور زیادت یافت زیرا وی هزاران اسیر هنرمند ، کاتب و عالم را از خاک ایران به آنجا آورد و پیش از آن موجودیت تاجیک حقیقت داشت ولی نه چندان اکثریتی.

حالا مشکل تورک و تاجیک اینست که هرچه در خاک شان پیدا شود از آن خود میدانند و موضوع تاریخ مشترک را فراموش کرده اند، چنانچه بابه جان غفوروف در کتاب تاجیکان چنین میآورد: «از عصر برنجی آلات زیادی از شمال و جنوب تاجیکستان کشف گردیده اند، در ساحل راست رودخانه سیحون سمت شرقی خجند در محل بیابانی قیراق قوم ده ها مسکن دوره ترقی و آخوین مرحله های عصر برنجی دریافت و تحقیق شده اند.» (ص ۲۶)

دراین اسناد غفوروف در هر دو جمله موجودیت تورک را در سمرقند با آوردن نام افراسیاب و قدامت تاریخی قیراق قوم را به زبان خود میآورد که حق است . اما

ناگفته نماند که بخارا، سمرقند، خجند و حصار و سغدیانان یا پنجه کینت همه مال مشترک تورک و تاجیک است و تفکیک آن صعب و مشکل است.

نفوس تاجیک در تورکستان به مانند قطره یی در بحر تورک میباشد، ولی کیفیت اعجازی که لفظ تاجیکی دارد در وقت آزادی تورکستان یعنی پیش از تسخیر روسها زبان تاجیکی ده ها مرتبه زیاده تر از امروز تکلم میگردد، گویا اینکه جدایی مملکتی بنام تاجیکستان محدودیت زبان را به میان آورد. چونکه تورک ها در طول تاریخ با این زبان خوشبینی داشته و منحیث زبان دوم خود پذیرفته بودند. از جانب دیگر در قسمت تاریخ هم بر تاجیکان ضرر رسید، زیرا تاریخ کهن توران زمین، ماوراءالنهر، آسیای مرکزی ویا تورکستان بسیار پرکیف و دراز میباشد و حالا فقط تاریخ محدوده خاک تاجیکستان در نظر گرفته میشود، و مثال آنرا میتوانید در سطور بالا از زبان بابه جان غفوروف بشنوید، که از قدامت قیراق قوم ها ذکر مینماید و نه از تاجیک ها و اگر اینها یک مملکت میبودند بنام هردو تمام میشد.

مثال دیگر از زبان غفوروف میآوریم: «در جنوب تاجیکستان (مثلاً در حوالی شهر فرغانه) آثار مسکن قبیله های عصر برنجی صحرائی پیدا گردید. در واحه های واقع در مجرای سفلی نهر های قزل سو، و خش و کافرنهان که به رود پنج میریزند، قبرستانهای دوره آخر عصر برنجی، یعنی اواسط و نیمه دوم قبل از میلاد یافت شدند...» (ص ۲۷ تاجیکان غفوروف).

شما خواننده گرامی اینک دانسته خواهید بود که پیوند های ناگسستنی و تاریخ گره خورده تورک و تاجیک را چگونه میتوان از هم جدا کرد؟

این نگارنده به سال ۱۹۹۲ مسیحی به نمایندگی از تاجیکان هندوستان، پاکستان و بنگله دیش ویا به معنی دیگر نیم قاره هند به دعوت مؤسسه جهانی «پیوند»

تاجیکستان به امضای شادروان استاد عاصمی دعوت شدم. نام گردهمایی بزرگ «تاجیکان جهان متحد شوید» بود و در ختم مجلس بحیث معاون آن سازمان بزرگ انتخاب گردیدم و تا اکنون هم افتخار ارتباط را در آن مؤسسه دارم.

خیلی دلچسپ بود که در آن مملکت مردم حق آنرا داشتند که با تمام تاجیکان جهان هم‌آواز شوند ولی در افغانستان تاجیکان حق آنرا ندارند که آزادانه با تاجیکان تاجیکستان و فارسی‌گویان ایران رابطه سیاسی داشته باشند، همچنانکه تورک‌های افغانستان حق آنرا ندارند که با تورک‌های جهان «که در حدود سه صد میلیون جمعیت دارند» ارتباط سیاسی ویا فرهنگی برقرار نمایند. گفتنی است که یکی از فرزندان یک جاسوس پاکستان که سالها قبل تابعیت افغانستان را بدست آورده بود، یکروز چنین میگفت که تاجیکان به تاجیکستان برآیند و بروند و اوزبیکان از افغانستان به اوزبیکستان بروند، هزاره‌ها که شیعه میباشند به ایران بروند و پشه‌یی‌ها که به مانند پشه بال دارند از افغانستان پرواز نمایند و بگذارند که ما پشتونها که قدامت پنج هزار سال را در افغانستان داریم آرام و تنها حیات بسر ببریم.

ازینجاست که بعضی متعصبین عاری از عقل در داخل افغانستان با این کلمات پوچ و فاقد معنی که ضمناً زهرآگین است، مشکلات سیاسی را تولید مینمایند، گفته بالا از شنیدگی‌های مستقیم شخصی راقم میباشد که شکی و تردیدی در آن راه ندارد.

تا اینجا زیاده‌تر در عمومیات تاجیک سخن زده شد، در افغانستان ما تاجیکان زیاد داریم. بصورت عمومی از بندر چمن قندهار تا اسلام قلعه و از آنجا تا پامیر و از پامیر تا به تورخم میلیونها تاجیک اصیل حیات بسر میبرند. ما در گردیز که در سابق آنرا شهر تاجیک نشین میشناختیم اکنون همه پشتو زبان شده‌اند. گرچه در بخش

تورکان هزاره قبیله مسعود را از قلم حاج کاظم یزدانی تورک و توکیو یا تورک هزاره آوردیم ولی در میان اهل قلم قبیله مسعود را از نژاد تاجیک میشناختند و منگل و زدران را تورک و مغول میدانند. در دایره المعارف قبایل مسعود و وزیر از شمار تاجیکان شمرده شده است.

امروز غوریهای سرشناس غورستان که سوابق شانرا در بخش غوری ها ذکر نمودیم همه تاجیک شده اند و تنها بصورت افسانوی مردم در میان خود میگویند آنها در قدیم به تورکی صحبت میکردند. اکثریت قاطع تورکان هزاره بزبان تاجیکی سخن میگویند و تاجیکی آنها بسیار شیرین و خاص میباشد.

تاجیک با دیگان (دهگان - دهقان) در تاریخ همردیف ذکر شده است در صفحات شرقی افغانستان که جمله دین هندویی داشتند و امیر سبکتگین «سیویکتگین از کلمه تورکی سیوماق (ویراستار)» بعضی ها آنها شهزاده نیک قدم و نیک گفته اند، به نوشته استاد حبیبی آنها را مسلمان گردانید، به هزاران دهگان حیات بسر میبردند، که حتی تا اکنون مردم پشتون آنها را دهگان یعنی فارسی زبانان خطاب مینمایند. زابلستان، غزنی و کابلستان سه ولایت عمده افغانستان را درین رساله معرفی کردیم که زیاده تر آنها را تورک و مراکز عمده تورکان توکیو و یا خلجی ها ثابت نمودیم، اکنون همه بزبان تاجیکی خاص کابلی و غزنیچی تکلم مینمایند. وفا معصومی که یک قلم بدست است از تاجیکان غزنی میباشد گفت که تنها قرآ تاجیکان در رامک غزنی از حساب بیرون میباشد. و در اطراف و مرکز این ولایت تاجیکان زیاد بسر میبرند. «بادر نظر داشت تاریخ غزنه محتمل بر آنست که این همه مردمان تاجیک شده هزاره و دیگر تورکتباران میباشد. (ویراستار)»

یکی از تاجیک دوستان بامیان بنام بسم الله بامیانی از موجودیت تورک هزاره در بامیان در کتاب «بامیان» کاملاً انکار می‌ورزد و میگوید که بامیانی‌ها همه تاجیک اند.

ما البته بر علیه آن چیزی نوشتیم ولی تاریخ برعکس فرموده شان تثبیت میکند که بامیان با تورک هزاره ساخته شده است ولی به هر شکلی که هست اکنون در بامیان همه بزبان روان تاجیکی سخن می‌گویند.

مردمان خوست و فرنگ تخار، نهرین (نارین) و اشکمش (ایشقموش)، دهنه غوری، دوشی، اندراب، فرخار که سابقه آنها با اسناد زیاد به تورک های توکیو میرسند و ما دلایل زیاد درین باره به صفحات دیگر آوردیم، فعلاً اکثراً به زبان تاجیکی حرف میزنند و تنها و تنها خود را بنام تورک می‌شناسند و زبان شان همان زبان زیبا و اعجازی و پر کیف تاجیکی است. در فراه تاجیکان با شیوه خاص آن محیط سخن می‌گویند. استاد حبیبی میگوید: در قندهار تاجیک هایی داریم که پشتو می‌گویند ولی قوماً تاجیک اند همچنان در قندهار بدشت توپ یا توپخانه تاجیکان قدیمی حیات بسر میبرند. هرات یا مرکز اعلی خراسان زمین که زمانی مرکز امپراتوری تیموریان بود بجز از معدودی به تورکی و پشتو می‌گویند و اصلاً هرات باستان نقطه بزرگ و درشت تاجیکان میباشد و لهجه آنها با تاجیکی صفحات شمال، دری تورکان هزاره، دری کابلستان فرق دارد. و در هرات تورک تباران یک اکثریت قوی می باشند.

درباره سیستان درین رساله معلومات زیاد ارایه شد و تاریخ آنرا زیاد شرح دادیم، فارسی آنها هم زیبایی زیاد دارد. بادغیس ولایتی است نیمه تورک و نیمه تاجیک. از سرزمین بادغیس که جانب شمال مشرق نظر افکنیم، ولایات فاریاب، سرپل و

جوزجان، بلخ و سمنگان، اصلاً تورک نشین های بسیار بومی و اصیل میباشند، ولی کی میتواند ثابت نماید که این خطه ها جای و سکونت تاجیکان نمیباشد، در هر گوشه و کنار، در هر چند خانه بعد تاجیکان حیات بسر میبرند و چنان باهم خلط شده اند که نیروی نمی تواند آنها را ازهم جدا نماید. مردمان سانچارک، کوه نشین های سمنگان تورکان هزاره اند که جمله تاجیک شده اند و مخصوصاً سانچارکیها خود را تاجیکان اصیل می شمارند. در ولایات فوق در حدود کمتر از یک سده مردمان و قبایل پشتون بصورت ناقل جا داده شدند و از آغاز شیوع اسلام اعراب در ولایات مذکور مسکن گزین شدند و هنوز آثار زبان عربی در اصطلاحات آنها ظاهر میگردد، مگر پشتونها زبان آبائی و اجدادی خود را حفظ کرده اند.

ولایت زیبای لوگرستان تاجیکان زیاد دارد و طوریکه در خصوص محمد آغه میدانیم که آنها از اولاده شهزاده قرغزی دروازستان میباشند و مابقی مردم لوگر که تاجیکانش به لهجه غزنجی سخن میگویند اکثریت زیاد دارند، پشتونها هم در لوگرستان میباشند.

اما در قسمت شمال پایتخت یا کابلستان در سرزمینهای کوهدامن، کوهستان و پنجشیر: بگرام پایتخت کوشانیان و یفتلیان بود. استالیف و جبل السراج محل بودوباش های تابستانی تیموریان بشمار میرفت.

رتبیل شاهان، کابلشاهان در مرکز کابل حکم میراندند، غوربند سرحد آخر غورستان - غرجستان و یا جاغوریها بشمار میرفت. نواحی متذکره تا زمان ورود نادرشاه افشار که از تورکمنان ایران بود از قبل از میلاد تا ورود نادر افشار، جمله تورکان درین محلات حکم راندند و طی پیش از دوهزار سال محل حکمرانیهای تورک ها بشمار میرفت، بیش از دوهزار سال در محیط های شمالی عنصر تورک با

تاجیک اختلاط داشتند و چنان این دو موجود باهم چسپیده اند که مگر به مانند بنی هاشم و شخص مقابلش، با شمشیر و ریختاندن خون اینها را جدا سازند و چه جائیکه اکنون در حدود بیش از نود درصد آنها تاجیکی زبان میباشند و بنام تاجیک یاد میشوند، جمال آغه، گل بهار (گل آغه)، قره باغ، بایان، توتم دره و ده های دیگر این سرزمین قهرمان زانام های تورکی میباشد و بیش از دوازده قریه اکنون بزبان تورکی تکلم مینمایند، این مردم نیز دری بخصوص دارند که از دری مردمان کابلستان فرق دارد. درین ولایات پشتونها بعداً به گونه ناقل جای گرفتند.

گرچه من بزبان تاجیکی از طفولیت عادت گرفته و سخت دوست دارم ولی دری کابلستان اندر میان عالم فارسی شیرین ترین میباشد و رقیبی هم ندارد..

از گفته های بالا چنین مفاد بدست میآید که بیش از نود و پنج درصد مردم افغانستان بزبان تاجیکی (دری) سخن میگویند و تصادفاً هیچ زبانی درطول تاریخ نتوانسته است با زبان تاجیکی افغانستان رقابت نماید. شاید یکتعداد سوال نمایند که چرا تاجیکی را زبان میگویم و لهجه نمیگویم، همه میدانند که «دری، فارسی و تاجیکی» یک زبان و دارای یک ریشه میباشد ولی بخاطر غرور ملی مردم تاجیک که زبانشان بنام قوم شان یاد میشود، «زبان تاجیکی» میآوریم.

حالا سخنی چند درباره ارتباطات ناگسستی تورک با تاجیک:

درباره طرز حکومت داری کوشانیان، یفتلیان، رتبیل شاهان، نپکیان، لایک ها، کابل شاهان، تگین شاهان در کتب معلومات زیاد داده شده است، اما در خصوص مراودات و مکالمات آنها چندان معلومات موثق نداریم، بدون تردید جمله شاهان و فامیل هایشان بزبان عمومی «تورکی» اویغوری صحبت مینمودند، منظور از اویغوری

کلمه عام است که ختنیها، کاشغری ها، توکیو ها، ژوان ژوان ها سیتی «ستی ها» و یوچی ها همه بصورت کل زیر سایه همین کلمه «تورک او یغور» سخن میگفتند.

اما بدوره صفاریان و سامانیان:

عیار مشهور سیستان یعقوب لیث صفاری و خلف او بر زبان فارسی در مقابل عربی انگشت تأیید گذاشتند.

می گویند وقتی یکی از شعرای عهد یعقوب لیث او را به زبان عربی وصف کرد یعقوب را از آن خوش نیامد و برایش گفت چرا آنچه را که من در نیابم با آن مرا ستوده پس امر نمود که او را بزبان دری وصف کنند از این تاریخ به بعد شعرای دربار صفاریان بزبان دری آغاز به سخن می کنند و به این زبان شعر می سرایند از این معلوم می شود که شاید زبان یعقوب لیث صفاری دری و یا تورکی بود و او هیچ زبان عربی را نمیدانست تمام شواهد تاریخی دال بر صحت این امر است.

سامانیان زیاده تر به تاجیک نسبت داده میشوند، نظر به اینکه تورک شناخته شوند اما در کتاب معتبر جامع التواریخ رشیدالدین فضل الله سامانیان را تورک گفته اند به اینطور: «در تاریخ اغوز پسر دیپ یا وقوی آمده است که اولاد و اعقاب او بطناً بعد بطن پادشاه بودند تا رسالت محمد^(ص)... طغرل بعد از مدت بیست سال پاهی (پادشاهی) مرد... توقاق... چون وفات یافت دو قور یا وقوی را به پادشاهی برداشتند... بعد از حادثه وی، سامان یا وقوی یعنی اصیل زاده را پادشاهی برداشتند... که تازیکان او را سامان خدا گفتند که پدر جمله سامانیان است» (ص دو، رشیدالدین)

همچنان بار تولد تورک شناس معروف روسی در کتاب «ترکستان نامه» به تأیید جامع التواریخ رشید الدین میگوید که: «سبکتگین که بعد ها انساب نویسان متملق

وی را اخلاف شاهان باستانی ایرانی نامیدند یکی از ترکان کافر بود که بدست هم قبیله گان خود (سامانیان) ویا «مجاهدین اسیر...» و به خراسان آورده شد». (ص ۵۵۴) گویا هم قبیله یعنی سامانیان تورک اند. معنی میدهد.

البته دلایل دیگری بر تورک بودن سامانیان زیاد است و تنها دلایل دو مؤرخ بزرگ و قابل اعتماد را در بالا آوردیم که سامانیان تورکی النسب و تورکی التبار میباشند، و این مطلب درباره «سامانیان» به نوشته این نگارنده بعد از تأیید در بنیاد موقوفات داکتر محمود افشار بطبع رسیده است. همچنان استاد حبیبی از آریائی بودن سامانیان انکار مینماید، چنانچه وی در زین الاخبار گردیزی نظر کسانی را که شجره سامانیان را به کیومرث میرساند بدینگونه جعل و ساختگی میداند. «این شجره نسب اگرچه مجعول است ولی جعل آنهم قدیم است» (زین الاخبار صفحه ۳۲).

و اینکه بار تولد امیر سبکتگین را هم قبیله سامانیان میداند، معنی این را دارد چون سبکتگین تورک است و هم قبیله آنها نیز تورک است. مثلاً در مجمع الانساب شبانکاره درباره شاهان غزنه گوید: «و اصل ایشان همه ترک است» (ص ۲۹).

و باز امیر سبکتگین که با فامیل سامانیان بسیار دوست بود و خود را با ایشان بنی اعمام و حتی آنها را مخدومین میدانست خودش بزبان خود تورک بودن خود را چنین میفرماید: «ایشان گفتند چاره نیست از آنکه تو امیر باشی، سبکتگین گفت این سخن میگوئید که ما مردمان ترکیم و درین ولایت حشمتی داریم و ملوک هندوستان از ما ترسیده اند». بعضی از مؤرخان سامانیان از بلخ میدانند و می گویند از آنجا به ماوراءالنهر شده و به قدرت رسیده اند.

از گفتار بالا چنین برمیآید که سامانیان هم تورک و هم تاجیک میباشند، و چون تاجیکان آنها را از خود دانسته و تصاحب کرده اند، لذا ما هم سامانیان را در جمله شهریاران تاجیک می‌شماریم.

اگرچه پایتخت شهریاران سامانیان در سغد و بخارا بود و مرکز ایشان در افغانستان وجود نداشت. بازهم درین مضمون شاهان سامانی را بنام شهریاران و یا حکام تاجیک می‌آوریم.

شهریاران و یا حکام تاجیک:

۱. نصر اول سامانی از (۲۶۱ - ۲۷۹ هجری)
۲. اسمعیل بن احمد سامانی از (۲۷۹ - ۲۹۵ هجری)
۳. احمد بن اسماعیل سامانی از (۲۹۵ - ۳۰۱ هجری)
۴. نصر دوم بن احمد سامانی (۳۰۱ - ۳۳۱ هجری)
۵. نوح اول بن نصر سامانی از (۳۳۱ - ۳۴۳ هجری)
۶. عبدالملک اول بن نوح سامانی از (۳۴۳ - ۳۵۰ هجری)
۷. منصور اول بن نوح سامانی از (۳۵۰ - ۳۶۶ هجری)
۸. نوح دوم بن منصور سامانی از (۳۶۶ - ۳۸۷ هجری)
۹. منصور دوم بن نوح دوم از (۳۸۷ - ۳۸۹ هجری)
۱۰. عبدالملک دوم بن نوح دوم سامانی از (۳۸۹ هجری)
۱۱. ابو ابراهیم بن نوح دوم سامانی از (۳۹۰ - ۳۹۵ هجری)

بیتی هم درین باره آمده است:

گشته به امارت خراسان مذکور

نه تن بودند از آل سامان مشهور

به حساب و تحقیق این نگارنده نه نفر آل سامان شهرت داشتند و دو شاه آخرین غیرمشهور بودند و از آن سبب در برخی از نوشته نه شخص را ذکر نموده اند. و دیگر بعد از سامانیان در افغانستان تا زمان احمد شاه ابدالی جمله تورکان حکومت کرده اند و طوریکه گفتیم قبل از آنها شاهان تورک از قبل از میلاد تا زمان سامانیان تورکان حکام افغانستان بودند، از جانب دیگر به وقت سامانیان هم آل آلتگین مستقلانه در غزنی حکومت میکردند.

احمد شاه که حکومت افغانستان را بعد از نادرقلی خان افشار بدست آورد، طور حکومتداری را از تورک ها نیک آموخته بود بی بی صاحبه در قید ازدواج نادر افشار قرار داشت و از آن سبب بود که کوه نور و دریای نور دو الماس قیمت بها را بعد از مرگ نادر افشار برای احمد شاه ابدالی آورد. این موضوع را دوام نمیدهیم. موضوع باید در قسمت پشتونها شرح میگردد.

در ختم شاهی شاه امان الله غازی، یکنفر عیار تاجیک بمانند سلفش یعقوب لیث صفاری شاه بسیار با عظمت اعلیحضرت امان الله خان را که تا چهار نسل پیش پدرانش پادشاهان افغانستان بودند بزور خود و همراهان عیارش از افغانستان فرار داد و خود به اریکه قدرت تکیه زد.

این عیار خراسان بنام شاه حبیب الله خان کلکانی بود و او مرد متدین، باغیرت، شجاع و رزم آور و صادق بود. گرچه او بمانند شاهان دیگر افغانستان مثل امیر عبدالرحمن خان از سواد بلند بهره نداشت ولی با نداشتن مشاورین خوب و نداشت تجربه کافی، توسط عمال انگلیس بعد از نه ماه از مقام شاهی کناره زده شد و بعداً با همه دوستان بدار آویخته شدند.

تاجیکان اصیل منظورم از اصیل (خوب و خراب) نیست بلکه اصیل به معنی اینکه اصلاً خون تاجیکی داشته باشند در سرتاسر افغانستان زیاد میباشند. در بدخشان یک تعداد زیاد مردم از تاجیکان قدیم و باشندگان اصلی میباشند و طبعاً آمیزش بی حد و اندازه با تورکان دارند، چاه آب تخار، و رسج و فرخار و قسمتی از روستاق و بعضی نواحی در تخار نیز به تاجیکی صحبت مینمایند، دیگر در ولایت قندز و بغلان تاجیکی گویان اصیل کثرت دارند.

قابل یادآوری میباشد که با آنکه تاجیکان در طول تاریخ خاصاً در افغانستان حکومت نکرده اند، اما سنت تاجیکی دوستی تورکان از زمانه های بسیار قدیم مخصوصاً بدوره شاهنشاهی محمود کبیر آغاز یافت و تا الیوم دوام دارد. در جریان این گفته ها در خصوص مقام منیع مردم نجیب، شریف و با فرهنگ تاجیک باید به حقایق و نظریات پائین نظر انداخت:

اولین سوال مهم و عمده اینست که چه دلیلی وجود دارد که درین اواخر خصوصاً بدوران مجاهدین اختلاف در بین تورک و تاجیک دامن زده شد؟ ابوالمعانی که تورکی زبان اصیل و ضمناً شاعر درجه یک تاجیکی میباشد بجواب سوال بالا چنین میگوید:

ساز نافهمیدگی کوک است کو علم و چه فضل

هرکجا دیدیم بحث تورک با تاجیک بود

ندانستن تاریخ مشترک تورک و تاجیک یکی از عوامل عمده اختلاف است. خواندن تاریخ عمومی درباره اقوام به ادراک و فهم شخص میافزاید و داشتن علم و فضیلتندی خود دشمن تعصب بوده و تفوق طلبی را از میان میبرد.

عقدہ های تاریخی که گذشته است و دوباره تکرار هم نخواهد شد، بصورت عمومی عقدہ های حقارت تولید مینماید. ولو که یکی از اقوام برسر اقتدار میبودند و هرگز به قوم مقابل سخت نگرفته باشند.

همین حالا که این نگارنده بخاطر تکمیل مقاله هذا در حدود پنجاه کتاب بر سر میز تحریر و روی قالین دارم، حرفی و کلمه بی را در طول تاریخ پنج هزار سال تورک و تاجیک نیافته ام که حکام تورک بر تاجیک ظلم کرده باشد.

دلچسپتر از همه اینکه درطول مدت طولانی حکام تورک وزرای خود را از تاجیک انتخاب نموده و آنها را بمدارج عالی رسانیده و خود مختار می ساختند. فوق العاده تر از همه احیا زبان و فرهنگ تاجیک توسط تورک صورت یافته و درین باره بخوانید تواریخ غزنویان، غوریان، تیموریان، عثمانیان و سلجوقیان را.

در بالا از آن همه که گفتیم شعرای درجه یک زبان و ادبیات فارسی (تاجیکی و دری) تورکان بودند، از جمله بصورت خلاصه، مولانا جلال الدین محمد بلخی، امیر خسرو بلخی، صائب تبریزی، نظامی گنجوی، خاقانی، انوری، ظهیرالدین فاریابی، نادم قیصاری، عبدالموئن حامد فاریابی - ابولمعانی میرزا عبدالقادر بیدل، فرخی سیستانی بن جلوغ (اولوغ بیگ)، قآنی، میرزا اسدالله غالب، عسجدی، هلالی هروی، چغتائی، لطفی هروی خاتم الشعرا عبدالرحمن جامی که شادروان علی رضوی همواره میفرمود که مولانا جامی تورک اوزبیک بود. همچنان صدها شاعر و هزاران نویسنده زبان فارسی مثل منهاج سراج مؤلف طبقات ناصری و غیره تورکی زبانان بودند. پس نتیجه چنین است که فرهنگ فارسی محصول تورک میباشد. هفتصد سال پیش حضرت مولانای بلخی فرموده بود:

ما برای وصل کردن آمدیم نی برای فصل کردن آمدیم

این تفکیک تعصب آمیز از نگاه دین، حقوق بشر، اقتصاد و فرهنگ چه مفادی را به تبعیض کنندگان می‌آورد؟ فرضاً اگر کسی خواسته باشد اقوام تورک را با اقوام تاجیک جدا کند، آیا در دنیا آن قدرت وجود دارد که وصلت و پیوند انسان‌هاییکه پنج هزار سال به اینطرف استخوان و رگ و پوست شان یکی شده و خواص انسانی بخصوصی از نگاه فرهنگ و روانی مشترک پیدا کرده است از هم جدا نماید.

آن جوانان بی باک و متعصبیکه در اوکراین، در جرمنی و یا غرب در گوشه خانه‌ی نشسته و گاهی هم خود را نشه می‌سازند، آیا خبر دارد که وضع تاجیکان چاه آب، درواز، درائیم، راغ، کشم، دره‌های پنجشیر، دشت‌های سوزان نیمروز و فراه، کوه پایه‌های سالنگ و قشلاق‌های دور افتاده کل افغانستان بکدام وجه پائین و خراب حیات بسر میرند و بیک لقمه نان جو و یا ارزن محتاج می‌باشند. آن معصومان و بیچاره گان از مرگ خود خبر دارند ولی به معنی تعصب پی نبرده اند، مشکل آنها مشکل شکم است و مرگ و میر فرزندان و مادران حامله و غیره آیا جوانان که ظرفیت شنیدن قهرمانیهای واقعی یک قوم را ندارند، گاهی هم پا را لچ نموده و به خدمت بینوایان قوم خود شتافته اند یا نی و آیا تاریخ غورات را درین اواخر خوانده اند که بیش از صد هزار نفر از فاقگی و گرسنگی مردند و خوراک حیوانات وحشی و درندگان و پرندگان گوشت خوار شدند.

داشتن محبت به قوم و قبیله باید بشکل محبت مادر به فرزند باشد، چونکه مادر فرزندش را دوست میدارد بنا از دل مادران دیگر و حقوق اطفال دیگران پی میبرد، و از آن سبب به اطفال دیگران علاقمند و در همه اوقات با ایشان مراودات و علاقمند می‌گردد. اما زهر تعصب داشتن چنان در وجود تبعیض کنندگان اثر بد

میاندازد که میگویند فقط ما خوب هستیم و دیگران حق ندارند که خوب باشند و یا راجع به خود سخن بگویند.

درحالیکه حرف های بالا را از صمیم قلب بقلم آوردیم ولی یک مطلب ناگفته نماند که فاشیزم و ناسیونالیزم در جهان اسلام و در عالم انسانی مردود است، از آن سبب مجادلات ما بمقابل تفوق طلبی ها، فاشیزم و تبعیض دوام خواهد داشت . امیدواریم که با لطف و کرم الهی همه جامعه افغانستان یکی باشند و بمانند یک کتله و برادر زیست باهم نمایند.

بخاطریکه زیر سوال نیامیم یک موضوع مهم را باید بگویم که آخرین حکومت تاجیک ها در افغانستان یک حکومت بی کفایت و ناکام بود . زیرا تورک ها و تاجیک ها که یک روح در دو جسم بودند، از هم قهرآ جدا ساخته شدند، و آنچه ارتباطات خوئیکه بین این دو برادر بوقت حکمرانی تورک ها محکم شده بود با شمشیر بریدند و از آنست که ناکام شدند.

درباره عمومیات و خصوصیات قوم نجیب، شریف و با فرهنگ تاجیک کتابی را بنام «بزم تاجیک» تهیه کرده ام که تاجیک ها، تاریخ و فرهنگ شان را بخوبی شرح داده معرفی مینماید.

ارتباط من با تاجیک و تاجیکی بیش از تورک ها، بیش از تورک های هزاره و بیش از پشتونها میباشد.

شمه یی از کارهاییکه در خصوص ادبیات تاجیکی انجام داده ام بقرار ذیل میباشد:

۱. یک کتاب دو جلد «گوراوغلی» را تهیه و ترتیب نمودم که به ادبیات خالص و کهن تاجیکی بدخشان است. و در حقیقت ادبیات شفائی تاجیک را با داستانهای قهرمانی تورکستان گوراوغلی زنده میسازد.

۲. کتاب ضرب المثل های دری افغانستان را که تقریباً چهل و چند سال پیش در مدت ده سال تکمیل کرده بودم اولاً بنام «امثال و حکم دری» و بعداً بنام بالا هفت بار در مطبوعات برونمرزی بشمول ایران و درونمرزی بچاپ رسید. و در تاجیکستان برسم الخط سیرالیک نیز بطبع رسید. تعداد امثال جمعآوری شده نزدیک به ده هزار ضرب المثل میباشد. و کاریکه درینباره انجام داده ام بی نظیر می باشد و زبان تاجیکی را یکبار دیگر جان تازه بخشیده ام، اگر کسانیکه بعد از من در زمینه مینویسند یقیناً تقلیدی است و نقلی زیرا اولتر از همه من آن کار را انجام داده ام.

۳. دو کتاب دیگر در باره دوبیتی های تاجیکی گردآوری و نوشته ام، یکی بنام «فلک های کهسار» که در مجله آریانا نشریه انجمن تاریخ سلسلتاً به چاپ رسید و بعضی از آن توسط عبدالحق واله به زبان انگلیسی ترجمه و در انجمن مذکور به چاپ رسانیده شد. جلد بعدی دوبیتی ها را بنام «دوبیتی های تاجیکی» مکمل ساختم و یکی از دستگاه های فرهنگی ایران آنرا در اسلام آباد به چاپ رسانید و چاپ دوم آن در این اواخر در کابل بچاپ رسیده است.

۴. «فرهنگ تاجیکی» فرهنگ‌گست که قسمت اول آن چندین سال بصورت مسلسل در مجله «ادب» دانشگاه کابل بچاپ رسید و در ایران هم شهرت خوبی را کسب کرد، و در یک جلد در کابل به نشر رسیده است.

۵. «بزم تاجیک» اصلاً ره آورد سفر تاجیکستان در سال (۱۹۹۲ م) میباشد، ولی بداخل آن از بزرگان فرهنگیان و دیگر خواص و طبعیت مردم تاجیک سخن گفته شده است و ضرورت بیک تجدید نظر دارد.

۶. حکیم ناصر خسرو قبادیانی بلخی، از قهرمانان اول زبان تاجیکی و خودش نیز از نسل تاجیک میباشد که نوشته کوچک بیست و چهار صفحه‌ی استاد بزرگ سخن خلیل الله خلیلی را درباره اش وسعت داده، درباره خود ناصر خسرو و درباره تاجیکان بدخشان شرح و بسط زیاد علاوه نمودم و آن کتاب در یونورسیتی دهلی به چاپ رسید، عنوان اصلی کتاب «یمگان» می باشد.

۷. «بکمک تاجیکان بشتاییم» کتاب دیگرست که از طریق جریده کاروان نوشته و به چاپ رسانیدم. و این زمانی بود که وضع اقتصادی و سیاسی تاجیکستان بحالت بد مشاهده میشد و استاد شکرالله کهگدای رئیس جریده کاروان میخواست کسی درباره مردم تاجیک های تاجیکستان معلومات بدهد چون نوشته اینجانب طولانی بود بنأبشکل یک رساله بزرگ تهیه گردید. (۱۹۹۵ - ۱۹۹۶ م).

۸. کتاب ضخیم دیگر بنام «شاه محمد ولیخان دروازی وکیل السلطنت اعلیحضرت امان الله خان غازی» را تحریر داشتم که در سال (۲۰۰۷ م) به پاکستان به طبع رسید. شاه محمد ولیخان دروازی، که زادگاه او درواز بدخشان است و دروازیان بصورت عموم مردم تاجیک زبان میباشند. سوابق محمد ولی

خان دروازی که در حقیقت وکالت سلطنت افغانستان را نه سال برای امان الله خان انجام داد، بعد از سامانیان اولین تاجیکی بود، شهریاری فوق العاده عالی را انجام داده است و البته طوریکه به سوابق فامیلی او نگاهی صورت گرفت اصلاً از احفاد شاهان بلخ و نژاداً به تورک و مغول ارتباط میگیرد به این شکل: ندر محمد خان پادشاه بلخ فرزند دین محمد خان است که تاریخ بحرالاسرار را محمود کتابدار بنام او مصدر و بخوازش او نگاشته است. ندر محمد خان دو فرزند بنامهای سبحانقلی خان و عبدالعزیز خان داشته و سبحانقلی خان دارای فرزندان بنام اسکندرقلی خان و عبدالله خان بوده و محمد مقیم خان نواسه اوست. (معلومات از کتاب «بخش بلخ، تاریخ بحرالاسرار فی مناقب الاخبار، تحشیه و تعلیق مایل هروی، کابل ۱۳۶۰ هجری) و مقیم خان نیز از پادشاهان مهم بلخ میباشد که تاریخ مقیم خانی بنام او یکی کتب تاریخی معتبر افغانستان میباشد. از اسکندرقلی خان که در سطر بالا ذکرش بعمل آمد، اولاده او جمله شاهان متأخر درواز میباشد که آخرین شخص مهم آن فامیل شاه محمد ولیخان دروازی بدخشی است، رجوع شود به کتاب مذکور:

۹. مقالات زیاد به معرفی شخصیت های بزرگ درباره ناصر خسرو، استاد خلیلی، استاد رودکی پدر شعر تاجیکی دری یا زبان درباریان، درباره شاه عبدالله یمگی بدخشی عالم بزرگ تاجیک، جمشید شعله چاه آبی، عارف چاه آبی، محمد هاشم واسوخت و ده های دیگر که هر یک ثبت تاریخ میباشد.

اشتراک و سهم گرفتن در مجلس جهانی «تاجیکان جهان متحد شوید» به شهر دوشنبه (۱۹۹۲ م) که از فعالین اول جلسه بشمار میرفتم و بیانیه های بسیار طولانی درباره نفوذ تاجیکان و تاجیکی در نیم قاره هند را در جلسات، رادیو های تاجیکستان و تلویزیون آن کشور انجام دادم. گفته ها و اعمال بالا کمترین خدمت به جامعه تاجیک بوده که هنوز هم نوشته های زیادی را زیر پلان دارم و تاجیکه به تاجیکستان سفر کردم و در افغانستان زندگی کرده ام تا اکنون کسی نتوانسته که برابر من در میان تاجیکان درباره تاجیک و زبان تاجیکی خدمات زیاد فرهنگی نموده باشد. طوریکه گفته آمد جای بسیار تأسف بود که شخصی بنام میرزائی از درواز این عاجز را متهم به تعصب داشتن کرد و جوابش را در سایت آریائی ادا کردم. بمجردیکه یک شخص عادت تنگنظری را بخود گرفت همینکه هرکس درباره حقایق قوم و نژاد خود را بدون مبالغه بیان کند، آنرا متهم به تفوق طلبی و تعصب داشتن میسازد زیرا از بسکه بدبینی ها وجود دارد ظرفیت شنیدن واقعی تاریخ را ندارد. اما اگر همان اشخاص و یا شخص فرضاً تاجیک باشد و کارهای فرهنگی بالائی مرا بخواند هرگز مرا متهم به تفوق طلبی یا تعصب نمی نماید. مگر تا اکنون شنیده ام که تورکی، تورک هزاره ای یا پشتونی در زمینه مرا متهم به متعصب بودن بنمایند با اینکه آنها تاجیک نمیباشند.



فصل سوم

تورکان

تورکان در افغانستان یک قسمت اعظم اقوام را تشکیل می‌دهند، موجودیت تورک در افغانستان بدو قسمت شناخته میشوند: اول- تورک هائیکه از آغاز در مناطق مختلف بخصوص در شمال افغانستان تشریف داشتند. دوم- تورکانیکه پیش از میلاد و قبل از اسکندر در کابل و نواحی آن حیات بسر میبردند قرار تحقیقات و پژوهشهای ده تن از دانشمندان شرقشناس ژرمن در کتاب عصر اوستا در عصر تدوین و سرایش اوستا یعنی زمان ظهور زردشت در خاک کنونی افغانستان و تورکستان طوایف متعدد و تورکان بود و باش داشتند که هونها، اسکیتین ها، مسازیت ها و سک ها و قنگ و دیگران از شمار آنان می باشند و تورکان مرکزی دست کم صد ها سال پیش از میلاد از تورکستان شرقی و ختایستان آمدند. چنانچه قاطبه مورخین از جمله میر محمد صدیق فرهنگ گفته ما را تأیید مینماید. تورکان مردمی اند که در تواریخ مختلف آنها را از اولاده یافث فرزند نوح نبی^(ع) میدانند. همچنان افراسیاب را ابولآبای تورکان گفته اند، مثلیکه گفته ایم کیومرث از تاجیکان است. «گویند ترکان از اولاد یافث بن نوح است» (برهان قاطع)، «ترک نام طائفه ایست در ترکستان که تاتار و مغول و سایر اتراک از آن طائفه اند و زبان ایشان معین است» (انجمن آرآ و آندراج). «گروهی از اولاد یافث بن نوح» (ناظم

الخبار)، «نام قومیت منسوب به ترک که مردی بود از فرزندان نوح علیه السلام» (غیاث الغات)، «اتراک نقیض تازی که طائفه بزرگی از طوائف انسانی را گویند» (ناظم الاخبار)، «تورک نام قومیت به عنوان قوم بدوی نخستین بار در قرن ششم میلادی دیده میشود، در همان قرن ترکان دولتی نیرومند و بدوی تأسیس کردند که از مغلستان و سرحد شمالی چین تا بحر اسود امتداد داشته» (تورکان - ناظم الاخبار). تورک به معنی معشوق و زیبا هم آمده است.

دخت سقلاب شاه نسرین نوش

ترک چینی طراز رومی پوش

«نظامی»

ترکستان را نیز به طریق مجاز ترک گویند، یک معنی تورک اسلام باشد. (خلیل احمد حامدی) ترک: رودیست در ترکستان که وارد سیحون میگردد. (دهخدا و دهخدا از)، ... ترک: بگفته برخی از نسابان از فرزندان یافث بن نوح و جد اقوام تورانی است و ظاهر آن دو مرد بنام مغول و تاتار که دو قوم نیز میباشند به همین نام شهرت یافته اند از احفاد وی اند (؟ -) ترک: نام کوهی است در میان ترکستان شرقی و جنوبی. «شاهنشاهی آتیلا نیز که اصلاً هون یعنی بدون شک ترک بود» (امپراتوری صحرانوردان)، فریدون پسر تور مالک ترک و چین گردید بنابر همین روایت است که او را توران شاه یا پادشاه چین میگفتند. رجوع کنید به کلمه توران بقلم مینورسکی در انسیکلوپیدی اسلام (حدود العالم صفحه ۶۳). ابوریحان البیرونی گوید: «در کابل پادشاهان تورک حکم میراندند که اصل ایشان را از تبت میگویند و نخستین شاه این سلسله برهنگین بوده است» (صفحه دوصد پژوهشی واو از بیرونی) تورکی شاهان و هندو شاهان در کابل قبل از اسلام و حتی قبل از میلاد

بقرار نوشته های علمای تاریخ چون علامه حبیبی، استاد کهزاد و نویسنده گان عرب صدها سال حکم رانده اند. مؤرخین اسلام عموماً رتبیان را تورک خوانده اند، طبری در ذیل حوادث هفتاد و نه هجری مینویسد که یاران و سپاهیان رتبیل تورک بودند، ابن اثیر نیز در ذیل حوادث همین سال از رتبیل نام برده و به تورک بودن او و سپاهش اشاره میکند صفحه دوصد یزدانی و او از ابن اثیر). در هنگام مسافرت هیوان تسنگ در تخارستان پادشاه تورک بنام «تاردوشاد» حکومت میکرد، این خان پسر یولدوز و داماد خان کائوشانگ بود این اسامی نیز تورک بودن آنها را تأیید میکند (صفحه دوصد و یک پژوهشی..... و او از منابع دیگر چون ایران در عهد باستان و وفیات الاعیان و تاریخ سیستان).

ملوک یزد: «طائفه پنجم از ملوک اطراف ایشان ملوک یزد اند..... که اصل آن اتاپکان از ترک است و گویند که مقدم ایشان ترکی بوده نام او عطا خان و در مصر میبود پیش علما و خلفای مصر گفتی نسب من از خانان ترکستانست» (ص ۲۱۰ مجمع الانساب). ملوک هرمز: «و چون روزگار امارت به بهاءالدین ایاز رسید که ترکی بود» (صفحه ۲۱۳ مجمع الانساب)، «و قراقورم اصل ترکستان است و تختگاه افراسیاب بود» (صفحه ۲۳۵ مجمع الانساب)، (ایلخانیان سلاطین ایران از طائفه مغول اند..... چوپانیان: «ذکر احوال چوپانیان که نسب امیر چوپان تراکمه بود» (صفحه دوصد و هشتاد مجمع الانساب). خلخ در آن وقت روابط دوستی با هیتال طخارستان قایم کرده بودند این اتحاد برای خاقان ترک مشکلاتی ایجاد کرد و مشار الیه به تغز غزهای مذکور هدایت داد که بین خلخ و کیماک مقیم شوند» (صفحه یکصد و بیست حدودالعالم). منهاج سراج درباره نسب تورکان آورد: «افراسیاب الترك: در نسب او دو روایت است: یک روایت آنست که افراسیاب بن بشنگ بن داووشم بن

تور بن افریدون . و بروایت دیگر ، افراسیاب بن بشخ بن رستم بن ترک و این شخص آن بود که جمله نسب ترکان بدو کنند.... جمله چشمه سار های جبال غور که آن بخراسان و سجستان رفتی انباشته گردانید» (ص ۱۴۰ - ۱۴۱ حدود العالم). در سطور بالا دیده شد که «تور» بحدی در زبان تورکی قدیم است که نمیتوان بدان تاریخ یافت. از جانب دیگر «تور» مخفف تورکی میباشد و توره و توران و تور همه ارتباط مستقیم به تورکی دارند.

در کتاب امپراطوری صحرانوردان رنه گروسه که علاقه زیاد به تورک ها ندارد، موجودیت و عظمت تورکان را چنین در صحنه تمثیل میگذارد: «آنچه یک سده بعد بروی سنگ نوشته اند و بنام «گول تگین» در «کوشوتزایدام» وجود دارد با عباراتی حماسه مانند اعتلا ترکان را به اوج عظمت بدینترتیب وصف میکند (هنگامیکه آسمان کبود در بالا و زمین تیره در پائین آفریده شد بین این دو فرزندان انسان نیز بوجود آمدند. مافوق فرزندان آدم اجداد من بومین خاقان و ایستمی خاقان جای گرفتند، پس از آن بریاست منصوب شدند پادشاهی و تأسیسات ملت تورک را بنیاد نهادند و سلطنت پرداختند، در چهار گوشه زمین دشمنانی بسیار برایشان پدید آمد ولی با لشکرکشی هائیکه کردند، دشمنان را مقهور و شورش بسیاری از ملل را در چهار گوشه دنیا خاموش نمودند. آنها در برابر اجداد من سر خود را خم کردند و بزانو درافتادند. اجداد مان ما را مقیم سرزمینی نمودند که از جلو و مشرق تا جنگل قدر خان «جبال کنگان- خینگان» و از عقب و مغرب تا درهای آهن «ماوراءالنهر» امتداد دارد. بین این دو نقطه دور دست و در تمام این پهن بوم ما ترکان چون مالک و صاحب، سلطنت میکنیم. آنها خاقانهای فرزانه، خاقان های

دلاوری بودند، سرکردگان آنها همه فرزانه و همه دلاور و همه نجیب بودند و تمام ملت آنها درستکار و نیک کردار بودند». (ص ۱۶۵ حدود العالم)

استاد عبدالحی حبیبی مؤرخ بزرگ به تأیید گفته های منهاج سراج که گفته بود «افراسیاب بن بشنج بن رستم بن ترک» رستم و افراسیاب را از یک فامیل تورک ثابت مینماید، زیرا تحقیق حبیبی از زبان مؤرخین متقدم و معتبر میباشد و اینست نوشته استاد حبیبی: یک- تاریخ طبری: افراسیاب بن فشنج بن رستم بن ترک بن شهراسب و یقال بن ارشب بن طوج بن افریدون، دو- نظر ابوریحان البیرونی: افراسیاب بن بشنک بن اینت بن ریشمین بن ترک بن زین اسب بن ارشب بن طوج، سه- نظر ابن خلدون: افراسیاب بن اشک بن رستم بن ترک، چهار- مسعودی: افراسیاب بن اطوج بن یاسر بن رامی بن آرس بن بورک بن سلسل بن زیست بن نوح بن سرور بن اطوج بن افریدون. (صفحه ۱۴۰ طبقات ناصری نوشته و تحقیق حبیبی). در کتاب «اکبر نامه» علامه شیخ ابولفضل علامی درباره نسب تورکان بعد از نوح نبی چنین می آورد: نوح نبی سه پسر داشت- یافث، حام و سام.... چین و سقلاب و ترکستان را به یافث کرامت کرد. یافث یازده پسر آورد: تورک، چین، سقلاب، منسج یا منسک، کماری یا کیمال، خلج، خزر، روس، سدسان، غز و یارج. از آنست که خلج که به غلجائیا منتهی میشود وی را در جمله اتراک آوردیم، البته چین و روس از تورک ها جدا میگردند و در تورکستان شرقی که با چین همسرحد میباشد منبع تورک ها سراغ میگردد. درباره فرزند اول یافث می آورند که: «در آئین او آن بود که پسر را جز شمشیری میراث ندهند و تمام خواسته دختر را باشد». (ص ۱۵۹ اکبرنامه).

یکی از دانشمندان ایران دبیر سیاقی از کتاب لغات الترك محمود کاشغری درباره دولت داری تورکان چنین می‌آورد: «از رسول^(ص) خدا سبحانه تعالی به روایت شیخ امام زاهد حسین بن خلف بن خلف کاشغری با چند واسطه روایت است که فرمود: خدای عزوجل میگوید مرا لشکری است که ایشان را ترک نام داده و مسکن شان را در مشرق زمین قرار داده ام و چون بر قومی خشم گیرم آنان را بر آن قوم مسلط و چیره میگردانم و این فضیلتی است ایشان را بر جمله آفریدگان که نامگذاری ایشان را خود خدای^(عزوجل) مباشرت و ولایت کرده است و ایشان را در بلند ترین جایگاه و پاکیزه ترین هوا از کره زمین سکونت داده و آن را از لشکریان خود نامیده است. به اضافه آنچه در خود ترکان از زیبایی و خوشرویی و نمکینی و مراعات حرمت پیران و دلیری و فخر دیگر چیزها هست که همه استحقاق ستایش و مدح دارند» (نقل از مجله آشنا جلد چهاردهم صفحه چهل و نه از گفتار شیخ امام زاهد). در بالا گفته آمد که تورکان افغانستان و بعضی حصص دیگر افغانستان از آغاز تاریخ تا اکنون موجود بود و اصیل زادگان همین مرز و بوم هستند که با تاجیکان تقریباً یکی شده اند. چنانچه میر محمد صدیق فرهنگ مینویسد: «در شمال هندوکش یک تعداد مردم تورکی زبان از سابق موجود بود». (صفحه شانزده افغانستان در پنج سده اخیر) اما گروه دیگر تورک ها را گفتیم که منبع و منشأ آنها اصلاً ختای یا تورکستان شرقی میباشد که در زمانهای بسیار پیش یا قبل از میلاد در سرزمینهای کابلستان، زابلستان، غزنی، بامیان، کاپیسا و کوه‌دامن حیات بسر میبردند و چنانچه با گواهی تاریخ اینرا میدانیم که کوشانیان پیش از میلاد مسیح در خاک افغانستان و هندوستان حکم میراندند و آنها از اقوام یوچی و سیتی و یا هونهای سفید

بودند که بقایای شان یفتلی و دیگر شاهان بعد از آنها می باشند که یکی از بازمانده های عادی آنها عبارت از تورک های هزاره میباشد.

پوهاند عبدالحی حبیبی مینویسد: «بقول هیوان تسنگ جهانگرد چینی (۶۵۴ - ۲۴ هجری) رسم الخط مردم کابل و کاپیسا مانند ترکان بود». (ص شش تاریخ افغانستان بعد از اسلام). کتیبه های اورخون و یینسی به وفرت یافت میشوند و در بسیاری کتب معتبر تاریخ نمونه های خط اویغوری و منگولی مشاهده گردیده است. «برای امروز طرح بازسازی فرهنگی حکومت منگولیا اینست که الفبای اویغوری بار دیگر به رسم الخط مغولستان باز گردانیده شود و کار بالای این پروژه جریان دارد». (ویراستار).

در قسمت کارها و فعالیتها و خدمات تورکان مراجعه شود به کتب تاریخ افغانستان، تاریخ افغانستان و شرق اکثر آذرباره تورکها میباشد و ضرورت به شرح و بسط درین رساله نمی افتد. رنه گروسه در کتاب امپراتوری صحرانوردان میگوید که: «بعضی از روئسای این قبایل صاحب هوش و ذکاوت سرشاری میباشند و باید دانست که تمام این ترکان فطرتاً استعداد حکمرانی را دارند». (ص ۲۷۴ امپراتوری صحرانوردان).

وقتیکه درباره تاریخ و حکام تورکها صحبت میشود باید در نظر گرفته شود که تورکها علاوه ازینکه بزور شمشیر در نیم دنیا حکم راندند، کارهای عمرانی و فرهنگی شان مساوی و حتی زیادتراً از جهانکشائی آنها میباشد. مثلاً در افغانستان تمام آبادات تاریخی هرات، آثار هده جلال آباد، فندقستان، بغلان، وردک، بامیان، مزار شریف، قندهار، غزنی، آی خانم، طلا تپه جوزجان و غیره معماری های تاریخی افغانستان همه و همه خدمات تورکان به افغانستان بشمار میآید و در یکی از

صفحات رساله هذا نیز این موضوع مقایسه گردید که از شاهان اقوام دیگر درین سرزمین چیزی به چشم نخورده است.

در قسمت فرهنگ، ادبیات و هنر:

بدوره تیموریان هرات زیر نظر سلطان حسین بایقرا، امیر علی شیر نوائی و میرزا بایسنقر ولد شاهرخ میرزا، فرهنگ بحدی پیش رفت که آن دوره را دوره رنسانس شرق میگویند. خاتم الشعرا عبدالرحمن جامی، استاد کمال الدین بهزاد، خود امیرعلی شیر نوائی یا خداوندگار زبان و ادبیات تورکی، هلالی چغتائی، بنائی، لطفی هروی، میرعلی هروی، مولانا عبدالرحمن جامی و صدها و هزاران عالم و فاضل محصول و دست پرورده شاهان تورک تیموری میباشند که نامهای برخی از آنها چون جامی، بهزاد، میرعلی هروی، و نوائی در سراسر دنیا گرفته میشود. مصلی های هرات، مسجد گوهرشاد بیگم و غیره عمارات از آن دوره به یادگار مانده است. استاد حبیبی کتابی را به ضخامت بزرگ بنام هنر عهد تیموریان تألیف و در ایران چاپ کرده است که فخر تاریخ تورک ها در افغانستان است. بدربار سلطانان غزنی فرخی سیستانی، عنصری، فردوسی، عسجدی، ابولفضل بیهقی، عبدالحی گردیزی و بالآخره چهار صد شاعر و عالم درین دربار تربیه شدند و شهکاری های شان در شرق و جهان تا کنون ورد زبانها میباشد. هنر نقاشی و کاردستی نیز بدوران این شاهان به منتهای پیشرفت صورت گرفته بود، معماری لشکرگاه، قلعه بست، چهل زینه قندهار، منار های غزنی، مقابر شاهان، بند سلطان و صدهای دیگر از نشانه های خدمات تورکها در افغانستان است.

بدربار غوریهای بزرگ علاوه ازینکه خود آن شاهان فرهنگ دوست بودند منار جام و یادگار های دیگر آنها ورد زبانهای عام و خاص میباشد. علاوه یادگار های

بزرگ آنها در سرزمین نیم قاره هند بمشاهده میرسد. بابرین در افغانستان یادگار های زیادی بجا مانده اند که ذکر آنها در صفحات دیگر آورده شد و تنها بدربار نورالدین محمد جهانگیر ملقب به شهزاده سلیم چهارصد شاعر بزرگ فارسی مستمری میگرفتند و هزاران کتاب به دوران آنها نوشته شده و اکثراً در موزیم های هند تاکنون محفوظ مانده اند و اگر آن کتب به افغانستان میبود توسط حکام معاصر و خصوصاً به فعالیت محمدگل مومند سوختانده میشدند. البته این خیلی مضحک میباشد که بدوران حکام تورک در افغانستان عمرانات صورت میگردد و کتب تألیف میشوند و بدوره حکام متأخر، آنها از میان برده میشوند و بدبختانه خودشان نیز مصدر کاری هم نمیشوند.

ریاست بدست کسانی خطاست

که از دست شان دست ها بر خداست

بدوره کوشانیان، یفتلیان، کابل شاهان، رتیبیل شاهان، شیران بامیان، تگین شاهان و لایکان مثل هیکل های بزرگ بامیا، دیوار های کوه های آسه مایی و شیردروازه کابل و صد های دیگر تعمیر و آباد شده که یگانه افتخارات مردم افغانستان را تشکیل میدهند. در قسمت انکشاف دادن دین مبین اسلام توسط تورکها: سلطان محمود غزنوی بزرگ از تورکان قرلوق افغانستان تنها در روی زمین دست کم پنجصد ملیون انسان را مسلمان گردانید و پدرش تمام گوشه های جنوبی و شرقی افغانستان را مسلمان ساخت. تنها در شهر بلخ از هزاران شیخ، ملا، فقها، علماء قدعلم کرده اند. از نمونه های کوچک آن کتاب «فضایل بلخ» میباشد که استاد حبیبی آنرا تحشیه و تعلیق نموده اند، «هفتاد مشایخ بلخ» هم از همان کتابهایی است که فخر افغانستان میباشد. منهاج سراج جوزجانی مؤرخ بزرگ و مؤلف کتاب

«طبقات ناصری» از شبرغان میباشد. دقتی بلخی، رابعه بلخی، شهید بلخی، ناصر خسرو بلخی، امیر خسرو بلخی و صدها و هزاران تورک و تاجیک بلخ و تورکستان افغانستان قابل مباحثات و فخر کافه افغانستان میباشند. امروز بر سر مولانای روم جنگ هفتاد و دو ملت برخاسته است و آن همه نمونه های از مقام فرهنگی مردم تورکستان افغانستان میباشد. اگر درباره علماء، مجتهدین، فقها، محدثان، مفسران صوفیان و عارفان، شاعران و نویسندگان مردم تورک افغانستان سخن بگوئیم مثنوی هفت من کاغذ میشود، آنچه را که درین نقطه حساس میخواهم بگویم که در همین فعالیت های عرفانی، تاجیکان هم سهم داشته اند.

در قسمت خدمات تورک ها به اسلام کتابهای زیادی نوشته شده است. یک دانشمند برجسته پاکستان بنام خلیل احمد حامدی میگوید: «کلمه تورک هم معنی کلمه مسلم است». (ص پنج در تاریکی...). حضرت امام بخاری (رحمت الله علیه) کتاب دوم جمله مسلمانان را تهیه و ترتیب نمود که بنام «صحیح بخاری» یاد میشود. امام ابو منصور مانریدی بعد از حضرت امام اعظم همه اسالیب تمرین عبادت را به حنفیان جهان آموخت، خلفای عثمانیه شش و نیم سده خلافت اسلامی را بدوش داشتند. بخارا مرکز دین بود، در سمرقند چهارونیم هزار امام دفن هستند. امام جعفر هندوانی یا ابوحنیفه کوچک در بلخ دفن است. ابونصر فارابی معلم ثانی بعد از ارسطو از تورکان اوزبیک است. ابوریحان البیرونی، ابن سینای بلخی و صدهای دیگر فخر مردم افغانستان میباشند.

اگر درباره خدمات عموم تورکان دنیا در دین مبین اسلام بحث برانیم، مقاله هذا گنجایش آنرا ندارد. برای مزید معلومات تنها درباره علمای تورکستان غربی و

امامان و فقها و علامه های آن دیار به کتاب خلیل احمد حامدی بنام «در تاریکیهای سرخ» مراجعه بفرمائید.
اکنون بر میگرددیم بیاد حکام و شهریارانیکه در خاک فعلیه افغانستان حکم راندند و تورکی تبار بودند و بزبان تورکی در خانه های خود صحبت مینمودند.

ذکری از شاهان قدیم تورک ها در افغانستان:

لاویک ها در حدود سال صد قبل از میلاد:

- انوک بوسر ویا دوام لاویک ها در حدود یکصد و شصت ق.م؛
- برهتگین ها تا در حدود پیش از سال صد ق م. که شصت نسل بقول ابوریحان البیرونی حکم راندند؛
- شارتیه در حدود ۴۳۰ میلادی؛
- کنک از نسل برهتگین در چهارصد میلادی و فیروز بن کنک؛
- سیری بامیکان در حدود ۴۸۰ میلادی؛
- خود ویه که در حدود ۴۰۰ میلادی؛
- سپاله پتی در حدود پنجصد میلادی؛
- یدمه در حدود پنجصد میلادی؛
- وکه دیوا توزک یبغو در حدود پنجصد میلادی؛
- رتیل، رتیل دوم، رتیل اعظم و رتیل از سی هجری تا دوصد و پنجاه و هشت هجری؛
- شار معاصر هیوان تسنگ در حدود نه هجری؛
- کابلشاه و کابلشاه بزرگ حدود سی و شش هجری؛
- تاردوشاد، نیزک، شار یبغو، نیزک و نیزک معاصر؛

- ابومسلم از نهم هجری تا یکصد و سی هجری؛
 - هو در حدود یکصد و نهم هجری؛
 - ماهوی سوری و شنسب تا امیر سوری از (۳۴ - ۲۵۳ هجری)؛
 - خانان ویا خاقان (۱۶۴ هجری)؛
 - شار معاصر منصور و مسلم (۱۴۵ هجری)؛
 - خنچل (۱۶۴ هجری)؛
 - تگین حدود یکصد و سی و چهار هجری؛
 - امیر ناصر، یکصد و شصت هجری؛
 - امیر بنجی ، یکصد و هفتاد هجری؛
 - حسن بن شیر بالیق حدود (۱۷۶ ه) و محمد بن خاقان (۲۰۰ ه)؛
 - شار بقول ابن خرداد حدود (۲۳۴ هجری)؛
 - لکتورمان، کلر، سامند، کملو، بهیم، چپه پاله، اند پاله، ترر جنیانه و بهیم پاله
 - از دوصد هجری تا ۴۱۷ هجری؛
 - افلج بن محمد، منصور بن افلج، ابوعلی، مرسل بن منصور و سهل بن تیرسل
 - از دوصد و هشتاد تا (۴۵۰ هجری)؛
 - شاربادیك معاصر آلپتگین شار از سه صد و چهل و هفت تا (۳۶۵ هجری)؛
 - آلپتگین ، اسحاق ، بکاتگین ، پیری تگین ، سبکتگین «سیویکتگین»، قراتگین
 - در حدود سال (۳۵۲ - ۳۷۰ هجری).
- تواریخ نوشته بالا بسیار مؤثق نمیباشند، استاد عبدالحی حبیبی از قول یکتعداد مؤرخین و نیز از روی شواهد یک تعداد را تاریخگذاری کرده اند، مآخذها عبارت اند از هیوان تسنگ، ابوریحان البیرونی، ابن خرداد، ابن حوقل، ووکونگ، هونچاو

و غیره میباشند. دوره تخمینی پادشاهی تورکان فوق الذکر از قبل از میلاد تا دوره آخر سبکتگین پدر محمود غزنوی بیش از هزار سال میشود.

حکومت کوشانیان بزرگ:

کوشان و یا کوشانیان اصلاً از کلمه قوشخان یا قوشخانیان گرفته شده است، حکومت کوشانیان بزرگ در افغانستان و هندوستان از تاریخ ۷۰ قبل از میلاد تا ظهور یفتلیان در حدود (۴۸۸ میلادی) دوام نمود و درین میان در اواخر حکومت کوشانیها ساسانیهای ایران بر کوشانیان غلبه نمودند ولی هون های سفید یا یفتلیان که از بقایای شاهان کوشانی یوچی نژاد بودند در حدود (۴۸۸ میلادی) قباد ایرانی را عقب زدند و باز امپراتوری یفتلی ها و یا اسلاف شان کوشانی ها را برقرار ساختند.

یفتلی ها:

یفتلی ها نیز صدها سال در افغانستان حکم راندند که شرح حال آنها را با کوشانیان نمیتوانیم درین رساله بگنجانیم. درین بخش درباره یک نوشته پوهاند حبیبی که مربوط یفتلیان میباشد چند کلمه بگونه نقد تحریر میگردد. استاد حبیبی مینویسد: «آثار زبان و فرهنگ هپتالیان در السنه افغانی پشتو، دری و غیره باقی مانده که از آنجمله لقب «خان» تا کنون هم جز نام هر افغان بود. و هر فرد افغان در هند بدین نام شهرت دارد. و تورخان و مهرگل هم نامهای بسیار مروج افغانیست، همچنان لغات اولس «ملت» و جرگه «مجلس شوری» و یرغل «ایلغار» در پشتو و دری و نامهای سهاک (ساکه) و خلجی (خلجی) و ابدالی (هپتالی) و کشانی (کوشانی) و میرویس (مهرویسه- مهره کوله - از خاندان آفتاب و غیره در افغانستان از همان عصر ساکه ها و کوشانیان و هپتالیان باقیست».

(ص ۷۹ تاریخ مختصر...) پوهاند حبیبی نگفته که اولاده خود همان مردم تاکنون موجود اند و اینطور نبوده که آنها حکومت کنند و باز بکدام جایی بروند. استاد حبیبی بخاطریکه ابدالیان پشتون تبار را به یفتلیان برساند در کتاب تاریخ افغانستان بعد از اسلام در صفحه بیست و نهم چنین می‌آورد: «و در عهد قباد بعد از (۴۸۸ م) هون های هفتلی (خاندان ابدالی) که از نژاد آریائی بودند». نسبت به این تحریفات تاریخ باید قاطعاً گفت که ابدالی ها اصلاً از پاکستان میباشند و احمد شاه ملتانی در ملتان تولد شده و باز هون ها و یفتلی ها را به صد دلیل و فاکت درین رساله ثابت ساختم که تورکان ختائی میباشند. از جانب دیگر دلایل زیادی را از قلم خود استاد حبیبی آوردیم که آنها (هون های سفید) آریائی نمیباشند و کلمه «خان» را که نام آریائی نامیده اند، خود وی در تعلیقات طبقات ناصری درباره کلمه «خان» چنین می‌آورد: «کلمات تورکی: خان ملک اعظم و هر یکی از بنی افراسیاب که خاقان هم نامیده میشود دیوان ۱۱۷۰۳. اما خاقان ملک اعظم ترکست و خان رئیس ایشان پس خاقان مانند شانهشاه فرس، خان خانان و رئیس الرؤسا باشد» (مفتاح العلوم ۳۷) (ص ۴۴۳ طبقات ناصری).

اینجا استاد حبیبی به صراحت کلمه را تورکی میدانند ولی در بالا آنرا به آریائی و ابدالی توجیه مینماید.

در قسمت دو کلمه دیگر «اولس و جرگه» که اولس تورکی و جرگه مغولی میباشد در کتاب «مرزهای همزیستی زبانها» مراجعه شود و با دلایل زیاد هردو تورکی و مغولی ثابت شده اند. این کلمات در وقت محمد ظاهرشاه بنام لغت پشتو معرفی شده بودند که کاملاً اشتباه میباشد. معلومات مؤثق و صد در صد دیگر که درباره دو کلمه اولس و جرگه وجود دارد اینست که نقل قولی از مقاله دکتور

همت فاریابی تحت عنوان «جرگه امن منظقوی یک بازی سیاسی» بدون کم و کاست صورت میگیرد:

اصطلاح جرگه بنظر میرسد که در این بحبوحه جرگه بازی های بعد از اجلاس بُن چند سخن کوتاه درمورد تعریف کلمه «جرگه» برای ازدیاد معلومات بیهوده نخواهد بود: اصطلاح جرگه که در تعاملات حیات سیاسی و اجتماعی مردم افغانستان در ردیف اصطلاحات گردهمایی شامل گردیده و کاربرد وسیع در جامعه افغانستان دارد، این اصطلاح از فرهنگ مغول و زبان تورکی اویغوری مأخوذ میباشد. تلفظ واژه جرگه در اصل خود به زبان مُغلی «جُرْغَه» به ضم حرف «ج» و سکون حرف «ر» بوده و به معنی جلسه بزرگ قومی میباشد. استعمال این کلمه در جامعه مغول پیشینه عمیق تاریخی دارد که برای امروز نیز ازین واژه استفاده میگردد. لقب «تینگیز» که به معنی بحر بزرگ است، با تدویر «جُرْغَه» سراسری قبایل مغل متشکل از خان های مغل برای تیموجین داده شد که بعداً بنام چنگیز خان «خان بزرگ» معروف گردید.

عظمت «جُرْغَه» در جامعه امروزی منگولیا بالاتر از اصطلاح سیاسی کنگره معاصر بوده و اصطلاح «قورال خلقی» به نشست و یا جلسه دولتی پایانتز از جُرْغَه استعمال میگردد. و همچنان اصطلاح «اولس» تورکی که در زبان پشتو نیز معمول و مستعمل است، مأخوذ از زبان تورکی اویغوری بوده و مستعمل به زبان های مغولی، تورکی، اوزبیک، ترکمنی، قزاقی، قرغزی و آذربایجانی میباشد که اصل این واژه بنابر گرامر قدیم زبان اویغوری «اولس» به سکون حروف «واو» و «لام» تلفظ گردیده است.

جرگه که در افغانستان از کاربرد سابقه تاریخی برخوردار است، احتمالاً اصطلاح جرگه از ورود کوشانی ها در سرزمین بخدی «بلخ» در سال چهارم بعد از میلاد مسیح به میراث مانده است. نظریاتی هم وجود دارد که مطابق آن واژه «جرگه» از زمان ورود چنگیز خان بدینسو در کشور افغانستان معمول گردیده است.

ذکر این معلومات بخاطری هم ضروری دانسته شد که در مقاله، رساله و حتی آثار علمی بعضی از نخبگان به ارتباط تعریف و مآخذ اصطلاح «جرگه» وهمچنان «اولس» معلومات غیر دقیق ارایه گردیده بود.

مآخذ این معلومات یادداشت های نگارنده است که در صحبت زنده با یک داکتر زبان شناس منگولیائی بنام دامینیام دورچ خان در تابستان سال (۲۰۰۳م) در هالند تهیه گردیده است (از طرف ویراستار). «باید گفت که جرگه یک نوع شکار مردم مغول بود و در آن حیوانات بطور دسته جمعی از یک ساحه یکهزار دوصد کلومتری به پیش رانده می شدند زمانیکه آنها را بکلی در یک ساحه محدود قرار میدادند ابتدا چنگیز خان مغول بعداً شهزاده گان مغول به امرخان بزرگ سپس امرا به شکار حیوانات محصور شده می پرداختند و در آخر برای اینکه نسل حیوانات وحشی قطع نشود از خان بزرگ درخواست عفو و بخشش حیوانات باقی مانده تقاضا می شد و خان آنها را مورد عفو و بخشش قرار میداد تا شکار دیگر جرگه به تعداد آنها افزوده شود این گونه شکار جرگه در ایام که لشکریان خان مغول به استراحت می پرداختند بگونه یک ما نور و آزمایش یا تطبیقات نظامی صورت می گرفت تا نظامیان در وقت جنگ بگونه یک تکتیک حربی از آن استفاده نمایند و جرگه در نوع خود یک پدیده جامعه بدوی است.

استاد حبیبی سهاک را به ساکه مساوی ساخته اند درحالیکه این کلمه از بقایای سکزی ها و سیستان و سجستان و ساکزستان و یا ساقا گرفته شده و ارتباطی با آنچه گفته اند ندارد. «کوشانی» را به «کشانی» ارتباط میدهند که پر واضح است که کوشانی و یفتلی به هیچ یک از کشانی پشتو و یا ابدالی ارتباط ندارند، در تورکستان جائی بنام «کوشو تزایدام» kocho Tsaidam وجود دارد که جمله تورکان ختای در آن جای زیست دارند و عقیده بسیار قوی اینست که کوشانی از همین نسب «کوشو» گرفته شده اند. باید علاوه کرد که محمد امین بغرا مؤلف تاریخ تورکستان شرقی کوشان را محرف قوشخان میدانند چون کوشانیان همیشه دو مرکز یا پایتخت داشتند یکی زمستانی و دیگری تابستانی آنها بود در عین زمان دودشاه که یکی پادشاه بزرگ و دیگری شهزاده نایب سلطنت و ولی عهد وی بود حکم میراندند اگر یکی در کابل بود دیگری در تکسیلا پاکستان امروزی حکمرانی میکرد بغرا پادشاهان کوشانی را شاهان جوهره یا قوشخانی میدانند که در اثر کثرت تلفظ قوشخان به کوشان تبدیل شده است.

همچنان کلمه «میرویس» را به مهرویسه، مهره کوله و از خاندان آفتاب گفته اند. درینجا باز اشتباه بزرگ کرده اند و نام «میرویس» بعد از اسلام در افغانستان آمده «میر» و «ویس» هر دو الفاظ عربی میباشند که «میر» به اولاده چهاریار کبار تعلق میابد و «ویس» هم از کلمات عبری عربی است که «ویس قرنی» که در اسلام شهره آفاق دارد، بدوران آنحضرت^(ص) میزیست و این کلمات به کلمات تورکی تورکستان چین قطعاً ارتباطی ندارد. همچنان در کلمه «تورخان» که کاملاً تورکی میباشد و خود هم در بالا آنرا تورکی گفته اند ولی پشتو دوستی آنها ایشان را وادار میسازد که گفته های سابق شان فراموش گردد. استاد دریک جای دیگر در رد فرموده خود

باز می‌آورند: «تگینان، مانند امرای شمال هندوکش ایشان نیز از عناصر کوشانی و هفتلی اند که در ازمنه قبل از اسلام به صفحات شمالی هندوکش و تخارستان آمده و درینجا ملیت و فرهنگ و تمدن این سرزمین را پذیرفته و از رجال همین کشور شمرده میشوند و حتی بنام یکی از ایشان بین مجرای ارغنداب و هلمند در غرب قندهار کنونی، شهری بود که در دوره غزنویان آنرا تگین آباد گفتندی.... تگین به کسر تین کلمه ترکیست». (ص یکصد و نه افغانستان بعد از...).

اینک ملاحظه فرمودید که علامه حبیبی درینجا آریائی بودن را فراموش و حق را گفته است، چونکه ناگزیر به کتاب لغات الترك محمود کاشغری رجوع نموده است. استاد حبیبی همچنان از زبان ابوریحان البیرونی پادشاهان کابل را تورک می‌آورد «در کابل پادشاهان ترک حکم میراندند» (ص هفتاد و پنج تاریخ افغانستان). سقوط دوره یفتلی ها در سنه (۵۶۸ میلادی) صورت میگیرد ولی بقایای شان تا اوایل اسلام بصورت امارت های کوچک باقی میماند. «در افغانستان مرکب از عناصر کوشانی، هپتالی و خاندانهای ترکی تا عصر اسلام باقی ماندند» (ص ۷۹ تاریخ مختصر). مدت حکومت شان در حدود شش و نیم قرن بوده است.

فریغونیان یا حکام جوزجانیان:

- امیر فریغون (۲۵۰ هجری)؛
- امیر احمد بن فریغون (۲۷۹ - ۳۳۷ هجری)؛
- ابو حارث محمد بن احمد (۳۳۷ - ۳۸۹ هجری)؛
- فریغون بن محمد (۳۹۴ هجری)؛
- ابونصر احمد بن محمد (۳۹۰ - ۴۱۰ هجری)؛
- حسن بن ابونصر احمد (۴۱۰ ه) فریغون در حدود یکصد و شصت سال

حکم راندند (از کتاب تاریخ مختصر افغانستان و او از چهارده مآخذ معتبر).

بانیجور های تخارستان و بلخ:

- داود بن الیاس از (۲۳۳ - ۲۵۸ هجری)؛
 - ابو داود محمد بانیجور از (۲۶۰ - ۲۶۸ هجری)؛
 - ابو جعفر احمد بن محمد از (۲۷۹ - ۲۸۸ هجری)؛
 - جعفر بن احمد بن محمد از (۳۱۰ - ۳۱۳ هجری)؛
 - احمد بن جعفر بن احمد در حدود (۳۷۲ هجری).
- بقرار تذکر حبیبی ازین خاندان حکمرانان زیادی دیگر موجود بودند . این خاندانها در حدود چهارصد و چهل سال حکومت کردند .

شاران غرجستان:

- شار رشید (سنه ۳۸۹ هجری بطور امیر)؛
- ابونصر محمد بن اسد (در حدود ۴۰۵ هجری بطور امیر)؛
- شار شاه ابو محمد؛
- شار اردشیر؛
- شار ابراهیم بن اردشیر؛
- شار شاه بن ابراهیم ، تعداد سنوات حکمرانی شاران غرجستان از (۳۸۹ هجری) آغاز میابد و تا زمان حکومت های مرکزی غزنویان و حکمرانان غور بصورت پراکنده حکم میراندند؛

- استاد حبیبی نام یک گروه از امرای اندراب را در کتاب خود شامل میسازد و میفرماید که آنها نیز بمانند شاهان ماضی از اولاده کوشانی و هفتلی میباشند؛
- مکتوم بن حرب در حدود (۳۵۹ هجری)؛
- سهلان بن مکتوم از حدود (۳۶۵ - ۳۷۴ هجری).

حکام غزنویان:

- از آلپتگین تا سبکتگین در ماده «یک» شرح داده شد که از سال (۳۵۱ - ۳۸۷ هجری) میرسد؛
- امیر اسمعیل بن سبکتگین (۳۸۷ هجری)؛
- سلطان محمود غزنوی ولد سبکتگین از (۳۸۷ - ۴۳۲ هجری)؛
- امیر محمد بن سلطان محمود (۴۲۱ هجری)؛
- سلطان مسعود بن السلطان محمود (۴۲۱ - ۴۳۲ هجری)؛
- بار دوم محمد ولد سلطان محمود (۴۳۲ هجری)؛
- سلطان مودود بن سلطان مسعود (۴۳۲ - ۴۴۱ هجری)؛
- مسعود ثانی بن مودود (۴۴۱ هجری)؛
- علی بن مسعود اول (۴۴۱ هجری)؛
- عبدالرشید بن محمود (۴۴۱ - ۴۴۴ هجری)؛
- طغرل «از فامیل محمود نبود و یکی از غلامان محمود بشمار میرفت» (۴۴۴ هجری)، آنرا بنام طغرل غاضب نیز لقب داده اند،
- فرخزاد بن مسعود اول (۴۴۴ - ۴۵۱ هجری)؛
- سلطان ابراهیم بن مسعود اول (۴۵۱ - ۴۹۲ هجری)؛

- علاوالدین بن مسعود سوم (۴۹۲ - ۵۰۹ هجری)؛
- شیرزاد بن مسعود سوم (۵۰۹ هجری)؛
- ارسلان شاه بن مسعود سوم (۵۰۹ - ۵۱۱ هجری)؛
- بهرامشاه بن مسعود سوم (۵۱۱ - ۵۵۲ هجری)؛
- خسروشاه بن بهرام شاه (۵۵۲ - ۵۵۷ هجری)؛
- خسرو ملک بن خسروشاه (۵۵۷ - ۵۸۳ هجری)، مدت حکومت غزنویان از دوره محمود غزنوی تا خسرو ملک در حدود یکصد و نود و شش سال بشمار می‌رود و مدت حکمرانی غزنویان پیش از محمود سی و شش سال می‌شود که جمعاً این تورکان قرلقی دویست و دو سال فرمانروایان افغانستان بودند.

سلجوقیان:

- السلطان رکن الدین ابوطالب طغرل بیگ محمد بن میکائیل بن سلجوق (۴۲۹ - ۴۵۵ هجری)؛
- السلطان آلپ ارسلان بن جغری بیگ؛
- السلطان ملکشاه بن آلپ ارسلان؛
- السلطان برکیارق بن ملکشاه؛
- السلطان محمد بن ملکشاه آلپ ارسلان؛
- السلطان مغیث الدین سنجر بن ملکشاه؛
- السلطان محمود بن محمد بن ملکشاه؛
- السلطان طغرل بن محمد؛
- السلطان مسعود بن محمد؛

- السلطان ملکشاہ بن محمود بن محمد بن ملکشاہ ؛
- السلطان محمد بن محمود بن محمد؛
- السلطان سلیمانشاہ بن طغرل بن محمد ؛
- السلطان طغرل بن ارسلان (آخرین ملک اهل سلاجقه). این سلجوقیان در سرتاسر افغانستان حکمرانی نکرده اند و گوشه های شمال افغانستان یعنی تورکستان افغانستان متعلق به آنها بود.

دوران حکومت خوارزمشاهیان:

گرچه در تورک بودن این پادشاهان شکی نیست و بازهم «برای متحرفین تاریخ یاد دهانی میگردد» (ویراستار). شبانکاره ای در مجمع الانساب که تحقیقات زیاد نموده تأکید مینماید که: «اصل این سلاطین «خوارزمشاهیان» هم از ترک است» (ص ۱۳۴ مجمع الانساب).

- خوارزمشاه اتسزبن محمد بن انوشنگین؛
- خوارزمشاه ایل ارسلان بن اتسز؛
- خوارزمشاه سلطان شان بن ایل ارسلان؛
- خوارزمشاه تکش بن ایل ارسلان؛
- السلطان علاوالدین محمد بن تکش بن ایل ارسلان؛
- سلطان معظم جلال الدین منکبرنی بن محمد بن تکش؛
- غیاث الدین پیرشاه بن محمد بن تکش؛
- سلطان رکن الدین غور سانجی، دودمان اول خوارزمشاهیان از (۳۰۰ - ۳۹۰ هـ)؛
- دودمان دوم خوارزمشاهیان از (۴۰۸ - ۶۱۷ هجری)، جمعاً در حدود سه صد سال حکمراندند.

حکام غوری:

خاندان غوری های خلجی که درین رساله درباره اصل و نسب آنها ذکر نمودیم از قدیم الایام منیث امرای محلی و بعداً به سلطنت های بزرگ دست یافتند و آنها جمله ترکی التبار ها اند:

- از دوره امیر شنسب تا ملک شجاع الدین بن عزالدین از (۴۰ - ۵۵۰ هـ)؛
- علاوالین جهانسوز بن عزالدین از (۵۴۴ - ۵۵۱ هجری)؛
- سیف الدین بن عزالدین از (۵۴۳ - ۵۴۴ هجری)؛
- ملک فخرالدین مسعود بن عزالدین (۵۴۰ هجری)؛
- سیف الدین محمد بن علاوالدین جهانسوز (۵۵۱ هجری)؛
- غیاث الدین محمد سام از (۵۵۸ - ۵۹۹ هجری)؛
- سلطان معزالدین محمد سام از (۵۶۹ - ۶۰۲ هجری)؛
- سلطان غیاث الدین محمود بن غیاث الدین محمد از (۵۹۹ - ۶۰۷ هـ)؛
- سلطان بهاولدین سام بن محمود (۶۰۷ هجری)؛
- علاوالدین اتسز بن علاوالدین جهانسوز از (۶۰۷ - ۶۱۱)؛
- علاوالدین در حکومت خود غور از (۵۹۹ - ۶۱۲)؛
- ملک ناصرالدین (حدود ۶۱۸ هجری)؛
- سلطان شمس الدین بن فخرالدین مسعود (حدود ۶۵۰ هجری)؛
- سلطان بهاولدین سام بن شمس الدین محمد از (۵۸۷ - ۶۰۲ هجری)، پانزده
- جلال الدین بن بهاولدین سام از (۶۰۲ - ۶۱۲ هجری)؛
- علاوالدین مسعود بن بهاولدین مسعود سام از (۶۰۲ - ۶۱۲ هجری)، هفده
- علاوالدین مسعود بن شمس الدین محمد (حدود ۶۱۰ هجری)، جمعاً دوران

حکومت شان بیش از پنج صد سال بوده است . در کتاب طبقات ناصری که منبع اصلی تحقیقات پوهاند حبیبی را تشکیل مینماید، عنوانی است بنام «السلطین الشنسیه بطخارستان و بامیان» و ما جمله را در بالا بیک ردیف گنجانیدیم .

در کتاب مذکور درباره تورک هائیکه در هند حکومت کردند و ارتباط مستقیم با سلاطین غور دارند آورده است که جمله را شمسیه می نامند:

۱. السلطان قطب الدین معزی ؛
۲. آرامشاه بن سلطان قطب الدین ؛
۳. الملک ناصرالدین قباچه المعزی؛
۴. بهاوالدین طغرل المعزی ؛
۵. الملک الغازی اختیارالدین محمد بختیارالخلجی ؛
۶. الملک عزالدین محمد شیران خلج ؛
۷. الملک علاوالدین علی مردان الخلجی ؛
۸. الملک حسام الدین عوض حسین خلجی؛

درباره سلاطین شمسیه هم منهاج سراج علاوه میدارد :

۱. السلطان المعظم شمس الدین ابولمظفر التتمش سلطان؛
۲. الملک سعید ناصرالدین محمود بن السلطان؛
۳. سلطان رکن الدین فیروزشاه ؛
۴. بهاءالدین طغرل المعزی؛
۵. بن الملک غازی اختیار الدین محمد بختیار الخلجی؛

۶. الملك عزالدین محمد شیران خلج ؛

۷. الملك علاءالدین علیمردان الخلجی ؛

الملك حسام الدین عوض حسین خلجی ، درباره سلاطین شمسیه هم منهاج سراج علاوه میدارد:

۱. السلطان المعظم شمس الدنيا والدين ابولمظفر التتمش سلطان؛

۲. الملك السعيد ناصرالدين محمود بن السلطان ؛

۳. سلطان ركن الدين فیروزشاه ؛

۴. السلطان رضیه الدنيا والدين بنت سلطان؛

۵. سلطان علاءالدین مسعود شاه بن فیروزشاه؛

۶. السلطان المعظم ناصرالدنيا والدين ابولمظفر محمود بن سلطان؛

منهاج سراج در جلد دوم طبقات ناصری به تصحیح حبیبی بدوام شاهان تورک در هند و افغانستان چنین ادامه میدهد:

۱. ملك تاج الدين سنجر كزلكخان « قزل خان » (ویراستار)؛

۲. ملك كبير خان اياز المعزی ؛

۳. ملك نصرالدين اتميرالبهائی ؛

۴. سيف الدين ايبك چه « آیبیگ چه » (ویراستار)؛

۵. ملك قطب الدين ايبك ؛

۶. ملك نصرت الدين تايسی المعزی ؛

۷. ملك عزالدین طغانخان طغرل ؛

۸. ملك تیمورخان « تلفظ تیمور بزبان تورکی اویغوری تمر میباشد و این

کلمه معنی دیگری هم دارد» (ویراستار)؛

۹. ملک هندو خان مویدالدین مبارک الخازن ؛
۱۰. ملک اختیار الدین قراش خان ایتکین ؛
۱۱. ملک اختیار الدین تونیه ؛
۱۲. اختیار الدین ایتکین ؛
۱۳. ملک بدرالدین سنقر رومی ؛
۱۴. ملک تاج الدین سنجر قتلق ؛
۱۵. تاج الدین سنجر کریتخان ؛
۱۶. الملک بت خان سیف الدین ایبک خطائی ؛
۱۷. الملک تاج الدین سنجر ترخان ؛
۱۸. الملک اختیارالدین یوزبک «یوزبیگ - ویراستار» طغرل خان ؛
۱۹. الملک تاج الدین سنجر ارسلان خان الخوارزمی ، «ارسلان از زبان تورر کی اویغوری به معنی شیر دلاور و غران است - ویراستار» ؛
۲۰. الملک عزالدین کشلو خان سلطانی ؛
۲۱. الملک سیف الدین ارکلی دادبیگ ؛
۲۲. ملک بدرالدین نصرت خان سنقر صوفی ؛
۲۳. ملک نصرالدین شیرخان ؛
۲۴. ملک کشلی خان سیف الدین ایبک ؛
۲۵. الخاقان المعظم الخان الاعظم بهاء الحق والدین الغ خان بلبن السلطانی.

حکام مغولی:

- چنگیز در افغانستان از (۶۱۶ - ۶۱۸ هجری)؛
 - او کدای بن چنگیز (۶۱۸ هجری)؛
 - چغتای بن چنگیز از (۶۱۸ - ۶۳۹ هجری)؛
 - تولی خان بن چنگیز خان (در حدود ۶۲۰ هجری)؛
 - قراهو لاکو بن تولی بن چنگیز از (۶۳۹ - ۶۴۹ هجری)؛
 - ارغون بن اباقا بن هولاکو (در حدود ۶۴۳ هجری)؛
- حکام مغول در حدود یکصد سال در افغانستان حکمراندند و بعد از آن امیر تیمور ریشه چنگیزیان را برید و خود بر سریر قدرت آسیای مرکزی و افغانستان و ممالک دیگر نشست.

حکام تیموری ها در افغانستان:

امیر تیمور در حقیقت پیش از (۷۷۱ هجری) بقدرت رسیده بود ولی زمانیکه وی امیر حسین مغولی را از پای در آورد ، آن سال (۷۷۱ هـ) بود بناً تاریخ حکومت او را از آن انتخاب کرده اند و او چهل سال حکمرانی نمود ، موضوعیکه باید یادآور شد استاد حبیبی نسبت امیر تیمور را چنگیزی گفته است و این البته برای یک تاریخ نویس اشتباه بزرگ است که تکرار چنین اشتباهات در حق تاریخ یک مردم میتواند گناه تلقی گردد . امیر تیمور فرزند تراغای خان از قوم برلاس و یکی از خاندانهای نجیب و مشهور سمرقند در شهر کش «شهر سبز» مییاشد . بعد از امیر تیمور که خود امپراتور بود و افغانستان را مربوط فتوحات خویش ساخته بود ، چندین نسل تا زمان سلطان حسین بایقرا در هرات و ظهیرالدین محمد بابر در کابل حکومت کردند . از بدخشان تا به هرات بشمول کابل و بلخ بدست اولاده امیر تیمور بود . سلطان ابوسعید

که تقریباً خط مشی امیر تیمور را تعقیب میکرد، به هریک از اولاده خود هر منطقه افغانستان را داده بود، مثلاً در قندهار مراد میرزا، در کابل میرزا اولوغ بیک و میرزا ویس الدین و در هرات بابر میرزا و غیره حکومت میکردند. به هر صورت تیموریان از سال (۷۷۱ - ۹۲۰ هجری) در افغانستان حکم راندند.

الف: حکام تیموری در هرات باستان:

- تیمور مشهور به کورگان و صاحبقران از (۷۷۱ - ۸۰۷ هجری)؛
- شاهرخ میرزا بن امیر تیمور از (۸۰۷ - ۸۵۰ هجری)؛
- میرزا اولوغ بیک بن شاهرخ از (۸۵۰ - ۸۵۳ هجری)؛
- میرزا عبدالطیف بن اولوغ بیگ بن تیمور از (۸۵۳ - ۸۵۴ هجری)؛
- ابولقاسم بابر بن بایسنقر میرزا « برپا کننده رنسانس در هرات و شرق » بن شاهرخ از (۸۵۱ - ۸۶۱ هجری)؛
- ابوسعید میرزا بن محمد میرزا بن میرانشاه بن امیر تیمور از (۸۶۱ - ۸۷۳ هـ)؛
- سلطان حسین میرزا بن غیاث الدین منصور بن بایقرا بن عمر شیخ بن امیر تیمور از (۸۷۳ - ۹۱۱ هجری)؛
- بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا؛
- شاهان تیموری در هرات تخمیناً یکصد و چهل و یک سال پادشاهی نمودند و بعد از آن قوه اوزبیک خان شیانی سلسله مذکور را از پای در انداخت .

ب: حکام دیگر تیموری ها در افغانستان:

- ظهیرالدین محمد بابر بن عمر شیخ بن ابوسعید بن محمد بن جلال الدین میران شاه بن امیر تیمور از (۹۱۰ - ۹۳۷ هجری)؛
- نصرالدین محمد همایون بن بابر از (۹۳۷ - ۹۶۳ هجری)؛
- کامران بن بابرشاه (حدود ۹۶۰ هجری)؛
- جلال الدین محمد اکبر بن همایون از (۹۶۳ - ۱۰۱۴ هجری)؛
- محمد حکیم بن همایون (حدود ۹۹۰ هجری)؛
- جهانگیر بن جلال الدین اکبر از (۱۰۱۴ - ۱۰۳۷ هجری)؛
- شاه جهان بن جهانگیر از (۱۰۳۷ - ۱۰۶۸ هجری)؛
- اورنگ زیب بن شاه جهان از (۱۰۶۸ - ۱۱۱۸ هجری)؛
- معظم شاه بن عالمگیر از (۱۱۱۸ - ۱۱۲۴ هجری)؛

در حقیقت بعد از اورنگ زیب که امپراتور مقتدر بابری، تیموری بود، زعمای بزرگ برنخاستند. مجموع حکومت داری بابریان در افغانستان بشمول شاهان کوچک بابری در حدود ۲۵۰ دوصد و پنجاه سال دوام نمود و در حقیقت دوره بابری ها در هندوستان بسال (۱۸۴۷ هجری) پس از سه صدوسی نه سال حکومت خاتمه میابد که انگلیس ها جمله شهزادگان تورک مسلمان تیموری را سربریدند.

میران و شاهان محلی که تورکی التبار اند:

الف: میران میمنه:

- تاریخ جلوس میر اول میمنه (۱۷۵۱ م) و ختم حکومت میران ۱۸۸۴ میلادی؛
- میر اول بنام حاجی خان میمنگی آغاز کار ۱۷۵۱ میلادی؛
- میر آخر بنام میر دلاور خان ختم کار ۱۸۸۴ میلادی.

ب: شاهان درواز:

پیش از شاهان متأخر تورکان قلماقی از نسل تورک های قرغز بودند و از همین شاهان قلماقی اولاده شان در اطراف کابل بنامهای گل آغه «گلبهار»، جمال آغه و محمد آغه «در لوگر» بنا بر علتی سکونت اختیار کردند، (این سه شهزاده به حکمرانی درواز دل بستند و گل آغه بنسبت عشقش به دختر زیبای سالنگی با دو برادرش درواز را ترک کردند. مدت حکومت قلماق ها طویل است و اسنادی درین خصوص بدست نداریم.

ج: شاهان متأخر درواز که از نسل شتر خانی ها میباشند:

- نسب شاهان درواز که شاهان متأخر که ابولآبای آنها ندر محمد خان پادشاه بلخ میباشد به این ترتیب معرفی میگردد:
- پادشاه بلخ ندر محمد خان بن دین محمد خان و تاریخ بحرالاسرار محمود کتابدار بنام او نوشته و اهد آ کرده است، از ندر محمد خان دو فرزند بنامهای سبحان قلی خان و عبدالعزیز خان؛
 - سبحان قلی خان دو فرزند داشت، اسکندر قلی خان و عبدالله خان؛

- محمد مقیم خان فرزند عبدالله خان پادشاه بلخ که سلسله اولاد های او در بلخ پادشاه شدند و کتابی بنام او « تاریخ مقیم خانی » تألیف شده است که از نظر نگارنده گذشته است .

- اسکندر قلی خان از اولاده سبجان قلی خان که شهزاده بلخ بامی بود، بدرواز رفته و مقام شاهی درواز را با همکاری مردم درواز بدست آورد و شاهان قلماقی را از درواز معدوم ساختند . و شاه اول شاهان متأخر درواز همین اسکندر قلی بیگ میباشد .

شاهان پیش از شاهان متأخر درواز عبارت اند از:

- شه قرغزخان از جمع قلماقیان درواز
- شه محمود خان
- شه فوزه خان
- شه محمد خان
- شه مضراب خان

(غالباً آخرین شاهان قلماقی که اولاده او در گلپهار جمال آغه و محمد آغه هجرت کرده اند).

شاهان متأخر درواز که از اولاده اشترخانیان اند:

- شه اسکندر بیگ اولین شاه اشترخانی
- شه درواز خان
- شه تورک خان
- شه مضراب خان
- شه سلیمان خان

- شة ابراهيم خان
- شة سلطان محمود «شة محمود خان»
- شة احمد خان
- شة اسمعيل خان
- شة ابراهيم خان
- شة درواز خان
- شة سراج الدين خان

از بقايای شاهان درواز فرزند شة ابولفيض خان عبارت از شة محمد وليخان دروازی و كيل السلطنت اعليحضرت شاه امان الله غازی میباشد . كتابی در باره اش ازین قلم تحرير و به چاپ رسیده است.

د: میران بدخشان:

- میر یاریگ خان (پنجاه سال حکومت کرده)؛
- شاه سلیمان بیگ (هفت سال)؛
- میر یوسف علی خان (پنج سال)؛
- میر پادشاه فرزند میر یوسف علی؛
- میر ضیاء الدین (هژده سال)؛
- میر سلیمان خان بن شاه سلیمان؛
- میرزا نبات ابن میر ضیاء الدین؛
- میر پادشاه بن میر یوسف علی؛
- سلیمان خان (هفت سال)؛

- سلطان شاه فرزند میر پادشاه ملقب به اژدهار ، (میرزا برهان الدین بن میر پادشاه و برادر سلطان شاه پادشاه اعزازی).

هـ: میر محمد شاه بار اول:

- آقسقال بهادر از طائفه قرلق میر نبود مگر حکومت کرده است ؛
- میر محمد شاه بار دوم از (۱۲۰۷ - ۱۲۳۷ قمری) ؛
- میر سلطان ولد میر محمد شاه از (۱۲۳۷ - ۱۲۶۷ قمری) ؛
- میر یار بیگ خان بن میر محمد شاه از آغاز سال (۱۲۶۷ ق) بر مسند میری نشست ؛
- میر کلان برادر میر محمد شاه و عموی میر یار بیگ خان (چهار سال) ؛
- میر سلیمان شاه ولد میر محمد شاه از (۱۲۸۳ - ۱۲۸۵ قمری) ، بعد از میر سلیمان حکومت بدخشان از (۱۲۸۶ - ۱۳۰۰ قمری) بدست خانان قطغن قرار گرفت. یکی از قبایل تورکان است و قدغن بمعنی ممنوع است و قطغن یکی از طوایف تورک است که پیش از هجوم مغول در قطغن کنونی در کنار شانزده قبیله دیگر تورک زنده گی میکردند. (ویراستار)
- میر یار بیگ خان (پنج سال) ؛
- میر شاه زمان الدین (بیست سال ، بعضی ها گویند که او سی سال حکومت کرده است) ؛
- میر جهاندار شاه (پنج سال) ، مادران امیر حبیب الله خان و سردار نصرالله خان دختر یکی از کنیز های همین میر بدخشانست ؛
- مضراب شاه (یک و نیم سال) ؛
- بار دوم میر جهاندار شاه (یک و نیم سال) ؛

- میر محمود شاه (پنج سال)، این میر پدر مرحومه شاه بیگم مخفی بدخشی میباشد؛

- میر عالم خان بن شاه سلیمان (یک سال)، «بدخشان بمدت پنج سال در تصرف امیر شیرعلی خان»؛

- میر بابا خان امیر الامرا؛

- شهزاده حسن ولد میرشاه (دو فرزند این پادشاه بنامهای میر زمان الدین خان و میر یاریبگ خان بدوره امیر حبیب الله خان و شاه امان الله خان شهرت بسزائی داشتند)؛

- میر عالم خان (هفت ماه) این میر آخرین میر بدخشان بود . میران بدخشان که

اصلاً از تورکان سمرقند میباشند به این شکل آغاز حکومت آنها قرار گرفت:

«امیر یاری بیگ خان مع الامراء آقسقالان خود عازم بلخ گردیده بملاقات سبحان

قلی خان مشرف شده پس از چند روز مرخص گردیده و لاکن در حکومت و

مسند میریاری بیگ خان در خطه بدخشان برسم استقلال از طرف خان بلخ

رخصت یافته بملک بدخشان آمدند.» (ص نهم تاریخ بدخشان) درین وقت

پادشاه بلخ سبحان قلی خان بود و از اولاده همین سبحان قلی خان است که

شهزاده یی را بنام اسکندر قلی خان منحیث پادشاه ملک درواز فرستاد. و معلوم

است که سبحان قلی خان قدرت زیاد داشته است. آغاز حکومت میران از ۱۰۶۸

تا دوره حکومت امیر عبدالرحمن خان میباشد که تقریباً سیصد سال حکومت

کردند.

و: شاهان شغنان و بامیان:

در قسمت اینکه تورک ها به شغنان حکم رانده اند در چند جای آوردیم و بآنهم اسناد کم وجود دارد، اما میران بامیان که جمله تورک ها بودند، درباره شان درین مجموعه نوشته شده است.

همچنان در قسمت خان های قطغن که مرکز عمده شان خان آباد امروزی بود معلومات کمتر بدست آمد و درین مقاله شکل تفصیلی آنرا نیاوردیم.

در احصائیه بالا از سلاطین تغلقیه، لودی ها، سوری ها، خلیج ها و ترخان ها که زیاده حکمروائی شان در سرزمین هندوستان که تصرفات زیادی را به افغانستان

هم دوام داده و زیر نظارت و حکومت خود داشته اند درینجا ذکر نمودیم

زیرا که موضوع بدان نسبت طویل میگردد بناً تا جائیکه امکان داشت تقریباً بیش

از بیست خانواده و یا سلسله حکام تورکی را در افغانستان که حکومت کردند و

جمله آثار تاریخی و شهکاری ها مربوط آن شاهان تورک افغانستان بودند

آوردیم. اگر حکومت های تورک ها را در افغانستان در هر گوشه قرار دهیم و

همزمان سه یا چهار سلسله را در گوشه های مختلف افغانستان منحصیث حکام

بشناسیم دست کم سه هزار سال را تورکان حکمروائی کردند. بطور مثال

فریغونیان، غزنویان، سلجوقیان و غوریان که البته همزمان و گاهی مستقل

حکومت کردند و اگر از هر یک علاحیده شمار شوند بازهم حدود سه هزار سال

و یا زیاده تر را دربر خواهد گرفت. و این احصائیه شامل لایوکی ها و انوک ها

میباشد که پوهاند حبیبی آنها را به پشتونها نسب داده اند. و باید مکرراً عرض شود

که اصلاً وی از روی خیال موضوع را به پشتون کشانیده اند، لایویک را که کلمه اصل به «لویک» تبدیل کرده و «لوی» را بزرگ و سردار ترجمه نموده و بعداً در آن باره کتاب نوشته است که اصلاً بصورت قطع اساس و ریشه ندارد، آنها «لایویک ها» جمله از نژاد کوشانی ها، یفتلی ها و هون های ختنی میباشند که قبلاً هم از گفته خود استاد ثابت ساختیم که آنها ارتباطی به تبار پشتون ندارد. کلمات اصلی لایویک و انوک است و لویک فقط ساخته و بافته می باشد، فرضاً اگر ساخته نباشد، خوانندگان را راجع میسازیم به معنی لغت «لوی» که در تورکی چیست و چه معنی دارد، و بنگرید متون تورکی را از جمله نوشته ها و تحقیقات استاد برلاس را.

عروق های تورک:

اینک برای رفع اشتباه یک تعداد برادران تورک هزاره و ایماق و غیره شمارش دقیق عروقه های تورکان را می آورم، و ناگفته نماند که تعداد عروق دقیق جمله تورکان از امکان دور است تا در نوشته ها آورده شود، زیرا ملت تورک یکی از ملت های بزرگ دنیا و در حدود سه صد و پنجاه ملیون تخمین زده میشوند که در خاک آسیا و اروپا در قسمت های بزرگ حیات بسر میبرند. اینست طوایف ترکان:

۱- مینگ، ۲- یوز، ۳- قرق، ۴- اونغجت، ۵- جلایر، ۶- سارای، ۷- اون (هون)، ۸- قونغرات، ۹- تورک هزاره (تاتار، نایمان، تورکمن، زاولی، بربری،

خلج، غلج، خلخ قرتق، چگل، لاجین، چیچکه، ترخان و غیره نامهای فرعی دیگر و البته نامهای زیر کلمه هزاره که درینجا آورده شدند در میان اصل اقوام تورک وجود دارند و درینجا آورده میشوند)، ۱۰- لاجین، ۱۱- نیمان (نایمان)، ۱۲- آر، ۱۳- قبیچاق، ۱۴- چیچاک، ۱۵- قلماق، ۱۶- ایرات، ۱۷- اونگقوت، ۱۸- تورگاوت، ۱۹- بوسلاق، ۲۰- چمرچین، ۲۱- قطغن (قطغن قوم بزرگی است که شامل ولایات بغلان، تخار و نام یکی از خانهای بزرگ تورک نیز میباشد)، ۲۲- قلیچی، ۲۳- کینگس، ۲۴- بویراق، ۲۵- قویرات، ۲۶- بوزای، ۲۷- ایماق (ایماق ها که دارای چهار قبیله میباشد: تایمنی، جمشیدی، فیروزکوهی و زوری در کنار زوری دونام دیگری میآید که آنها سوری و تیموری میباشد و اصل کلمه همان زوری است که از «زورکوه» غورات وجه تسمیه آن پدید آمده است)، ۲۸- ختای، ۲۹- قانلی، ۳۰- اوزجه، ۳۱- قوچی (قچی)، ۳۲- بولاچی، ۳۳- اوفلاچی، ۳۴- جولون، ۳۵- جیت، ۳۶- جیوت، ۳۷- بویاوت، ۳۸- اوترانچی، ۳۹- ارلات، ۴۰- کرایت، ۴۱- اونقوت، ۴۲- مانغیت، ۴۳- قانغیت، ۴۴- اویمات، ۴۵- قاجات، ۴۶- مرکیت، ۴۷- بورقاوت، ۴۸- قورالاس، ۴۹- قارلاف، ۵۰- ایلچی، ۵۱- قیش لیق، ۵۲- اوغلان، ۵۳- قدا، ۵۴- ترکمان، ۵۵- دورمان، ۵۶- تاین، ۵۷- تاما، ۵۹- مچت، ۶۰- قیرداری، ۶۱- رمادان، ۶۲- مومون، ۶۳- آدای، ۶۴- توقسابه، ۶۵- قرغز، ۶۶- اویروچی، ۶۷- جیرات، ۶۸- بوزات، ۶۹- اویسون، ۷۰- جورگا، ۷۱- باتاش (تباش)، ۷۲- قویسون، ۷۳- سولدوز، ۷۴- تومای، ۷۵- تاتار، ۷۶- تیلو، ۷۷- قایان، ۷۸- شرین، ۷۹- قورلاوت، ۸۰- چلقس، ۸۱- اویغور، ۸۲- یاباقو، ۸۳- آغیر، ۸۴- بوزان، ۸۵- بوزاق، ۸۶- مویتان، ۸۷- مجار، ۸۸- قوچالیق، ۸۹- چوران،

۹۰ - چورچوت، ۹۱ - بارین (بهرین)، ۹۲ - نقوس، ۹۳ - قزاق، ۹۴ - قره قلیاق،
 ۹۵ - قره چای، ۹۶ - قوچامن، ۹۷ - تورغاق، ۹۸ - قنگلو، ۹۹ - اوموت،
 ۱۰۰ - بغلان: (بغلان اصلاً نام قومی است بمانند قطغن و ولایت بغلان بنام همان
 قوم منسوب است، ۱۰۱ - لقی، ۱۰۲ - قرقین، ۱۰۳ - برلاس، ۱۰۴ - دورمان،
 ۱۰۵ - بچقر، ۱۰۶ - اورتاچی (اوترنچی هم گویند در ارگو)، ۱۰۷ - چوبرغان
 (اصلاً شبرغان از همین کلمه گرفته شده است که اعراب حرف «چ» را به حرف
 «ش» مبدل ساخته اند)، ۱۰۸ - آلچین، ۱۰۹ - ارب (عرب)، ۱۱۰ - لاچی، ۱۱۱ -
 لنگور، ۱۱۲ - فولات چی، ۱۱۳ - ارلات، ۱۱۴ - جانی بای، ۱۱۵ - تویداق،
 ۱۱۶ - قوچاق، ۱۱۷ - موغول (مغول)، ۱۱۸ - چقماق، ۱۱۹ - یراق، ۱۲۰ - برلاق،
 ۱۲۱ - اسراق، ۱۲۲ - چولاق، ۱۲۳ - اورتاق، ۱۲۴ - براق، ۱۲۵ - قتماق، ۱۲۶ -
 میرکه، ۱۲۷ - بورلق، ۱۲۸ - ازاق، ۱۲۹ - چیچکه، ۱۳۰ - خلیج، ۱۳۱ - لاچین،
 ۱۳۲ - چوگل، ۱۳۳ - ترخان، ۱۳۴ - درخان، ۱۳۵ - ارگو، ۱۳۶ - سالار و صد
 های دیگر.

به اثر تحقیقات و کاوشها به این نتیجه رسیدیم که تمام اقوام ویا به عباره دیگر
 خیل ها و طوایفیکه در میان تورک ها موجود بوده ، عیناً در میان تورک های
 هزاره وجود دارند . و دو کلمه مغول و عرب را که در ردیف دیگر طوائف
 ملاحظه نمودیم ، آنها مغول های تورک شده و اعراب تورک شده میباشند ، البته
 مغول و تورک چندان تفاوتی ندارند ولی اعراب از نسل دیگر میباشد که
 برادروار در کنار هم زیست مینمایند .

فصل چهارم

تورکان هزاره

درین بخش درباره کسانی بحث مینمایم که روح و روان من دایم با آنها بوده است.

هزاره ها یکی از شاخه های بسیار مهم و قدیم تورک میباشند که در قاطبه تواریخ موثق آنها را از جمله هون های سفید ویا تورکان توکیو ها آورده اند. استاد عبدالحی حبیبی مینویسد: «در نصف اول قرن هفتم میلادی در شمال هندو کش و ولایت تخارستان تابلخ و میمنه امرایی از نژاد توکیو (بقایای کوشانی هفتلی «یفتلی») حکمرانی داشتند که مرکز ایشان قندوز بود. (ص ۱۰۷ تاریخ افغانستان).

در فرهنگ آندراج هزاره را قومی از افاغنه آورده اند و گفته اند از عشایر شیعه مذهب. منظور مولف افاغنه اینست که در افغانستان زیست دارند و نه اینکه خودشان پشتون باشند و در قسمت شیعه بودن مردم هزاره بارها گفته ایم که مرکز و اطراف هزاره جات شیعه اند ولی یک اکثریت بسیار بزرگ شان در سرتاسر افغانستان اهل سنت والجماعه میباشند.

معنی کلمه «هزاره» در فرهنگ دهخدا «حصه پائین دیوار» آمده است. همچنان در تشابه تلفظی کلمه هزاره لغت «هزاله» را آورده اند که «هزلی» به معنی شوخی و ظریف طبعی میباشد و شاید هم حرف لام به حرف زآ در اثر کثرت استعمال تبدیل

شده باشد. تا هنوز در بین اوزبیک ها اعم افغانستان و اوزبیکستان آدم های شوخ و ظریف طبع را «هزل گوی» میگویند.

در فرهنگ دهخدا کلمه دیگری را به وزن «هزاره» به شکل «هزاوه» می‌آییم که میگوید: «قصبه دهستان فراهان سادات از بخش فرمهن شهرستان اراک دارای ۲۷۳۶ تن سکنه و آب آن از قنات، محصول عمده اش انگور، غله و میوه است. این قصبه از قرار قدیمی این ناحیه و دارای چشمه سار های متعدد و آبهای گوارا و تاکستان های فراوان است..... جلوس اباقاخان بن هلاکو به تخت سلطنت بعد از پدرش بسال ۶۶۳ درین قصبه بوده است» از شرح بالا منظور ما تنها از هموزن بودن کلمات است که شاید به شکلی از اشکال در افغانستان و پاکستان به مردم هزاره نسبت یافته باشد

تعداد نسل تورک های هزاره در پاکستان بمراتب زیادتر از تورک های هزاره در افغانستان میباشد که بحث آنها ضرورت به تحقیق علاحیده دارد.

اگر از کلمات بالا در خصوص وجه تسمیه «هزاره» بگذریم، امکان توجیه اصل کلمه «هزاره» شاید طبق گفتار اکثر نویسندگان «هزار» باشد که در لشکر های مغول و تورک ، به واحد های هزار نفره تقسیم میگرددیدند و ما تا اکنون در ساحات شمالی افغانستان (در سابق تورکستان صغیر) مینگباشی و یوزباشی به معنی سرکرده هزار نفری و صد نفری را گاه گاهی یاد مینماییم.... زمانیکه این راقم متعلم مکتب ابن سینای کابل و دارالمعلمین کابل بودم، منصبی را در میان ملازمین میشنیدم که «ده باشی» میگفتند که ترکیب زبان دری و تورکی یعنی «کلان ده نفره» بود، بناً کلمه «هزاره» میتواند با معنی «مینگ باشی» مرتبط باشد.

در کتاب نظام اجتماعی مغول اتوغ‌ها، نویانها ویا گروپها را چنین می‌آییم: «بطور خلاصه میتوان گفت که در زمان سلسله یوآن، شخصیت های مغولی همه از طبقه اشراف فیودالی، نویان (روئسای هزاره) روئسای ده هزار و افراد گارد (اشراف) بودند، پس از انهدام این سلسله و فرار مغولها به خارج از چین ایشان مجبور به ترک زنده گی شهرنشینی و مراکز چینی و بازگشت «به هزاره های» خود در اعماق استپهای مغولی گردیدند. ولی درین زمان هزاره ها تبدیل به اتوغ و نویانها (فرماندهان هزاره) تبدیل به جای سنگ و دای بو و غیره گشته اند. (ص ۲۲۸ نظام اجتماعی...).

از گفته های بالا بیگمان کلمه «هزاره» هویدا و آشکارا میشود که شاید سرکرده کدام واحد اردوی تورک ها ویا مغول ها شخص مهم و با نفوذی بوده که لقب اولاده و مربوطین او را «هزاره» گذاشته اند و این اصطلاح حتماً در خاک فعلیه افغانستان مروج شده باشد بخاطریکه اصطلاحات تاجیکی ویا فارسی از قدامت لازم برخوردار است. همچنان نمیتوانیم از گفته های بعضی تحلیلگران انکار نمائیم که شاید کلمه «هزاره» از خود گروپ هزار نفری باشد که اولاده و مربوطین همه شانرا «هزاره» گفته باشند و چون اصطلاح زیبا، روان و آسان است، از آن سبب بزودی ورد زبانها شده است و شاید هم هزاره معنی کلمه «نویان» باشد. نویان از مراتب و مناصب زمان مغولان بود مانند باتو نویان و دیگران از شمار جنرالان مغول بودند که در آنوقت یک سفر بزرگ را از طریق تورکستان و کنارهای بحیره خزر یا کسپین و بحیره سیاه و قفقاز تا اروپای شرقی رومانی، بلغارستان فنلند و روسیه سفید تا مسکو و دشت قیچاق و آستراخان دور میزنند و این ممالک را به امر چنگیز خان مطیع و مسخر می کنند.

استاد حبیبی مرکز اراکوزیا را که کاملاً خاک و سرزمین ملت تورک هزاره می‌باشد می‌گوید که «هزاله» است و چون هزاله با هزاره هم وزن و قرین است، شاید هزاره از هزاله آمده باشد.

موضوع دومیکه از زبان ولادیمیر تسف بدست می‌آید و بسیار مهم است، اینست که به کلمه «دای» و معنی آن دسترسی پیدا مینمائیم.

در یکی از نوشته‌ها می‌خوانیم که «دای بو چین» بمعنی «زن دای بو» آمده و معلوم است که کلمه «دای» ریشه طولانی دارد.

در نوشته‌های آقای تسف دای‌ها را به چنین شکل می‌آییم: «که کلمه دای بوی مغولی از آمیزش سه لغت چینی که عناوین اشخاص مهم سلسله یوآن بوده، تشکیل شده است، این سه کلمه عبارت اند از (tai - dio , fou - tai , baw - fou) : بمعنی مهرداد بزرگ». (ص ۲۲۳ نظام.....).

کلمات و القاب تای فو، تای بو و دای فو را میتوان بخوبی تصور کرد که خیلی عمیق و صاحب معنی است و حالا ما در هزاره جات افغانستان «دای»‌ها زیاد داریم که به اقوام تعلق می‌گیرند. اما یک موضوع دیگر باید گفته شود که «دای» ویا «تای» در تورکی بمعنی کره اسپ آمده و واقعاً خیلی بجای خواهد بود تصدیق نمائیم که بگروه‌های «دای»‌ها بخوبی صدق مینماید به این معنی که اسپ سواری و اسپ کاری از قدیمترین ایام شغل مردم تورک بوده است. و کسانی که صاحبان اسپ‌های خاصه و بخصوص می‌بودند، او و مربوطین او را به صفت اسپ او میشناختند.

مثلاً اگر کسی اسپی میداشت که در گردن او زنگ آویخته باشند، آن اسپ را «دایزنگی» می‌گویند و ما تا اکنون در میان تورکان هزاره افغانستان منطقه بی داریم بنام «دایزنگی» و همچنان در میان تورکان تورکستان کشور قومی داریم بنام «کلته

تای» گویا کسی از اشخاص مهمی که دم اسپ آن کوتاه بوده (ویا هم اسپ او نسبت به دیگر اسپ ها قد کوتاه بوده - ویراستار)، بناً شخصیکه صاحب آن «تای» یا «دای» بوده او و مربوطین او را «کلته تای» گفته اند. زیرا که «کلته» به زبان تورکی به مفهوم کوتاه میباشد. و یا اینکه آن تای یا دای در دویدن «یرغه» بوده و در بزکشی نام و نشانی داشته و به نسبت کوتاه بودن دم و یا قد اسپ، صاحبش را، صاحب تای کلته و بعداً جمع فامیل او را «کلته تای» خطاب کرده اند. در تلفظ ها اندر میان اقوام مغول و تورک حرف «دال» با حرف «تا» اکثراً مشابه تلفظ میشوند. و کلته تای بهادر یکی از جنرالان زمان مغول است و در کشور کشایی مغولان با ایشان و احفاد آنان نقش بزرگ داشته است و طایفه کلته تای کنونی از مازمانده گان ایشان می باشند. باید گفت که اکثر طوایف تورک به اسم نوع اسپ آنان نام گذاری شده اند مانند دوغلات که در اصل توغل آت و توزیع بمعنی اسپ توزیع است و قونغرات بمعنی اسپ خاکستری یا قونغار می باشد.

البته اقوام بنام حیوانات از قدیم الایام بدینسو معمولیت داشته، چنانچه در میان شهریاران تورک ایران پادشاهانی را بنامهای «قره قویونلوها» و «آق قویونلوها» میشناسیم. که بمعنی گوسفند سفیدان و گوسفند سیاهان می باشد بیرم خان مشهور بدخشی که هندوستان را به توسط او نصیرالدین همایون دوباره بدست آورد، از جمله قره قویونلوها و باز از شاخه «بهارلوها» بود که فرزند او همان عبدالرحیم خان خانان یا صدراعظم جلال الدین اکبر بود که زبان فارسی را به اوج ترقی رسانید و اصلاً در میان تورکان آنها متعلق به شعبه تورکان تورکمن میباشند.

(احتمال قریب به یقین دیگر وجه تسمیه «دای» اینست که «دائی» برای اکثر مردم تورک زبان مانند تورکمن، آذری، تاتار، قرغز، قزاق و بعضی از اقوام اوزبیک به

معنی ماما «برادر والده» را دارد. و به احتمال زیاد استعمال کلمه «دای» برای مردم هزاره معنی همان «دائی» را داشته باشد. بناً «دای چوپان» در اصل خود «دائی چوپان» بمعنی «ماما چوپان» میباشد و میتوان دای کندی، دای زنگی، دای قوزی، دای دهقان، دای قلندر و غیره «دای» را با پسوند آن به همین قیاس نمود. - ویراستار)

اگرچه بعضی ها «دی» را مشابه «زی» آورده اند، چنانچه آقای یزدانی نیز تا جایی به این دو کلمه اشاره نموده است و شاید «زی» بشکل غیراصولی «دی» از «دای» گرفته شده باشد زیرا «دی» از لغات بسیار قدیم تورکی است و قدامت لغات تورکی را از آن باید دانست که هزار سال که هنوز بسی زبانها قوام نگرفته و به قیام نرسیده بودند، فرهنگ عالی بزبان تورکی توسط محمود کاشغری تحریر شده بود و این خود نمایانگر تاریخ کهن زبان و ادبیات تورکی میباشد. همچنان خط اورخانی هم از قدیمترین خطوط تورکی بشمار میرود.

در هزاره جات «دای» ها زیاد میباشد، بمانند دای کیو، دای قوزی، دای کلان، دای پولاد، دای چوپان، دای نوری، دای کندی، دای دهقان، دایزنگی، دای ختای، دای ختن، دای بیر که، دای قلندر و غیره.

در سطور قبل یادآور شدیم که یک جانب وجه تسمیه «دای» به «تای» تورکی نسبت دارد، اما وقتی که تنوع دای های تورکان هزاره را مطالعه مینمائیم «دای» به قوم نسبت داده شده است، مثلاً «دای ختن» که غالباً قومی از تورکان ختن بودند که بعد ها آمده باشند، یا اینکه «دای دهقان» قشلاق دهقانها و یا اینکه یکی از دای های «دای توکیو» میآییم و شاید «دای توکیو» باشد که اصل شان به «تورک توکیو» منتهی میشود.

البته این «دای» ها همچنان میتوانند منطقه و جای تعبیر شوند و امکان معنی های دیگری هم وجود دارد. به هر صورت کلمات «دای» و «دی» مخصوص اصطلاحات خاص تورکان هزاره میباشد.

یکی از موضوعات دیگر که در خصوص «دای» باید گفته شود اینست که «دای» میتواند بعضی وقت جز نام اشخاص باشد و ما بنام یکی از خانم ها به استناد تاریخ رشیدالدین فضل الله خانمی را میشناسیم که «دای» جز نام اوست: «این غارت چنان با شدت بعمل آمد که در «یورتها» غیر از خاکستر دیگدانها چیزی باقی نماند. قوتوی خاتون و تودای خاتون و ارمن خاتون را برهنه بگذاشتند». (ص ۶۰۷ امپراتوری صحرانوردان و او از رشیدالدین). در طوایف هزاره کنونی آنچه که مربوط دای وزای اند همه تورک و مغولند و آنچه که به این دایها و زایها انتساب ندارند آنان نیز از طوایف متعدد ترکان می باشند.

گرچه پیشتر درباره وجه تسمیه، منشأ و مبدأ کلمه و اشارات دیگر در خصوص تورکان هزاره بحث گردید، باز هم بخاطر توضیح بهتر نظر یکتعداد دانشمندان را درین بحث داخل می سازیم، تا توانسته باشیم بحد وسیع در ساحه اصلیت این مردم بومی افغانستان روشنی باندازیم.

در قسمت وجه تسمیه هزاره ها سخن های نو بسیار کم است و زیاده تر یکی از دیگری تقلید کرده اند، و موضوع اینکه ایشان از بقایای اردو و لشکر تیموچین یعنی چنگیز خان میباشد و مؤرخین یکی بعد دیگری، موضوع را تقلید کرده اند که این طرز دید به نظر نگارنده این مقال عاری از حقیقت میباشد و حتی بقراریکه درین مقاله متذکر شدیم، آنها با آنکه بنی اعمام بسیار دور مغولها میباشد، مستقیماً به تورک ارتباط خونی دارند و بدان سبب اصلیت آنها خاصاً و رأساً به تورک

منتهی میگردد. در میان تورکان تورکستان هزاره بیگم و هزاره بیک (نام زن و مرد) معمول است (رجوع کنید که به کتاب «همایون نامه») داکتر سید مخدوم رهین در کتاب اشک خراسان درحالیکه به ابولآبای تورکان یا افراسیاب توهین ها کرده است چنین میخوانیم: «بنابر نوشته جهانگرد چینی هیوان تسنگ که در دوره کوشانی از آریانا عبور کرده قوم هزاره قریب از ورود اسلام به سرزمین ما درین کشور می زیستند، در ادبیات و تواریخ دوره اسلامی قرن سوم و چهارم هجری اطلاق ترک غرچه به قوم هزاره شده است» (ص ۳۱ کتاب مذکور). نوشته رهین خیلی برجاست که هزاره را تورک دانسته است.

در کتاب پژوهشی در تاریخ هزاره ها بقلم حاج کاظم یزدانی موضوع چنگیزی بودن تورک های هزاره با دلایل زیاد رد شده ولی نظر یکتعداد را که در کتاب خویش گنجانیده اند ، خالی از مفاد نخواهد بود که با تبصره های کوچک آنها را از نظر بگذرانیم:

«بلیو» گفته که هزاره ها از دیگر اقوام افغانستان مجزا میباشند، موضوع قابل تردید است، آنها اولاً به تورک ها می پیوندند و ثانیاً با دیگر اقوام اختلاط نسبی دارند (همانقسمیکه هر قوم دیگر افغانستان با همدیگر اختلاط اتنیکی دارند - ویراستار). ژفریر گفته است که هزاره ها ساکنین اصلی افغانستان میباشند و در زمان حملات اسکندر در همان محل زندگی میکردند که حالا حیات بسر میبرند و فریر موضوع فوق را از نوشته های مورخ قدیمی یونان «کورتس» استفاده کرده است. تبصره این نگارنده چنین است که اصلیت و قدامت تورک هزاره بگفته هردو درست است اما مسکن اصلی هزاره های تورکتهار مراکز عمدۀ غزنی، زابل و کابل و تگین آباد بود و آنها نه بواسطه سامانیان بلکه توسط شخص امیر سبکتگین

«سیویکتگین» بروایت های مختلفه خصوصاً از مرکز اصلی تورکها یا غزنی باستان منتقل شده اند.

حاج کاظم میگوید: «بعضی از دانشمندان گوید هزاره ملتی است که از اختلاط و ترکیب تورک و مغول بوجود آمده اند (ص ۱۵۷) درست که تورک هزاره با مغول ارتباط خونی دارد ولی غرور ملی ملت تورک هزاره باید پایمال نگردد و نباید به این شکل آنها را به دوراهه و تشویش نگهداشت و حق همین است که ایشان از شاخه بس مهم و با ارزش ملت تورک میباشند.

نظریه «دمورگرفت» که میگوید: «صورت و چهره های هزاره ها نظر به مغولها بیشتر به تبتی ها میماند و قرلوق ها پیش از حمله مغول در افغانستان مرکزی بودند، درست است ولی یک نظر نو نیست زیرا آل سبکتگین از قوم قرلوق میباشند و در تبت تورکان بسیار اند».

ازینکه در دائرة المعارف اسلامی قوم مغولی یا نسل تورک مغولی میخوانند بازهم در تردد میباشند و نمیتوانند به تاریخ اصلی تورک هزاره آگاهی حاصل نمایند. در سطور دیگر به عرض رسید که تورک های هزاره خون مغولی و تورکی دارند و با مغول خون مشترک و مشابه دارند اما ازنگاه تقسیماتیکه ما ذکر نمودیم زیاده تر به تورکی ارتباط میآیند.

عندلیب را حاج کاظم میفرماید که او گفته است، تورک های هزاره، هزار قبیله اند، زیاده تر یک نظر افسانوی و تخیلی میباشد ولی نظر قمبری بهسودی در قسمت اینکه تورک های هزاره پیش از چنگیز خان در غرجستان می زیستند، مورد پذیرش است. زیرا گفتیم که این قوم پیش از میلاد بخاک کنونی افغانستان حیات بسر میبردند.

اگر داکتر «ریچارد پتر» که درباره هزاره ها ده سال تمام تحقیقات نموده ولی اغلاط فاحش او قابل تأمل است. مثلاً میگوید «زبان هزاره گویشی از فارسی - دری است در آن از لغات مغولی استفاده فراوان شده است» (ص ۱۶۰ پژوهشی). این حکم پتر را پروفیسور شاه علی اکبر شهرستانی چهل سال پیش ناقص ساخته است، زیرا از روی تحقیقات علمی که نموده از جمله پانزده صد لغات تورک و مغول یکهزار و دوصد و پنجاه آن خالص تورکی و مابقی مغولی میباشد و از جانب دیگر این کلماتیکه به زبان مغولی ارتباط میگیرد معنی آنرا ندارد که تورکی زبانها آن لغات را استعمال نمی نمایند بلکه جمله از آن لغات را استفاده نموده و در گفتار خود میآورند و بدین حساب همه لغات پانزده صدی در زبان تورکی مورد استعمال دارد.

حاج کاظم یک موضوع مهم را نتیجه گیری مینماید و میفرماید: «این مدارک مسئله نژادی مهمی را روشن مینماید که اهمیت آن از مسئله خصوصی هزاره تجاوز میکند و این مطلب بما نشان میدهد که در حقیقت نه فقط فلات های مرتفع ماورای هیمالیا بلکه تمام دنباله های جبال هندوکش تا منتهی الیه غربی آن در زمان قدیم محل سکونت قبایلی از نژاد چینی و تبتی بوده است (ص ۱۶۳). درین شکی وجود ندارد که منظور از چینی، لاچینی ها یا تورکان غیر چینی اند و تعداد زیادی تبتی ها همچنان متعلق به تورکان تبتی میباشد و تورکان ختائی و ختنی هم گفته میشوند. در قسمت دو کشور هزاره بمعنی تقسیمات بین دو مملکت افغانستان و نیم قاره توافق وجود دارد ولی درحقیقت یک زمانی جمله به یک سرزمین واحد حیات بسر میبردند و دلیل ما پیش از دوره کوشانی ها تا بعد از دوره غزنویان و غوریان و حتی تیموریان میباشد

حاج کاظم یزدانی نظر استاد جاوید را اینطور می‌آورد: «این طائفه (هزاره) از اقوام اصیل و بومی این سرزمین اند که قبل از مغول (چنگیز) بنام غوره یعنی غرجستانی معروف بوده اند و سلسله شاهان غور و شارهای بامیان از میان همین اقوام بوده اند، نژاد هزاره ممکن است اختلاتی از اقوام اورال آلتائی «اله تائی» باشد». (ص ۱۶۴)

مسلماً فرموده استاد جاوید قابل قبول بوده و تحقیقات شان علمی است و غوری ها و شارهای بامیان و دیگر خانهای کوچک از اهل تورک های هزاره میباشند. ازینکه یزدانی از قول یکی از مؤرخین از قوم لاچین ذکر کرده، چنین است که هزاره لاچین همه هزاره ها را دربر نمیگیرد، بلکه شاخه هایی از هزاره ها میباشند. امیر خسرو بلخی دهلوی از قبیله لاچین هزاره و نیز کهگدای ها از همین شعبه برخاسته اند. و لاچین در نهرین (نارین) کنونی زنده گی میکردند و نارین هم نام یکی از طوایف تورک است و آنرا تحریف و مسخ نموده به شکل نهرین ساخته اند. خیلی دلچسپ است که یزدانی از زبان پروفیسور همام می‌آورد: «محققان درین امر که هیونگ نو و هونها همانها هستند که بعدها بنام مغول شناخته شدند و ترکان و تاتاران هم ازین مردم ریشه گرفته اند تردیدی نیست» (ص ۱۶۵). درحالیکه ما در اوراق هذا ثابت ساختیم که ریشه و کنده تورک و بعداً به تاتار و دیگر شعبات منقسم میگردند و در همه کتب معتبر تورک پیش از مغول بمانند اکبرنامه و غیره آورده شده است. باید یاد آورده شد که در نژاد اورال آلتائی به ویژه در نژاد آلتائی منگول (مغول) و منچور و تورک و تو نگور شامل می شود و مغولها یا منگولها با تورکان بنی عمام می باشند و تا تارها یک طایفه خاص تورکان هستند و با مغولان ارتباط ندارند از اینکه در لشکریان مغول تاتارها بودند و با چنگیزیان پیشاپیش قرار گرفته می جنگیدند از این جهت آنان را مؤرخان با مغولان به اشتباه گرفته اند علاوه

بر آن با پیروزی مغولان اکثر قبایل تورک خود را نیز مغول خوانده اند جامع التواریخ بر این امر مهر تایید می‌کوبد این عامل مؤرخان غیر تورک را دچار اشتباه شده و خطا کرده است.

حاج کاظم یزدانی نظر حبیبی را که هزاره از هزاره ویا هساله باشد تأیید مینماید درحالیکه من هم آنرا تأیید مینمایم ولی در قسمت ترکیب پشتوی آن یقین ندارم. موضوع مهمی را که جلال الدین صدیقی در قسمت کلمه «بربر» ذکر مینماید خیلی دلچسپ است و کلمه بربر و ملک بربر در داستانهای حماسی «گور اوغلی» آمده است و این نگارنده در آن باره نوشته ام. اما جلال الدین صدیقی بصورت قاطع می‌گوید که «نژاد تورک شامل هزاره، ایماق، اوزبیک و قرغیز میباشد» (ص ۱۶۹ پژوهشی) و فرموده صدیقی درست است اما تورک های قزاق «یاقوت»، تورکمن، اویغور، آذر و تاتار را شامل نژاد تورک نیآورده و شاید نمیدانسته است. موضوع دیگری که از نوشته صدیقی بدست می‌آید اینست که درین رساله سعی نمودیم تا تورک بودن ایماق و هزاره را ثابت بسازیم و صدیقی گفته های ما را کاملاً تصدیق نموده است. حالا درقسمت هویت اصلی و تاریخی تورک های هزاره باید بحث کرد: درقسمت معرفی تورک ها گفته شد که تورک های هزاره بمانند اقوام دیگر تورک از اولاده یافت بن نوح علیه السلام میباشد.

درسطور دیگر این مقاله آوردیم که سابقه داری مردمان تورک هزاره در افغانستان یک خط درشت و تاریخ معین ندارد، ولی بی تردید میتوان گفت که مردمان تورک های هزاره بیش از هزار سال قبل از میلاد در افغانستان زیست داشتند و آسانترین و ساده ترین دلیل ما حکومت داری بنی اعمام شان کوشانی ها در

افغانستان میباید که در قبل از میلاد آنها در کابلستان و زابلستان و مرکز غزنی و بعدها تا مناطق دور نیم قاره هند حکم رانند. و از روی مطالعات غلجائی ها «خلجی ها» و تاریخ تورک های هزاره چنان پیداست که غزنی یکی از قدیمی ترین مرکز تورک ها در کنار بلخ بامی بوده است.

در مقاله «کابل در پرده های تاریخ» به تحقیق این نگارنده چنین آمده است که در گذشته پیش از میلاد مسیح فرزندان یکی از خوانین و رئیس قبیله تورک های توکیو در کاشغرستان و ساحه ختن و یارکند «یارکنت» و اورومچی بنام آچیل خان بعد از شکست در مقابل ژوان-ژوان ها جانب تخارستان میآید ولی ناگهان در راه بدار بقاء می شتابد و دو پسر و یک دختر او بنامهای قابول خان، جابول خان و غزنه جان (دخترش) در سرزمین های کابل و زابل و غزنی آمده صاحبان آن ولایت ها میگردند و از آنست که کابل و زابل و غزنی بنامهایشان نامگذاری شده است. و ما تا اکنون محلی داریم بنام قابیل بای در کابل اما یک تعداد محققین مغرض و متعصب غزنی را بمعنی های گوناگون تعبیر مینمایند تا ازین تعریف ها سوء استفاده های سیاسی نمایند، درحالیکه غزنی از کلمه «غز» گرفته شده و کلمه ایست که به لفظ تورکی نسبت داده میشود، و غزنه دختر آچیل خان افسانوی است، گفتیم و پیشتر هم ذکر رفت که یگانه دو ولایتی که به پسوند نسبتی «چی» مطابقت داشته و استعمال میگردد همانا ولایت غزنی و بامیان است که باشندگان شانرا بنام غزنیچی و بامیانچی میگویند. در قسمت بامیان و نسبتی «چی» به کتاب پژوهشی در تاریخ هزاره ها مراجعه شود.

نسبت دادن مردمان تورک هزاره به تورکی بودن شان صدها دلیل دیگر موجود است که تورک بودن آنها را بمانند آفتاب روشن میسازد مثلاً در خصوص قبایل و

فرقه هزاره ها این نامها را داریم: تاتار، خلیج، خلیج، قزلوق (در اصطلاح مردم هزاره و تورک های تورکستان افغانستان)، قلغ، تورکمن، چوگل «چگل»، نایمان و غیره که همه را در میان هزاره ها میتوان یافت و به عین تلفظ و شکل در میان تورکان رایج میباشد.

در بین هزاره ها یکتعداد نامهای دیگر تورکی زیاد ه تر مورد استعمال را دارد مثلاً زاولی (گفتیم و بمعنی آزاده و فرهیخته می باشد که شاید اولاده همان جابول خان افسانوی باشد) لاجین، بربر، ترخان (که اصل آن تارغان است و نام پدر ابو نصر فارابی یا معلم ثانی ترخان است که زاده تورکستان و تورکی تبار بود). چون کلمات لاجین، تاتار و ترخان بمیان آمد که باز از تاریخ تورکستان شرقی مدد بگیریم:

«در رأس این دولت (خان) قرار داشت که وظیفه ریاست دولت را به عهده داشت، قانون عمومی را با لهجه های مختلف با نامهای گونه گون نافذ نموده مرعی الاجرا قرار میداد، تورکان شرقی و شمالی این قوانین و مقررات را (توره) میگفتند.» (ص ۷۵ تاریخ تورکستان شرقی).

گفته آمد که کلمه ترخان از کلمه تارغان آمده ولی توجیهاات دیگری هم موجود است، ترخان شاید از ترک خان آمده باشد چونکه یک معنی ترک به تعبیر امیر معزی (شجاع) و شمشیر زن است، همچنان توره خان به همین معنی باغیرت و عیار معنی میدهد و داستانهای توره ها مردان افسانوی به همین کلمه ارتباط دارند، ناگفته نماند که کلمه (توزوک) از اشتقاقات و شکل یابی از کلمه (توره) میباشد.

در سطر بالا از «بربر» یاد نمودیم، این کلمه در داستانهای گوراوغلی مکرراً آمده و من در آن باره مقالات زیاد و کتاب نوشته ام که داستانهای گوراوغلی که تعداد

حکایتش به پنجاه و دو میرسد در زمان اندک پیش از اسلام و آغاز شیوع اسلام در سرزمینهای از غور و بادغیس گرفته تا تورکستان چین، تورکستان موجوده و ساحات تورک نشین افغانستان بوقوع پیوسته است و اکنون ما در ساحه تورک های هزاره افغانستان در یکاؤلنگک محلی داریم که مخروطه بیش نیست ولی نامش را میگویند «شهر بربر» که غالباً در هنگام قتل عام های چنگیز خان بمانند شهر غلغله خراب شده است. ناگفته نماند که بسیاری از لشکر جلال الدین منکبرنی خوارزمشاه همین اسلاف تورک های هزاره بودند و قتل عام شهر بامیان و شهر غلغله از جانب چنگیز خان به همین سبب بود.

این نگارنده در بسی مجالس سخن از تورک های هزاره گفته ام که ایشان یک کمیت بزرگ در افغانستان میباشند، یعنی تنها کسانی که بنام «هزاره» (تورک هزاره) یاد میشوند و مقصد من دیگر تورک تباران افغانستان نمیباشد زیرا درین مقاله مطول خواهید یافت که جمعیت تورک تباران در افغانستان بیش از اقوامی است که دعوی اکثریت نموده و امتیاز خواهی میکنند ولی درینجا هزاره های افغانستان را که در سرتاسر افغانستان بصورت پاشان و پراکنده حیات بسر میبرند فقط نام میبریم: تورک های هزاره که در مجاورت پشتونها حیات بسر برده اند، بمانند غلجی ها بالآخره پشتون شده اند و شاید هم جمله غلجائیان تورک های هزاره بودند که فعلاً به تبار پشتون پیوستند، طوریکه در عنوان دیگر درین باره بحث نمودیم. هزاره های بلوچ شده در ساحات بلوچ نشین افغانستان اما در سرزمین پاکستان زیاد میباشند.

در ولایات خوست و پکتیا قومی از اقوام مسعود وجود دارند که نظر برخی مؤرخین بر آنست که آنها (مسعود) از قوم تورک هزاره نیست ولی به قرار گفته حاج کاظم یزدانی، بهسود و مقصود دو برادر بودند، بهسوت به همان نام هزاره باقی

ماند که بهسود فعلیه بنام وی است (بهسوت) و اونقوت و بهسوت در اصل از اقوام مغول می باشند و اما مقصود که دور از آن زیست بالآخره مسعود شد و به ملیت برادر پشتون گرایید.

عموماً در ساحه لوگر فارسی را بگونه یی تلفظ و لهجه تورکان هزاره در گفتار عامیانه استفاده میکنند ولی اصل تورک های هزاره نیز در آن ولایت به شکل مردم لوگر و با تفاوت از تورک هزاره حیات بسر میبرند

هزاره بغل و هزاره گدی، در نواحی و اطراف شهر کابل سکونت دارند و بنام هزاره ترکمن یاد می شوند و در شیخ علی غوربند هزاره های قرلوق بیشتر دیده می شوند. و بی تردید باید گفت که در اطراف و نواحی کابل عموماً چهره های ختنی و اویغوری دارند، البته یک تعداد به اثر کثرت ازدواجها شکل و رنگ دیگری گرفته اند.

در ولایت فاریاب هزاره ها به کثرت حیات بسر میبرند.

غوربند و سرخ پارسا جایهایی اند که اصلاً هزاره نشین ولی در غوربند در کمیت تناسب نفوس ایشان تفاوت ها پدید آمده و در سرخ پارسا اکثریت دارند. ولایت غور و بادغیس دو ولایت مهم تورک هزاره نشین میباشند.

نکودری ها: امید است که درباره این تورک های هزاره تحقیقات بیشتر صورت بگیرد، اینها در حقیقت تورک های هزاره سجستان یا ساکزستان و یا سیستان کنونی خاک های افغانستان و ایران میباشند امیر تیمور جهانکشا در کتاب «منم تیمور جهانکشا» از قوم هزاره یاد کرده و گفته است که این مردم از پر هیبت ترین مردمانی میباشند که تا آنوقت دیده است.

وقتیکه در بحث هزاره ها مصروف تحریر بودم در کتاب حاج کاظم یزدانی مراجعه کردم و دیدم که یکی از عناوین را بنام «هزاره مغول» نوشته است. در همین حال بصورت فوری در ذهنم مفکوره مغول نبودن هزاره ها خطور کرد، زیرا یزدانی مثلیکه هزاره های پشتون، هزاره های بلوچ و غیره را مینویسد، هزاره ها را با مغول به همان سیاق میآورد که من به آن اعتراض ندارم، فقط به این عقیده معتقد تر میشوم که هزاره را مستقیماً با نسل مغول پیوستن لازم نمی پندارم با آنکه در زمان های بسیار پیش نه تنها هزاره بلکه دیگر اقوام تورک نیز ارتباط ریشوی با مغول داشته اند بناً لازم و حتمی میدانم که باید بالای اصل تورک بودن هزاره مانند سایر شاخه های بیشمار اتراک تأکید نمایم زیرا که این اصل و واقعیت عینی اتنیکی میتواند هویت اصلی هزاره را تثبیت نماید. ما درین ماده «ده» هزاره مغول را در ولایات غور، فراه، هرات، بغلان و سرپل میآییم.

یزدانی عنوانی دارد بنام «هزاره های حنفی ولایت غور» با احترامیکه به نوشته این محقق عزیز دارم، من عموماً تورک های هزاره را بصورت کل یک میدانم و افتراق مذهب را چندان ارزش نمیدهم زیرا شیعه و حنفی (سنی) هر دو مسلمان و یک خداوند را به عین معنی سجده مینمایند. ولی اینکه آن دانشمند تحقیق دقیق کرده کارش اهمیت دارد. در ولایت پنجشیر تورک هزاره زیاد میباشند و از جانب دیگر درین ولایت تورکان سمرقندی هم تشریف دارند.

در صفحه ۲۸۹ کتاب «پژوهشی در تاریخ هزاره» با تعجب زیاد به عنوان «هزاره تاتار» برخوردم، زیرا تورک تاتار و تورک هزاره هر دو یکی میباشند و تورک تاتار در میان اقوام تورک یکی از بزرگترین شاخه ها میباشد که مملکت تاتارستان را دارند و در باشقرتستان که جمهوری تورک های باشقرت است نیز تاتارها زیست

مینمایند و مهمتر اینکه کریمیا یا جزیره (قرم) را که اعراب بنام «خزینته الدنيا» نامیده اند، قبل از استیلای روس ها کاملاً تورک های تاتار زیست داشتند و بعد از کوچانیدن اجباری تاتار ها از کریمیا در زمان جوزف استالین بار دیگر امروز نیز تاتار ها در «قرم» متوطن میباشند. زمانی خان های تورک تاتار که در آن جزیره زیبا یا عروس شهر های دنیا قدرت آنها داشتند که با تورک های عثمانی و یا خلیفه های اسلام در قوه برابری نمایند.

در ولایات قندوز، تخار، و بغلان مردم تورک های هزاره با یک کمیت قابل ملاحظه وجود دارند و ساحات خوست و فرنگ آنانیکه زبان اصلی خود را حفظ کرده اند همه به تورکی قدیم ختائی تکلم مینمایند. در ولایت قندوز (کندوز نیست این کلمه از جانب متعصبین در زمان حکومت ظاهرشاه به شکل کندوز بگونه عمدی و قصدی ساخته شد اصل کلمه قندوز است و مردم هم هیچ وقت آنها کندوز نمی خوانند قندوز در ترکی یک نوع حیوان آبی است که از پوست آن پوستین می سازند و در گذشته قندوز جنگل بود و محل بودوباش حیوانات گوناگون بود و این حیوان که شبیه سمور آبی است در آنجا بو فرت یافت می شد، در خمسه نظامی واژه قندوز هم آمده است همینگونه در سرودهای تورکی نیز دیده می شود (قاشکینگ قندیز گینه لب لرینگ بیگیز گینه - ویراستار)، هزاره های ده ویران شهرت خاص دارند و آنها به همان تورکی قدیم هون ها، کوشانی ها و یفتلی ها تکلم مینمایند. همچنانکه یفتلی های بدخشان و هزاره های دره کوشان به زبان تورکی کوشانی و یفتلی سخن میگویند. و این مردم که بیش از دو هزار سال به این خاک زیسته اند، زبان شانرا از دست نداده اند.

در یکی از احصائیه های ثاقب زاده تحریر شده است که اکنون در ولایت پروان دوازده قشلاق در حال حاضر به زبان تورکی حرف میزنند و وی آن دهات را به چشم خود دیده است و مسلماً بگرام که مرکز ویا پایتخت کوشانی ها و کابل پایتخت یفتلی ها بوده است ، اقوام و قبایل تورک به مرور ایام شکل ، رنگ و زبان دیگری برای خود گرفتند. در مقاله مطول «کابل در پرده های تاریخ» نوشته شد که اطراف کابل بمناطق چهاردهی و غیره اگر نظر انداخته شود همه چهره های تورکی هزارگی دارند و دلیل آن اینست که آنها از بقایای شاهان کوشان و یفتل و نیز از جمله اقوام شان میباشد.

ولایات سمنگان، بامیان، وردک و میدان، ارزگان، زابل، غزنی ضرورت به بحث ندارد، زیرا بامیان، غزنی و ارزگان مراکز حکام قدیم تورک های هزاره بودند که بسی عزیزان غزنیچی به هویت و تاریخ خود معلومات نداشته و خود را از دیگر اقوام می شمارند که البته کدام عیبی و گناهی شمرده نمی شود. یک اصطلاح دیگری در کتاب بالا به آن مواجه شدم کلمه «لاچین» بود، لاچین بزرگترین مرکز شان بغلان و بعداً در اطراف و ساحات قندهار میباشد . همه کهگدای های افغانستان به همین لاچین ها ارتباط دارند و «بخش قابل ملاحظه لاچین ها در زمان فعلی در آذربایجان متوطن میباشند». و لاچین شامل شانزدهم قبیله اند که قبل از حمله چنگیز خان در کشور ما در قسمت قطغن و تورکستان جنوبی زنده گی میکردند. امیر خسرو بلخی ثم دهلوی که نگارنده مقاله مفصلی در باب ایشان نوشته ام از همین تورک لاچین میباشد که خودش میگوید:

تورک هندوستانی ام من هندویی گویم جواب

شکر مصری را ندانم کز عرب گویم سخن

از نوشته بالا معلوم می شود که هزاره ها تا کدام کمیت در افغانستان وجود دارند و از جانب حکومت های دوره های مختلف، کوشش شده است که هزاره ها را از هویت اصلی تاریخی خود نیز بیگانه ساخته و آنها را مجزا از هویت تورکی شان مطالعه نمایند به فحوای مثلی «تفرقه بانداز و حکومت کن» مردم تورک هزاره را از پیوندی خونی با دیگر تورک های افغانستان دور نگه داشته باشند تا از تأثیر کمیت تعیین کننده آنها در روند سیاسی و اجتماعی افغانستان جلوگیری نمایند. ولی حالا که هویت ها بصورت تحقیقی آشکارا میگردد، هیچ عیبی و گناهی نخواهد بود که بگوئیم کمیت تورکهای افغانستان (اوزبیک، هزاره، تورکمن، ایماق و غیره) نقش مهمی را در روند حیات سیاسی و اجتماعی جامعه بازی میکنند.

در ختم مبحث تورکان هزاره چنین نتیجه بدست می آید که هزاره ها بصورت قطع تورکی الاصل و تورکی النسب و صاحب خون تورکی می باشند.

آنها اصلاً از تورکان ختای، لاجین ویا اویغور ها اند که بنام هون های سفید و تورکان توکیو در تواریخ ذکر گردیده اند. همچنان ابوالآبای ایشان را سیتی ها، یوچی ها، یاوچی ها ویا یاغی چی ها آورده اند.

این گروه بزرگ و عظیم که زمانی صاحب کشورهای بزرگ بودند و مقامات امپراطوری های مقتدر را بدست داشتند به اثر گذشت زمان و تأثیرات اقوام همجوار خصوصاً در سرزمین سحر آمیز هندوستان یا نیمقاره بس خصوصیات فرهنگی، زبانی، دینی و غیره را با هم شریک شدند. چنانچه گفته آمد هزاره ها در خاک پاکستان بدون ایالت بلوچستان که حساب هزاره ها از حد بیرون است یک اکثریت بزرگ را در سرحدات تا حدود اسلام آباد و ایبت آباد و دیگر مناطق تشکیل میدهند و چه رسد به آنچه که در هند کبیر هستند.

در کتاب «در تاریکی های سرخ» به نوشته شادروان استاد خلیل احمد حامدی در باره فشارها و ظلمهاییکه بر سر تورکان تورکستان شرقی وارد شده مراجعه فرمائید و بخوانید که بر سر بیش از دوصد و پنجاه ملیون تورکهای سرزمین زرخیر، فسیح و غنی آن دیار چه رخ داده است.

در احصائیه رسمی خود حکومت چین در دهه پنجاه میلادی توسط نماینده چینی در مصر تعداد مسلمانهای تورکستان شرقی را پنجاه ملیون گفته بودند، در حالیکه در آن زمان نفوس چین به چهارصد ملیون بالغ میگردد، اکنون که نفوس چین به یکهزار و دوصد ملیون میرسد، چینی ها میگویند که در کل چین ده ملیون مسلمان ویا تورک حیات بسر میبرند، گویا اینکه بیش از دوصد ملیون نفوس تورک نفی بلد، تبعید ویا کشته شده اند و اگر همه کشته نشده باشند جمعیت هائیکه دور از وطن اصلی شده اند به نسبت اینکه با عده کثیر چینی ها حیات بسر می برند، زبان، آئین و فرهنگ خویش را از دست داده اند و ملت عزیز هزاره با آن ها همخون و هم ریشه می باشند و هزاره ها چون دیگر تورکان در میان خود طوائفی چون چیچکه، قزلوق، تورکمن، تاتار، نایمان وغیره دارند که در میان دیگر تورکان نیز دیده میشوند.

تورک های ایماق

ایماق ها شاخه بسیار مشهور اقوام تورک و مغول میباشند . مناطق و قبایل بزرگ ایماق ها را در کتب تاریخ گاهی با اسم «ایماقات» یاد میکنند.

کلید قفل جماع است زر ولی کو زر

سراغش از چه بلد گیرم و کدام ایماق

«ملا فوقی یزدی بنقل از آندراج»

درباره «ایماق» در کتب معتبر تاریخی معلومات زیاد است و چون ریشه خالص تورکی دارند، بجای اینکه مؤرخین توجه خاص باین کلمه بنمایند، زیاده توجه خویش را به ریشه یا اصل «تورک» مبذول داشته اند. با آنهم سعی میگردد که درباره این قوم نامی و مشهور بحدی توان گفته ها و اسناد بیاوریم که گروه یا شعبه ایماق های عزیز از آن آگاه شوند و پیوند های خود را با اطرافیان شان محکمتر سازند. عبدالحی گردیزی مؤرخ دوره غزنویان در کتاب «زین الاخبار» خود که استاد عبدالحی حبیبی زیاده تر کتاب مذکور را به «تاریخ گردیزی» شهرت داده اند، درباره ایماق معلومات زیبا میآورد: «کیماک : اصل ایشان آن بوده است که مهتر تاتاران بمرد و او را دو پسر ماند، مهتر پسر پادشاهی بگرفت، کهتر پسر از برادر حسد برد.... تا هفت تن از مولدان تاتار بنزدیک ایشان آمدند یکی ایمی دو دیگر ایماک، و سه دیگر تاتار و چهارم بلاندر و پنجم خفچاق و ششم لنقاز و هفتم اجلاد...» (ص ۵۵۰ زین الاخبار).

از هفت شخص بالا که همه از یک نسب و کیماک میباشند، بدو شخص آن ایماک و تتر کار داریم، در قسمت تتر بتاریخ آنها زیر عنوان تورک ها آورده ایم و به آنها سوالی پیدا نیست که اصل شان تورک میباشد، و حالا توجه نمائید که وقتیکه یک برادر تورک تتر است، برادر دیگر ایماق که «ایماک» آورده شده است، ضرورت به آن نیست که بگوئیم که او هم تورک ایماق میباشد، زیرا برادر با برادر هم خون و همتبار میباشد.

در کتاب «نظام اجتماعی مغول» میخوانیم که: «لغات تومان و اولوس فقط معرف یک دسته ایلی وسیعی است که در تشکیلات آن اتوغ های متعدد وارد می شدند. احتمال دارد که اتوغ های مغولی با وجود اینکه بسختی قابل تقسیم بودند، تغییر و تبدیل میافتند.....» (ص ۲۱۹).

بعداً در صفحات دیگر چنین میخوانیم: «هریک از قشون های خلخ دارای اتوغ های جدیدی شدند که از تقسیم اتوغ های قدیمی بوجود آمده بودند، احتمال دارد که در نقاط دیگر نیز شرایط برای پدید آمدن چنین تقسیمات بوجود آمده باشد، گذشته از تقسیم اولوس (تومان) به اتوغ، تقسیمات دیگری نیز بنام ایماغ وجود داشته است، ایماغ چه بوده و با اتوغ چه تفاوتی داشته است؟ در مغولستان قرون وسطی یک دسته ائیل خویشاوند که در سرزمینی کوچ میگردند ایماغ نامیده میشدند.

«ایماق یک قبیله کوچک و یا بهتر بگوئیم یک اجتماع خانوادگی بوده است، تفاوت اصلی بین ایماغ و اتوغ درین است که اعضای یک ایماغ بایستی متعلق بیک دسته خویشاوند باشد. تعداد این ایماغ ها در تغییر بوده است. و چند ایماغ میتوانست از یک اتوغ تشکیل شده باشد. ولی ایماغ و اتوغ از لحاظ کمیت باهم

تفاوتی نداشتند، میتوان تصور کرد که وحدت ارضی میتوانست دو یا چند ایماغ را با یکدیگر بیامیزد و بدینترتیب یک اتوغ جدید بوجود آورد. مانند بعضی اتوغ‌های بوریات» (ص ۲۲۱ نظام اجتماعی). «جمهوری خودمختار بوریات در شمال روسیه فدراتیف واقع است و شامل دولت فدراسیون روسیه میگردد که مانند هر جمهوری خودمختار دیگر دارای قانون اساسی، پارلمان، حکومت و قضای خودمختار خود میباشد - ویراستار».

تا حال در تحقیقات ما تا اینجا دو کلمه را به ارتباط «ایماق» یافتیم که بلاشک از نامهای دیگری ایماق از نظر شکل و تلفظ و حروف تطابق پیدا میکنند که ایماک زیاده تر شکل تورکی و ایماغ ارتباط نزدیک به مغولی می یابد که در حقیقت هردو از یک ریشه اند.

در کتاب «نظام اجتماعی» دنباله موضوع را چنین میابیم که میگوید: «ایماغ ایلی به معنی اجتماع خاص خویشاوندان هم خون نبوده است، بلکه معرف به یک دسته خانواده خویشاوند نزدیک و یک قبیله کوچک بوده که از افراد ایلات و (استخوانهای یسونها) مختلف را نیز راه میداده ولی اصل نسب همه میبایستی به فرد واحدی منتهی میشد. بدینترتیب ایماغ از اجتماع خانواده های خویشاوند متعلق به شعبات مختلفی تشکیل یافته بود که این شعبات خود از تقسیمات ایلات (اتوغهای) قدیمی بوجود آمده بودند». (ص ۲۲۱ نظام اجتماعی).

در پاورقی صفحه بالا دو موضوع دیگر را بدست میآوریم یکی اینکه همین سیستم نظامیکه درباره ایماق‌ها یا ایماغ‌ها گفته آمد نزد «یاقوت‌ها» هم دیده میشود، یاقوت‌ها را در کتاب مذکور «یاکوت» نوشته است که تفاوت قاف و کاف بوده و اصل آن یاقوت و یکی از شاخه‌های تورک و مغول همین یاقوت‌ها اند که

فعلاً در مملکت «جمهوری» یاقوتستان در گوشه آخری سیبیریا حیات بسر میبرند چو وداش ها و یاقوت ها طایفه های تورک است با مغولان ارتباط ندارند. (که مربوط روسیه فدراسیون هستند و خاک آن دارای غنی ترین معدن الماس در جهان بوده و اقلیم آن بسیار زیاد سرد میباشد و به این سبب در بین مردم یاقوت افسانه عجیب فولکلوریک وجود دارد که مطابق آن گفته میشود «وقتیکه خداوند با دست پُر از یاقوت و الماس از منطقه یاقوت گذر میکرده که با خنک گرفتن دست های خداوند تمام یاقوت و الماس درین ناحیه از دست خداوند ریخته است» - ویراستار).

موضوع دوم اینکه معنی ایماق را چنین شرح میدهند: «تجمع چیزهای نزدیک بهم و مربوط بهم» در کتاب بالا علاوه میافزاید که: «وحدت ارضی مهمترین اصل ایماغ میباشد، بدین معنی که ایماغ مالک یک زمین صحرا گردی یعنی توغ میباشد و دسته آن که فاقد این زمین باشند نمیتوانند بنام ایماغ خوانده شوند». (ص ۲۲۲ همان کتاب).

همچنان ما که در ریشه ایماغ نظر نمودیم، ایماق یا ایماغ بزبان مغولی به قومی اطلاق میگردد که از آن میتوان استنباط نمود، همانطوریکه بر مردم هزاره، نام شان از شکل نظام عسکری داده شده است، در ایماغ هم که شکلی نظام جامعه است به آنها این اسم اطلاق شده و بعداً به ایماق مبدل شده که هم ایماغ و هم ایماق یک کلمه بوده که با دو شکل مورد استعمال بوده و در ختم به کلمه «ایماق» منتهی شده است.

داکتر لوئی دوپری در کتاب خود بنام «افغانستان» درباره اصلیت و ریشه ایماق چنین میآورد: «از نسل مغول هزاره، ایماق، تورکمن، اوزبیک، قرغز و...» (ص ۵۷)

دوپری باز در صفحه ۱۶۹ کتابش ایماق را ترکمن ایماق نوشته که درست است و در تواریخ تورکستان این اقوام در کنار هم از روی ارتباط تحریر یافته است: کلمات ایماک که با حرف «کاف» و ایماغ که با حرف «غ» آمده اصلاً به اثر تغیر تلفظ است و اصل کلمه ایماق می باشد. قابل یاد آوری است که مرحومه محجوبه هروی که ایماق جمشیدی می باشد بزبان خویش خود را به تورک ایماق نسبت میدهد و آن سند را مرحوم استاد محمد علم غواص در دیوان محجوبه هروی چنین آورده است:

جد و آبایم که سرداران تورکان بوده اند
ملک شان خوارزم و در آنجا نامداران بوده اند
چون به میل خویش از خوارزم هجرت کرده اند
سالها اندر هرات و در خراسان بوده اند

«محجوبه هروی»

در اینجا یکبار دیگر محجوبه هروی ثابت می سازد که در سرزمین خوارزم اوزبیکستان تورکان ایماق بسر بردند و می برند.

اوزبیک، ترکمن، هزاره، تاجیک و ایماق:

استاد حبیبی و او از کاشغری معنی «ایماک» را یکی از قبایل بیست گانه تورک گفته است که قرابت به ایماق و ایماک دارد. (درباره تاجیک درین رساله بحث جداگانه نوشته شده است که حقیقت تاجیک را توضیح نموده ایم). در قسمت منشأ ایماق در بسی جای ها «ایماق مغول» آمده و چنانچه که ما در کلمه «ایماغ» در سطور بالا معلومات زیاد آوردیم، چون منشأ مغول و تورک یکی

است از آنرو دور از حقیقت نخواهد بود ایماق در ترکی بمعنی طایفه و قبیله است یکی از نویسندگان بنام عبدالقادر خان در هند کتابی نوشته است بنام ایماق مغول در این کتاب وی طوایف و قبایل مغول را به شناسای گرفته است. مؤلف حیات افغانی ایماق و هزاره را از نسل ترخان تاتاری آورده در کتاب «تواریخ خورشید جهان» درباره نظر مؤلف حیات افغانی می‌آورد که وی هر دو قوم هزاره و ایماق را از یک نسل قرار داده و گفته است که وقتیکه مسلمان شدند در آنوقت از هم جدا گشتند، زیرا ایماق‌ها «سنی پخته» و هزاره‌ها «شیعه کته» اند و این اختلاف مذهب موجب افتراق قومی ایشان شد. (ص ۳۱۴ تواریخ)

در کتاب بالا هزاره را با ایماق گفته که درست است، هزاره را گفتیم که آنها تورک خالص اند و اگر با ایماق یکی باشند، پس ایماق هم نظر به اینکه مغول باشد- تورک است.

شیر محمد ابراهیم زائی مصنف کتاب تواریخ خورشید جهان علاوه میدارد که: «در بودن هزاره از نسل یافث بن نوح (علیه السلام) که تاتار و مغول هر دو فرزندان المجنه بن ترک بن یافث بن نوح... و دیگر تمامی اقوام ترکان تماماً از نسل اولاد ترک بن یافث هیچ شک نیست... و در بودن لخ و خاقان و هزاره نیز از نسل تورک شبهتی نیست، چنانچه از معارج النبوه و روضته الصفا و دیگر کتب معتبر واضح است». (ص ۳۱۵ تواریخ)

ابراهیم زائی برخلاف گفتار پیش درباره چهار ایماق میگوید که از جمله چهار ایماق مشهور جمشیدی، سوری، فیروزکوهی و تایمنی دو گروه اولی را عرب و دو گروه دیگر را افغانه میدانند.

مؤلف حیات افغانی اویماق را برادر هزاره نوشته و افتراق مذهبی را موجب افتراق قومیت ایشان بیان کرده محض به اصل است، چراکه اویماق هرگز هزاره نیست بلکه جمشیدی و سوری از نسل ضحاک تازی و فیروزکوهی و تایمنی از افغانه قدیمه اند، بلکه اویماق چهارم خود از قوم هزاره سنی مذهب پخته است و این همه فرق ضحاک نسب و افغان نسب و هزاره سنی را با هزاره شیعه مفارقه مذهبی یکسان است، اگر اویماقات در اصل هزاره میبودند در تسمیه هرچهار اویماق بنام هزاره سنی مذهب خوانده میشدند حالا سوری اویماق چهارم قوم هزاره که حد اوشان متصل به حد فیروزکوهی و تایمنی است». (ص ۳۱۵).

گرچه ابراهیم زائی املائی ایماق را که اصلاً «اویماق» است درست نوشته ولی وی افتراق هرچهار خیل و یا قوم اویماق را زیاده تر مذهب میداند، درحالیکه موضوع بحث ما تنها عروق و خون میباشد نه مذهب.

فراموشم نمیشود که از عبدالعلی مزاری رهبر معروف قوم تورک هزاره پرسیدم که «تو شیعه هستی و یا تورک؟» شهید مزاری فکری عمیق کرد و گفت: «من تورک هستم»، دلیلش این بود که گفت امکان تغییر دادن مذهب بدست شخص است ولی کسی نمیتواند خون خود را تبدیل و تغییر دهد، بنابراین گفت که وی تورک است.

ازجانب دیگر سوال اینجاست که چطور هرچهار قوم اویماق که زاده یک پدر و از یک نسل میباشند و آنرا ما در بالا ذکر نمودیم، دوی آن عرب و دوی دیگر پشتون باشد و باز در آخر یکی دیگر به هزاره تعلق میگیرد، یعنی گویا یک قوم بدو نسل متعلق میشود. خلاصه اینکه هرچهار اویماق که اقوام شریف و نجیب و محترم میباشند بیک قوم تورک از نگاه نسل ارتباط دارند اما ازینکه گروهی به پشتو

گرائیدند و گروه دیگر به تاجیکی عیبی ندارد و آنها بمانند اقوام دیگر به اثر قرابت ها با اقوام همسایه زبان و شکل نو را بخود یافتند. چنانچه در بحث غلجائی ها ازین بحث ها زیاد بعمل آمد.

طوریکه گفته آمد کلمه اویماق اصلاً تورکی ویا بعبارہ دیگر بخاطریکه در قسمت کلمه «ایماغ» مغولی بحث ها بعمل آمد بدون تردید آنرا کلمه تورک و مغول میخوانیم و خطری درین گفته وجود ندارد. مؤلف تواریخ خورشید جهان در آغاز بحث اویماق می آورد که «بدانکه اویماق و ایماق لفظ ترکی است معنی آن الوس و قوم است و چهار ایماق عبارت از چهار قوم است که در قدیم عبارت از سوری و جمشیدی و تایمنی و فیروزکوهی بود و بعد قلت تعداد سوری و حیثیت آن قوم هزاره سنی که اوشانرا دوازده هزار خانوار میگویند و در عهد شهزاده کامران و وزیر باز محمد خان سرداران این اویماق محمد یوسف خان و کریم داد خان هزاره بودند». (ص ۳۱۵ تواریخ).

اینک درین سند ابراهیم زائی مینویسد: که طائفه اویماق سوری اصلاً هزاره میباشند که سرداران شان را نیز یاد مینماید و همین قوم سوری است که در هندوستان حکم راندند.

چنانچه در مجله آریانا پروفیسور راعی برلاس اینطور اشاره را بر سوریان میرساند: «هفتمین طبقه سلاطین دهلی سوریان اند، اینان نیز مانند لودی ها ترکان پشتو زبان اند، مذهب ایشان حنفی و زبان رسمی ایشان فارسی بود، در قصر و در بین اردو ترکی و پشتو صحبت میکردند». (ص ۱۷ آریانا...).

در حدود صد سال پیشتر نفوس ایماق ها را بصورت تقریبی از جمله ایماقات اربعه اویماق جمشیدی را پانزده هزار خانوار در پنجده، کشک، مرغاب، وغیره و

ولایات اهلی شان را بادغیس و اویماق فیروز کوهی به تعداد هشت هزار خانوار که در مسکن اصلی خود فیروز کوه، تایمنی ها به تعداد هزار خانوار در کوه سیاه بملک غور، تیهوره و ساغر که تیموری، زوری و درزی از جمله همین قوم تایمنی میباشد که جمله سنیان باشند قلمداد نموده اند.

مؤلف تواریخ خورشید جهان نکته جالب دیگر دارد که در حقیقت چشمدید و شهادیت عینی را میدهد که درباره تایمنی ها چنین میآورد: «ریاست گاه این قوم تیهوره است. قبل ازین خان کلان این ایماق عبدالغفور خان تایمنی بوده که به عهد خانی خود حسن زهراب هزاره رافضی را کشت و وقتیکه مؤلف به هرات رسید آنوقت پسرش ابراهیم خان رئیس بود و رئیس ایماق جمشیدی سابق میراحمد خان و بوقت رسیدن مؤلف به هرات سردار تمام اقوام جمشیدی خان آغا برادر میر احمد خان و خسر محمد یعقوب خان امیر کابل بود و سردار ایماق فیروز کوهی فتح الله بیک پور پدر سردار نیاز بیک بود». (ص ۳۱۵ همان).

مؤلف نام امیر محمد یعقوب را میآورد و بعداً میرساند که وی با ایماق ها خویشی کرده و ضمناً مؤلف در ختم نامهای سرداران فیروز کوهی، پسوند «بیک تورکی» و در آغاز کلمه «سردار» را می آورد که زیاده تر به سرداران محمد زائی ارتباط پیدا مینماید.

همچنان باید گفت که در کتاب تواریخ خورشید جهان ملک هزاره ها را با ملک اویماق ها در حدود سه صد میل طول و دو صد میل عرض تخمین نموده است و جمله را در یک ملک نشان میدهد.

در قسمت تاریخ وجه تسمیه، سکونت و خانهای ایماق ها ذکر بعمل آمد، نکته مهم دیگری که باید درینجا ذکر گردد عبارت از حکومتداری ایماق های تورک نژاد و تورکتبار میباشد.

قبیله اویماق سوری به سرکردگی شیرشاه سوری مدتی را در هندوستان حکم راندند، همانطوریکه بابریان را هندوستانی ها و محققین به غلط ویا به غرض مغولی مینویسند، به همان شکل سوری ها را در هندوستان قدیم بنام افغانان یعنی پشتونها میدانند، درحالیکه یکی از خوانین بزرگ اویماق ها ابراهیم خان رئیس قوم ایماق ها بود، جد سوریان حاکم در هندوستان بشمار میرود.

همین ابراهیم خان در حدود قرن پانزدهم با پسرانش بوقت لودی ها از منطقه غور یا مرکز عمده غوری ها و ایماق ها به هندوستان هجرت مینماید که بعداً اشخاص مشهورشان اینها بودند، سلطان جلال سلیم اسلام شاه، سلطان محمد شاه، سلطان فیروز شاه، سلطان ابراهیم شاه و سلطان احمد سکندر شاه.

در نوشته استاد برلاس درباره سوریان چنین آمده است: «اینان نیز مانند نیپکیان، امرای شمال هندو کش، تگینان، شیران بامیان و خلجها از بقایای هفتالیت ها (یفتلیها) تورک تبار بودند» و پوهاند حبیبی در جای سلاله غور و سوری را از نژاد آریین میدانند و غوری ها را از بقایای موهوی سوری افسانوی می شمارد.

در اوراق گذشته درباره اصل و نسب اویماق ها که سوری ها جزئی از آنها و به آنها تعلق کلی دارد سخن گفتیم و نتیجه تحقیقات را درباره نسب سوریان (سوری)، جمشیدی، تایمنی و فیروزکوهی آنها را در رگ و رشته تورک و مغول رسانیدیم که همه از روی روایات محققین و مستشرقین دلایل را گرفتیم و اگر گروپ هائی ازین قوم بنام افغانه ویا پشتون مسمی شده باشند درست میباشد که بمانند خلجیان

(بفتح خا و لام) تورکی تباران اند که بزبان پشتو حرف میزنند و فرهنگ بین پشتو و تورکی را دارند.

یک موضوع شاعرانه دیگر را باید در قسمت قدامت و اهلیت و سیاسی بودن ایماق ها ذکر نمائیم اینست که «ابو النجم ایاز» مشهور یا مشاور خاص سلطان و شاهنشاه کبیر محمود غزنوی از قوم اویماق بود که او را در تواریخ و روایات سینه به سینه «ایاز ایماق» میدانند و مسکن او را بدخشان گفته اند و قرار معلوم امیر نصر بن سبکتگین برادر خورد سلطان محمود غزنوی که حکمران بلخ در زمان وی بود در یکی از جشن های نوروزی ابوالنجم ایاز ایماق را از بازار برده فروشی شهر خمچان که امروز بنام دشت خمچان بلند آوازه است و این شهر در اثر حملات چنگیز خان بعد ها از میان رفته است خریداری نموده به برادرش سلطان محمود غزنوی پیشکش کرده است در آنوقت بدخشان بندرگاه صدور برده گان بود استاد خلیل الله خلیلی درباره این ایاز ایماق رساله مستقلی تألیف نموده و نیز مفکوره بت شکنی سلطان محمود را که سومنات را شکست نظریه از همین ایاز ایماق میدانند و ایاز تادم مرگ از اعزاز و اکرام اخلاف سلطان محمود غزنوی برخوردار بود.

در قسمت تورک بودن سوری های ایماق شادروان عبدالحی حبیبی چنین میآورد:

«در قرن اول اسلامی بر زابلستان دودمان رتیلان و بر کابل کابلشاهان و بر بامیان شیران و بر غزنه و گردیز لویکان و بر ولایات شمالی هندوکش تگینان و بر غور و هرات سوریان حکم میراندند و تمام این خاندانها مردم بومی و از بقایای فرماندهان محلی ویا کوشانی و هفتلی افغانستان بودند» (ص ۱۵۹ تاریخ افغانستان بعد از.....).

در قسمت اینکه پوهاند حبیبی فرماندهان کوشانی و هفتلی را امرای محلی میخواند، حقیقتی است انکار ناپذیر، زیرا در افغانستان اقوام تورک کوشان که اسلاف یفتلیان میباشند از قدیم تشریف داشتند و اینکه میگوئیم آنها از قوم سیتی و یا یوچی ها از تورکستان چین، ختن (خطای)، کاشغرستان و یا اویغورستان آمده اند کاملاً حقیقت دارد، اصلاً بقرار روایات قاطبه مؤرخین آن منابع ذکر شده مرکز اصلی و قدیمه تورکان بوده اند، ویک گروپ یا دو گروپی که به افغانستان آمده و حکومت نمودند معنی این را ندارد که در وطن مان افغانستان پیش از آن، قوم مذکور تشریف نداشتند بلکه باید دانست که غالباً آنها نزد اقوام خود آمدند. یکی از مراکز عمده تورکان توکیو و هون های سفید تخارستان میباشد که تا اکنون بیش از هفتاد درصد آن مردم به همان زبان کهنه خود تورکی صحبت مینمایند باید علاوه نمود اقوام تخاری، کوشانی، یفتلی و توکیو همه از اقوام هیونگ نو یا هونها و یا یوچی ها (یاوچی ها) اند که یکی پی دیگر بگونه اقوام مهاجم به آسیای میانه، خراسان، ایران و هندوستان پاکستان حمله آوردند در این مناطق مدنیت های ویژه را ایجاد کردند.

چنانچه از زبان هیوان تسانگ زایر چینی میابیم که در افغانستان کنونی اقوام مختلف تورک در تخارستان، بلخ، قندهار، کابل و ننگرهار حکمرانی میکردند و بگفته پروفیسور برلاس از زبان مؤلف «افغانستان آف ده افغانز» سند میآورد که او گفته است: «حاکمیت کوشانی های تورک تبار که یکی از گروپ های یوچی ها بودند، بعد از پارچه شدن بصورت شهزاده نشینی ها ادامه پیدا کرد و نمونه بزرگ آن کابلشاهان و ییغو های تخارستان اند». (ص ۱۸ آریانا...).

استاد حبیبی یک موضوع دیگر را با بزرگواری خود توضیح میدارد که لویکان و سوریان از بقایای یفتلیان یا کوشانیان اند که در بعضی نوشته های خود آن اقوام را در کتابها مثل کتاب «لویکان» و غیره پشتون گفته اند، واقعاً اگر نیک فکر شود، ما گفتیم که تعداد کثیر تورک ها مثل خلجائیان و سوریان و غیره بعدها به پشتو سخن گفته و زبان خود را از دست دادند و این موضوع عظمت و جلال پشتونها را ثابت میسازد که قدامت تاریخی دارند و نیز زبان پشتوی سحر آمیز بر دیگران اثر گذاشته و آنها را به کهنگی زبان مذکور اشاره مینماید.

چون در خصوص مردم و ملیت ایماق در طول تاریخ کمتر بحث شده و مؤرخین بخاطر اینکه آنها ریشه خالص تورکی دارند در عمومیات تورک ها پیچیده اند و نه به خصوصیات. از آن سبب بسیار ضرور نبوده که درینباره تعمق زیاد بخرچ داده شود، در وقتیکه مقاله ایماق به پایان رسیده بود، دوست دیرین این نگارنده داکتر فیض الله ایماق یکی از نطقان سابقه دار بزبانهای تورکی و تاجیکی یادداشت کوچکی را اندر باب «ایماقها» فرستادند و اینک آوردن آنها اندک تکرار احسن باید باشد ولی خالی از مفاد نخواهد بود.

پیش ازینکه فرستاده آن دوست را بیاوریم یک موضوع دیگر را باید ذکر نمائیم که کلمه «ایماق» که یک مقدار آنرا «اویماق» و «اویماغ» (مردم مغولستان که در گذشته ها الفبای اویغوری را بکار میبردند، «ایمق» به فتح حرف «الف» یعنی همزه و کسر حرف «میم» - ویراستار) تلفظ مینمایند، شکل دومی را تورک ها به «انگشتانه» نسبت میدهند و آن توتاه آهن را که در پنجه میپوشند و سوزن را بوقت دوختن با آن فشار میدهند نامش را در تورکی «اویماغ» و در تاجیکی انگشتانه گویند. آنچه را

که انگشترانه می گوید از مصدر اویماق یعنی کندن گرفته شده است و ایماق بمعنی قبیله و طایفه است.

داکتر ایماق از نوشته س. ن. امین یار از شماره پنج و شش ملیت های برادر در مورد ایماق ها این چنین اقتباس مینماید.

«ایماق یا اویماق کلمه تورکی بوده و معنی طائفه و یا قبیله را افاده میکند. بعضاً با پیشوند عددی چهار، بنام چهار ایماق نیز مشهور اند. بنابر قولی وجه تسمیه آن از دو کلمه تورکی (اوی یا اوهم و آق) که مفهوم خرگاه یا خانه سفید را میرساند، ترکیب گردیده است و این طائفه با داشتن خانه های سفید بنام «آق اویها یا ایماقها» مسمی گردیده اند. در زبان تورکی «اوی» خانه و «آق» سفید معنی میدهد.

«ایماق... در منابع مختلف بحیث نام قبیله و طائفه صحرانشین قید گردیده است به هر صورت ایماق یا چهار ایماق از اختلاط و امتزاج نژادهای مختلف به گمان اغلب تورکی، تاتاری و مغولی تشکیل یافته و در طول جریانها و حوادث تاریخی با سایر ملل و اقوام آمیخته و بنامهای مختلف مسمی گردیده اند: ایماق جمشیدی، ایماق فیروزکوهی، ایماق تایمنی و ایماق سوری (تیموری و زوری)، از نقطه نظر کلتوری بسیاری ازین قبایل شبیه اهالی آسیای میانه بوده و با اندک تفاوت عین عنعنات و رسوم را دارا میباشند. ایماق ها بزبانهای تورکی اوزبیک، تاجیکی و بعضاً تورکمنی تکلم میکنند». (جریده اولوس).

نوشته بالا یک موضوع حساس را که شامل تاجیک با تورکی، تاتاری و مغولی باشد خواننده را مغشوش میسازد و ما درباره اصل و نسب این طائفه تورکی در سطور بالا ذکر کردیم. داخل ساختن کلمه تاجیک یک مفهوم خوب را میآورد که اگر در قسمت «زبان» باشد. اگرچه کثیری از ایرانیان و زیاده تر از مردمان به این

عقیده میباشند که تاجیک ها جز تورک ها میباشند. ای کاش میبودند اما شاید به اثر نزدیکی ها همسایگی ها و صدها موضوع مشترک اینها هشتاد درصد یکی باشند، ولی تحقیقات میرساند که تاجیک ها از نژاد آریین و ارتباط به فارس و فارسی زبانهای ایران دارند، درین باره بحث ها خواهد شد. (اما این مسئله از لحاظ خونی و اتنیکی مربوط آن عده تاجیک هائی نمیگردد که اصلیت آنها متعلق به اقوام مختلف تورک و بعضاً پشتون بوده ولی به مرور زمان با تعویض زبانهای اصلی خود به تاجیکی گراییدند - ویراستار).

در این اواخر از جانب علمای جنیتیک فرانسه از تاجیکان تاجیکستان تست های «دی. ان. ای» گرفته اند که اکثریت قاطع شان خون تورکی دارند.

در قسمت دیگر آورده داکتر ایماق بعد از ذکر کلمه «سوری» در هلالین «تیموری» آورده بودند. شاید یکی از آن چهار شاخه ایماق های تورک نژاد، خود را به تیموری منسوب بسازند، چنانچه بسی از ایماقان هرات و بادغیس به نسبت اینکه تورکی بودن خود را ثابت بسازند، خود را به «تیموری» نسبت میدهند که این موضوع خارج از حقیقت قرار ندارد.

اما در قسمت سوری با آنکه در سطور پیش گفتیم، موضوع ازین قرار است که آنها در جمله همان جمشیدی ها، فیروزکوهی ها و تایمنی ها میباشند و تفاوت بصورت قطع ندارند.

استاد حبیبی که خداوند روحش را شاد داشته باشد «سوری» ها را یک شاخه ای از پشتونها می شمارند ولی دلیلی را نمیگویند. اولین نکته ای که باید گفته آن بزرگمرد تردید گردد اینست که این چه اتفاقی است که در جمله چهار برادر سه برادر تورک و چهارمی پشتون میشود و این باز به ما تداعی مینماید که استاد و دیگران

همه خان‌ها، پادشاهان محلی را بشمول «لاویک» از بقایای کوشانی و یفتلی می‌آورند ولی یکباره او میفرمایند که «لویک» است و «لوی» بزبان پشتو بزرگ را گویند و «لویک»‌ها یعنی بزرگک‌ها معنی دارد. اول اینکه ترکیب «لویک» و «بزرگک» در فارسی و پشتو درستی ندارد. همینکه بزرگ شد از حالت تصغیر میبراید، دیگر اینکه گفته شد که کلمه «لوی» به استناد متون قدیم در تورکی معنی بزرگ را میدهد و عقیده من اینست که «لویک» نیست بلکه «لاویک» و غالباً کلمه ختنی و اویغوری است.

به همین قسم داکتر برلاس مینویسد که سوریان سلسله شاهان تورک پشتو زبان هند میباشد و این موضوع از امکان دور نیست، زیرا زبان رکن اصلی نژاد شناسی نمیشد و میتواند پشتونها فارسی زبان و فارسی زبانها و تورکی زبانها پشتون باشند. در مورد سوری‌ها که از جمله چهار ایماق یا چهار قوم عمده تورک‌های ایماق اند، اولتر از همه اذعان باید نمود که استاد حبیبی به فکر آن بوده اند که «سور» در پشتو «سرخ» معنی میدهد و تصور کردند که باید این گروه تورکان پشتو باشند، درحالیکه در فارسی ماهم این کلمه را «سور» چنین بکار میبریم «گل سوری»، گل سرخ ضمناً این «گل سوری» در فولکلور تاجیک‌ها یکی از موضوعات مهم بشمار میرود.

زیاده بر آن در لغت تورکی «سور» سبز معنی میدهد، گویا کسانی که چشم سبز یا آبی داشته باشند وی را «سور» یا «چشم سبز» میگویند که تا اکنون این لغت مورد استعمال را دارد و این می‌رساند که غالباً شخص اول ایماق‌ها در تاریخ چشم کبود بوده و کبود رنگ خاص عقیدوی تورکانست.

استاد حبیبی میفرماید: «اسم زور یا رب النوع سوریا بعد از اسلام توسیع یافته و به این نام بلاد و قبایل و اشخاص مسمی میشوند، مثلاً «زورآباد» ناحیتی بود که اکنون هم به همین نام در جنوب سرخس و رقاصی گوشه شمالغرب سرحدات افغانی ولایت هرات موجود است و یا قوت آنرا بصورت «زورابند» از نواحی سرخس ضبط کرده و ابن اثیر منسوب به آنرا «زورابندی» گوید و این «زور» بصورت «سور» هم ضبط گردیده». (ص ۱۲۷ تاریخ افغانستان....).

اینک خود استاد حبیبی متون قدیم را بشکل «زور» آورده و اکنون نیز در ساحه غور منطقه چشمه ساریست که آنرا «زورآباد» گویند به اثر مرور ایام «زور» به «سور» مبدل شده است و نیز کوهی در غور وجود دارد که آنرا زورکوه گویند و کسانی که از آنجا هستند خود را زوری میگویند و تاریخ هرگز این «زوری» ها را به پشتون بودن نشان نمیدهد. زوری ها که بنام پادشاهان در هند به شکل شاهان «سوری» شهرت یافتند به دنبال همان نسب سازی ها آنها را به پشتو نسبت دادند، و شاید به گفته پروفیسور برلاس زبان شان به پشتو مبدل شده باشد. اما نژاداً به پشتو نسبتی ندارند و یک موضوع درینجا پیش میشود که آیا در آن هنگام در پشتو کتابت پیشرفته وجود داشته یا نه؟ زیرا متون اصلی از آن عهد که براستی باشد تا اکنون بدست ما نرسیده است. طوریکه گفته آمد و درینجا باز میآوریم که داکتر برلاس میفرماید: «هفتمین طبقه سلاطین دهلی سوریان اند، اینان نیز مانند لودی ها تورکان پشتو زبان اند.... جد این خاندان ابراهیم خان سور است که با پسرانش در اواخر قرن پانزدهم در زمان لودی ها از منطقه غور به هندوستان مهاجرت نمود و بحیث یکتن از قومندانان اجرای وظیفه میگرد، اینان نیز مانند نیپکیان امرای شمال

هندوکش، شیران بامیان (شاران بامیان) و خلجها از بقایای هفتالت ها (یفتلیها) و تورک تبار بودند». (ص ۱۷ آریانا برون... ۱۹۹۹ میلادی و او از نوشته حبیبی).

در دائرة المعارف مملکت اوزبیکستان به صفحات (۱۶۱ - ۱۶۲) درباره ایماق ها چنین آمده است: «ایماق نام عمومی یکتعداد قبایل و عشایر تورکی افغانستان و اوزبیکستان در قرن پانزده و شانزده در وادی فرغانه و در ولایت قشقه دریای (فعلی) سکونت داشتند، با مرور سده ها ایماق های ساکن اوزبیکستان شامل ترکیب اوزبیکان شده، نام قبایل و عشایر خود را از دست دادند، فقط یک قسمت آن در ولایت قشقه دریا نام قبایل (ایماق) را حفظ کردند».

به ترکیب ایماقهای ساکن افغانستان یکسلسله قبایل و عشایر فارسی و تاجیکی زبان شامل میشود. در حال حاضر نام اقوام تورکی زبان و تاجیکی زبان کوهی و نیمه کوچی «فیروز کوهی، تیمنی، جمشیدی و تیموری» ساکن شمالغرب افغانستان است. ایماق علاوه بر افغانستان و اوزبیکستان در ایران نیز بسر میبرند. آنها متعلق به تایمنی بوده در حدود شش میلیون نفر هستند. یک قسمت ایماق های سنی و قسمت دیگر آن شیعه میباشند. ایماق ها بنام «چهار ایماق» نیز مشهورند.

بعد از علاوه نمودن مطالب بعدی این بحث همین را بدست آوردیم که ایماق ها بمانند قرغز، قزاق، تاتار، اویغور، تورکمن و غیره یکی از آن شاخه ها میباشند که سرچشمه شان از تورک است.

در اخیر این بحث باید علاوه کرد آنچه را که گفتیم همه در ارتباط به ایماقهای تورکستان افغانی بود و در قسمت ایماقهای قطغن چیزی در این رساله گفته نشده است ایماقهای قطغن که ولایات قندوز، بغلان زنده گی می کنند نیز مانند ایماقهای ترکستان به چهار طایفه یا قبیله منقسم می شوند سرخابی، سجیانی، اوسرانی و اورته

بولاتی می باشند و اورته بولاقیها از شمار قبایل خون گرم ایماقهای قطغن می باشند و سرخابی ها، سجیانی ها و اوسرانی ها مردمان مؤقر و نسبت به آن مردم خون سرد هستند.

تورک قزلباش

تاریخ این کلمه تورکی بعد از دوره امیر تیمور جهانکشا بلند شده است. قزل در تورکی بمعنی «سرخ» و «باش» سر معنی میدهد که تحت الفظی آن «سرخ سر» ولی بمفهوم «کلاه سرخ» در میان اردو ویا عساکر پذیرفته شده است.

اولین بار این ترکیب زیبا یا صاحبان کلاه قرمزی بدوره اولاده شاه صفی ولی استعمال گشت و بعداز آن این گروه بمانند «ینگ چریان» ونه به اندازه شان صاحب قدرت خوب بودند بلکه عموماً و مستقیماً بفرمان حکام کار میکردند.

«ینگ چریان» از نوجوانان تشکیل شده بودند که بعد از استقرار و کثرت نفوس شان بمقام خلافت نفوذ آنها بحدی رسیده بود که یک خلیفه را از میان برمیداشتند و خلیفه دیگری را بمقام خلافت عثمانی مینشانند.

ولی قزل باشان اصلاً از اسیران جنگی امیر تیمور بودند که امیر تیمور آنها را در برگشت بعد از فتح خلیفه مقتدر تورکیه اسلامی سلطان بایزید ایلدرم به اردبیل آذربایجان باخود داشت و میخواست آنها را به سمرقند ببرد. ولی حضرت خواجه علی خلف مولانا صدرالدین نبیره جناب سید شاه صفی الدین ولی^(رح) که امیر تیمور به او و فامیلش ارادت داشت مانع بردن اسرا به سمرقند شد و چون آنها مسن تر از دوره های اول «ینگ چری» های تورکیه بودند ، بمریدی شیخ صفوی خواجه علی نشستند و زیاده تر از شکل عسکری به روحانیون وبعباره دیگر بمریدان شیخ

میمانندند. از آنرو در آغاز نام شان را قزل باش نگذاشته بودند، سپس بعد از چند نسل آن زمان که شاه اسماعیل صفوی آهنگ جهانداری نموده و خانقاه را بجای خود گذاشته و بر تخت سلطنت نشست همین اولاده مریدان را که از زمان جدش خواجه علی مانده بودند، گارد محافظ و رزمندگان تعیین نمود و نام شان را «قزلباش» گذاشت.

وجه تسمیه قزلباش را بهتر است از زبان سردفتر مؤرخان عباس شیروانی بشنویم: «نگاشته اند که هرگاه امیر تیمور کورگان بجنگ شتافت بشهر اردبیل رسید خبر کرامات و خرق عادات حضرت خواجه علی خلف مولانا صدرالدین، نبیره جناب سیدشاه صفی الدین علیهم الرحمه شنیده تنها وقت صبح بخانقاه نبیره شاه صفی آمد، شاه بعد از نماز فجر در مجلس خود بمراقبه مشغول بود، مریدانش دور او مراقب بودند هرگاه امیر تیمور در رسید شاه چشم کشاد و از راه کشف دریافته برخاست و امیر تیمور را در بغل کشید و پهلوی خود نشانده امیر تیمور در دل خود گفت که من بر بایزید فتح خواهم یافت یانه شاه از روشندلی دریافته فرمود که برو به مقصد خواهی رسید، آنگاه یک کلاه عنایت کرده رخصت فرمود امیر تیمور بعد از فتح مراجعت کرده در سواد اردبیل رسیده بعد از ظهر تنها به خدمت شاه حاضر شد و ملازمت حاصل نموده بسیار جواهر و اسباب عمده و کیسه های زر پیشکش کرد شاه قبول نکرد و هیچ نگرفت امیر تیمور گفت شاه نذر مرا قبول فرماید تا خاطر من شاد شود فرمود که مرا به این اشیا حاجت نیست مگر از لشکر بایزید که اسیر آورده اید از آن کسان آنقدر که در حجره من درآیند بمن دهید امیر تیمور بجان منت گفته اسیران را طلب کرد، جوق جوق میآمدند و در حجره میرفتند تا آنکه چند هزار اسیر که در قید امیر تیمور بودند جمله در آن حجره داخل شدند،

امیر تیمور ازین کرامت نهایت معتقد شد و زمین ادب بوسید مرخص گشت، شاه اسیران را از حجره بیرون آورد و گفت که آزاد کردیم شما به اوطان خود بروید جمله مرید شدند و گفتند که ما نمیرویم در خدمت خادمانه خواهیم زیست شاه قبول کرد بعد از دودمان شاه صفی هرگاه شاه اسماعیل صفوی بر جای آبای خود نشست اولاد همین اسیران آزاد و دیگر مریدان نیک نهاد که جمله شریف و سپاهی دلیر بودند شاه اسماعیل اولی را ترغیب جهانگیری دادند، ملک ایران را مسخر کردند و قزلباش عبارت از همین گروه با شکوه است. چنانکه در تاریخ عالم آرای عباسی مسطور است که سلطان حیدرالموسی الصفوی پدر شاه اسماعیل شیخی در خواب دید که او را تاج دوازده ترک از عالم غیب عطا گردیده، لهذا از سقرلات قرمزی کلاه ترکمانی را بکلاه دوازده ترکه مبدل کرده بر سر مریدان نهاد منشیان خاندان صفویه باین افسر ممتاز شدند و ملقب به قزلباش گشتند.

«ولادت این پادشاه در سال ۷۶۱ واقع شد و در ۷۹۱ جلوس کرد». (ص دوازده

سلطان نامه).

در قسمت وجه تسمیه بالا که سردفتر مؤرخان نظر داده، نگارنده موافق میباشم، یک موضوع مهم دیگر را باید در نظر داشت که شاه اسماعیل صفوی از شیعه های دو آتش بود، امکان آنرا خواهد داشت که چون شیعه های جعفری را دوازده امامه نیز می گویند، عدد دوازده را به آن نسبت داده باشند، این نظر را مرحوم احمد علی محبی در کتاب «قزلباش و هزاره در لابلای تاریخ افغانستان» تأیید می نماید. زیرا خاندان شاه صفی ولی صاحب کرامات بوده اند، و گنجاندن چند هزار نفر در یک حجره بی تردید میتواند کرامت باشد، اما گاه گاهی یک تعداد مؤرخین میگویند که حجره مذکور دو دروازه داشته و کسانی که از اسراً از یک دروازه داخل حجره

میشدند و از دروازه دیگر میبرآمدند اما بی خبر از آن هستند که امیر تیمور یک مرد زرننگ، هوشیار و حکاک بود، بهر صورتیکه است و به هر قسمیکه مردم عقیده دارد اختیار به آنهاست و ما درینجا یک مثال دیگری را از وجه تسمیه قزلباش میآوریم و پیش از آنکه بدان شرح پردازیم باید گفته شود که شاه صفی ولی دارای دو مشخصه بود که مردم صاحب حکومت ایران معاصر علاقه به آن دو صفت فامیل شاه مذکور ندارند. اول اینکه خاندان شاه صفی همه از مذهب اهل سنت و جماعه، ثانی جمله تورکتبار و بزبان تورکی صحبت مینمودند. چنانچه اگر به تاریخ ایران و تواریخ دیگر مراجعه نمائیم، زبان درباری صفوی و قاجاری ها همه تورکی بود. صائب تبریزی مشهور که از تورکان تبریز و پارسی گوی بدربار صفویان شاعر دربار بود و باری هم از طریق افغانستان بدربار تورکان باری هند سفر نمود و خاطراتش را این راقم در کتاب «مرزهای همزیستی زبانها» نوشته است که از جمله همین آذربایجانیان است.

و اینک وجه تسمیه «قزلباش» از جانب مؤرخ دیگر:
تاریخ صفویه را ما از زمان جلوس شاه اسماعیل اول (۹۰۷ هـ - ۱۵۰۱ م) شروع میکنیم اما در حقیقت این تاریخ را باید کمی عقب تر برد، زیرا شروع کار صفوی از زمانی است که قدرت معنوی این طائفه با قدرت مادی توام شد و خدیجه سلطان خواهر حسن بیگ به خانه سلطان جنید نبیره شیخ صدرالدین آمد و سلطان حیدر پسرش با عالمشاه بیگم ازدواج کرد و ازین ازدواج شاهانه، اسماعیل میرزا بوجود آمد که معروف به شاه اسماعیل اول است.

شیخ صفی اردبیلی (وفات ۷۳۵ هجری - ۱۳۳۴ م) مردی عارف و شاعر بود و روزگاری از خرابی حال و کار مینالید و میگفت:

هرگه که رسی به خلوت یار ای دل
 ازمن برسان سلام بسیار ای دل
 وآنکه خبر از خرابی حالم گوی
 زنهاری دل، هزار زنهاری دل

اما کم کم کارش چنان خوب شد و بالا گرفت که از اکناف ایران، مردم برای چاره درد خویش بخانقاه او پناه می بردند چنانچه در روایات مردم کرمان است که وقتی دو خانواده از مردم رفسنجان برای حل اختلافات خود بدربار شیروان شاهان شکایت میبردند و شب بخانقاه شیخ در اردبیل درآمدند و شیخ پیش از آنکه آنان به دربار شیروانشاه برسند آنها را در همان خانقاه صلح داد و هر دو خانواده باز گشتند درحالیکه خود از مریدان شیخ شده بودند و هر ساله مبلغی کمک به سفره خانقاه میفرستادند.

از نظر مادی و مالی، خانقاه شیخ، بودجه کافی کم کم برایش فراهم آمد و تا بدانجا رسید که در زمان شیخ صفی، «سیدی بنام سید جمال الدین، کار اطعام فقراء را انجام میداد و تنها یکروز به هزار گوسفند احتیاج افتاد» بودجه خانقاه وقتی قابل اطمینان تر شد که تیمور دستور داد اردبیل و کلیه دهات و قصبات و اراضی متعلق به آن به عنوان وقف به خاندان صفوی منتقل گردد و خانقاه او حتی برای خطرناکترین جنایتکاران بست باشد. تقویت تیمور ازین خانقاه تنها جهت مادی نداشت، او غیر مستقیم پیروان و مریدان فداکار نیز تقدیم خانقاه کرد که هر کدام بهتر از یک ده ششدانگی بودند! کیفیت واقعاً آنطور که نوشته اند چنین است: روزی که تیمور یورش سهمگین هفت ساله خود را شروع کرد و رو به دیار مغرب نهاد هیچ مانعی در برابر او مقاومت نتوانست کرد، دیار بکر و دشت قبچاق و شهر

های شام و ارزنگان و ارزروم پی در پی سقوط کردند (۸۰۲ هجری - ۱۳۹۹ م)، در جنگ سیواس که در پنجم ماه محرم سنه ثلاث و ثمانمیه (۸۰۳ هجری - ۲۷ اوت ۱۴۰۰ م) رخ داد «عموم سپاهیان را زنده زنده در چاه نهاده بخاک بیناشت» و شام و انطاکیه را نابود کرد و آنگاه بطرف انگوریه (آنقره) رفت و روز جمعه اول محرم ۸۰۵ هجری (اول اوت ۱۴۰۴ م) با ایلدرم بایزید به نبرد پرداخت تا او را اسیر کردند و بدرگاه آوردند، آنگاه از راه گرجستان و ایران به فکر بازگشت به سمرقند افتاد در حالی که مجموع اقوام تاتار را که موازی ده تومان خانوار بوده باشد از نواحی سوری حصار و آق شهر بطرف آذربایجان کوچانید و ایلدرم بایزید را با خود میآورد.

این کاروان فتح که یک دریا اسیر همراه داشت، و این اسیران بیشتر رؤسای ایلات شاملو و قاجار و استاجلو و افشار و بیات و ذوالقدر و تکلو بودند به اردبیل رسید.

در آنجا تیمور بخاطر آورد که در اردبیل پیری نازنین سکونت دارد. این مرد خواجه علی (معروف به سلطان علی سیاهپوش) متوفی (۸۳۰ هجری - ۱۴۲۶ م) پسر شیخ صدرالدین و نوه شیخ صفی الدین اردبیلی بود، روایت است که تیمور با پدر شیخ نیز ملاقات کرده بود و آن در وقتی بود که از برابر امیر حسین فراری بود. در روایات صوفیه آمده است که در کنار جیحون امیر تیمور «سیدی را دید که بروی آب میدود و فرو نمیرود به آب. امیر تیمور آنوقت از پیش امیر حسین فراری بود، در آنجا دست ارادت به شیخ صدرالدین «صفوی» میدهد و در آنجا شیخ صدرالدین وعده سلطنت به او میدهد و جهانگیری و عالم کشی و تخریب بلاد و عباد و ضعف اسلام تقریباً اغلب به واسطه امیر تیمور شده...» در همین ملاقات بود

که صدرالدین دستمال سرخ رنگی به تیمور نشان داده و او را به سلطنت نوید بخشید. بهر حال تیمور از جهت ادای شکر و هم از جهت ارادتی که به صوفیه داشت بدیار خواجه علی رفت.

هنگام ملاقات با خواجه علی، در نخستین برخورد، شیخ به کثرت اسرای به پناه اشاره کرد و تقاضای آزادی آنها را نمود. روایت است که شیخ به تیمور گفت: «این اسرا مرید های مخصوص من هستند و مانند تو هستند در مریدی، اگر آنها به این ذلت باشند، به غیرت خداوندی قبول نمیآید و تو رانده خواهی شد.

امیر تیمور عرض کرد که چگونه تمیز بدهم در تمام این اسرا که کدام مرید حضرت شیخ هستند و کدام نیستند؟ پارچه سرخی (که در ملاقات روحانی اول که در کنار جیحون در وقت فرار امیر تیمور از پیش امیر حسین، به او نشان داده وعده سلطنت و جهانگیری عالم را به او داد) از زیر پوستین درویشی درآورد و پیش امیر تیمور انداخت و گفت: مریدان شخصی من هر یکی قدری ازین بسر شان دوخته اند، آنها را بگو تواجیان (لشکر نویسان، یساولان) از میان اسرا بیرون کرده به خانقاه من تسلیم کنند. از کرامت حضرت شیخ، آن مختصر دلق با پارچه های قرمز دیگر درآورد و به او اضافه کرد، اسرای رومی بر خود دوخته قزل باش خود را نامیدند.... اسیر زادگان روم به مرور دهور امیرزادگان شدند و پیر زادگان خود را از کنج خانقاه درویشی بر تخت سلطنت اردشیر و شاپور و گنج کیخسرو و کیکاس رساندند.

هفت ایل ترک که اسرای روم بودند و بتوسط شیخ صدرالدین خلاص شدند از ظلم امیر تیمور:

اول: ایل قاجاریه- به دوازده شعبه و تیره که یک تیره قوانلوست که ما باشیم و امروز در ایران سلطنت میکنیم (مقصود گوینده ظل السلطان است) یازده تیره دیگر هست....؛

دوم: شاملو که آنهم دوازده تیره هستند....؛

سوم: استاجلو....؛

چهارم: افشار؛

پنجم: بیات؛

ششم: ذوالقدر؛

هفتم: تکلو.... روایت است که خوجه علی برای آزادی این اسرا تمهیدی بکار برد، بدین معنی که شیخ از تیمور خواهش کرد که اسرای روم را به او ببخشد... تیمور به او گفت: همه اسرا را که نمیتوان بخشید، یک تعداد معینی را بخواه تا قبول کنم، شیخ گفت، ازین اسرا آنقدر که در خانقاه من بگنجد به من ببخش! تیمور پذیرفت و دستور داد اسیران وارد خانقاه شوند. گویند خانقاه شیخ دو در داشت. به دستور شیخ در عقبی را نیز باز کردند. بدینطریق از یک در اسرا وارد و از دیگر در خارج میشدند، و یکوقت تیمور متوجه شد که دیگر اسیری باقی نماند. بعض از مؤرخین درباب ملاقات تیمور با شیخ شک کرده اند، اما باید دانست که در اواسط دوران صفویه هم این واقعه معروف و مشهور بوده است.

صاحب عالم آرای عباسی مینویسد: «بین الجمهور چنین مشهور است که امیر تیمور را بر حضرت سلطان صدرالدین ملاقات افتاد اما اصح آنست که سلطان خواجه علی بود، اگرچه این روایت در کتب تاریخ و حالات منظوم و منثور این سلسله بنظر احقر نرسیده...».

بهرحالت روایت آنست که تعداد این اسرای آزاد شده سی هزار تن بوده است که همه را تحویل شیخ دادند. این اسرا همه به عنوان حق شناسی در شمار اتباع و مریدان شیخ درآمدند.

درست یکصد سال پس از عبور تیمور، یعنی درسال (۹۰۷ هجری ۱۵۰۱ م) فرزندان و احفاد این آزاد شدگان، در زیر لوای نبیره شیخ، یعنی شاه اسماعیل (فرزند حیدر، مقتول ۸۹۳ هجری، فرزند جنید مقتول، ۸۶۰، فرزند شیخ ابراهیم معروف به شیخ شاه متوفی ۸۵۱ پسر سلطان علی سیاه پوش متوفی ۸۳۰، پسر شیخ صدرالدین موسی متوفی ۷۹۳، پسر شیخ صفی متوفی ۷۳۵ هجری) شمشیر زدند و او را به سلطنت ایران رساندند. «نقل از مقاله شروع یک حکومت» (ص ۹ - ۱۴ از کتاب سیاست و اقتصاد صفوی).

در فرهنگ ها نیز قزلباش را به تائید گفته های بالا میابیم. فرهنگ غیاث میگوید: «بکسرتین لفظ ترکی است بمعنی (سرخ سر) و کنایه از سپاهی چه شاه اسماعیل صفوی ایجاد کرده که همه لشکر خود را قاج قرمزی که دوازده ترک داشت پوشانند چون قزل بمعنی سرخ است و باش بمعنی سر از آن روز این لقب در ایران به لشکریان ماند و عدد ترک کلاه که دوازده اند عدد ائمه اثنا عشر علیهم السلام منظور داشت از سراج» این بود داستانهای وجه تسمیه قزلباش که در افغانستان و ایران از مردمان بسیار عمده، باسواد، سیاسی و نظامی بشمار میآیند. این گروه مردم طوریکه شرح داده شد همه و همه از مردمان تورک تورکیه بودند.

بعدها تورکان آذری و دیگر قبایل تورک به این جمعیت افزوده شدند. و از آنست که به اقتدار یافتن تورکان صفوی در خاک ایران نقش عمده را بازی کردند و شاهان مشهور صفویان تورک ایران شاه اسماعیل اول، شاه طهماسب اول، شاه

اسماعیل دوم، شاه محمد خدا بنده، شاه عباس اول، شاه عباس دوم، شاه سلیمان اول (شاه صفوی دوم)، سلطان حسین اول، اما «اعقاب او شاه طهماسب ثانی و شاه عباسی سوم و شاه اسماعیل سوم و سلطان حسین دوم و محمد شاه ابوالفتح کسانانی هستند که دست نشانده پادشاهانی مثل نادر و علیمردان بختیاری و کریم خان زند و آقا محمد خان قاجار» بودند.

این صفویان یا پادشاهان تورک نژاد ایران از آغاز پادشاهی شاه اسماعیل که (۱۵۰۱ م شروع و در سال ۱۷۲۲ م) پایان میرسد، شاهان با اقتدار صفویان بودند اما ما بقی که اعقاب آنها بود قابل چندان یادآوری نمیباشد و صفویان بیش از دو صد سال در ایران حکم راندند.

فوفلزائی در قسمت تعداد قزلباشان با احمد شاه ابدالی که منیث گارد محافظ داشته در حدود بیش از چهارده هزار نفر می آورد. و این بر علاوه آنکه خوانین قزلباشیه در شهرهاییکه با اقوام خود زندگی میکردند، هریک در جنگ ها با اقوام خود اشتراک میکردند و علاوه بر آن سردار مراد خان که امروز بنام مراد خانی یاد میشود قوای علاحیده از قزلباش را با خود داشت.

قزلباش در افغانستان علاوه ازینکه نفوس شان زیاد میباشد، در سیاست و دفتر داری خاصاً در حکومت درانی ها و محمدزائی ها نقش عمده را داشتند، چنداول، ریکا خانه و دیگر مناطق کابل مردمان تورک قزلباش میباشد که اکثریت قاطع شان درین سالهای اخیر زبان اصلی شان تورکی را از دست داده و بزبان فارسی تکلم مینمایند و دلچسپ تر اینکه یک تعداد شان سرداران بزرگ فارسی چون ارواح شاد پروفیسور داکتر عبدالاحمد جاوید و غیره میباشد.

در میان قزلباشان گروه های زیادی از ایشان اهل سنت چون استاد جاوید میباشند ولی کثیری از آنها پیرو حضرت امام جعفر صادق (ج) هستند، زمانیکه در کابل ویا در ساحات دیگر افغانستان نام از قزلباش برده میشود، فوراً دانسته میشود که او تورک و شیعه است. در بالا گفتیم که اساساً قزلباشان و شیخ اعلی آنها همه سنیان بودند ولی بخاطر جاه طلبی صفویان جاه طلب و حکومت خواه، بخاطر مقابله با خلافت اسلامی تورکیه حنفی مذهب، شیعه را تقویت و انکشاف دادند.

از همان افکار منحوس و منفور صفویان تخت طلب بود که ریاست ظاهری را به خانقاه باطنی ترجیح دادند و اختلافات شیعه و سنی را دامن زدند و از همان است که اختلافات مذهبی را انگلیسها آله دست خود قرار دادند و ایران شیعه را بر علیه تورکیه سنی و تورک های حنفی را برضد شیعه ایرانی قرار دادند و یکبار دیگر مردمان گوسفند مزاج شرق ثابت کردند که آنها آله دست بیگانگان میباشند بدون اینکه بدانند عاملان اصلی کی ها اند و فرق بین شیعه و سنی چیست و هر دو یکیست و هر دو خدای مشترک، پیغمبر مشترک و کتاب مشترک دارند.

یکی از علت هائیکه ایرانی ها بوقت شاه بدهل امریکائی رقصیدند، و عرب ها بساز انگلیس پایکوبی میکردند دلیلش آن بود که جهان غرب میخواست خلافت اسلامی تورکیه را ریشه کن نماید و اروپا از هیبت آنها در امان باشد و حکومتی ضعیفی را در آسیای صغیر برقرار سازد که بعد از صلاح الدین ایوبی تا زمان سلطان عبدالحمید ایجاد شده بود.

شیعه ها ویا قزلباشان به کابل، قندهار، هرات، ولایات شمال و ساحات مرکزی زیاد میباشند، اما قزلباشان عموماً از دوره نادرقلی خان افشار تورکمن در افغانستان وارد شدند. یک گروه زیاد قزلباشان کابل مخصوصاً سنی ها از اخلاف آنهایی

میباشند که نادر افشار آنها را بخاطر دفاع بشکل دیوار در مقابل هند در کابل مستقر نموده بود که ایشان در کابل ماندند و اولاده آنها مردمان با فرهنگ و دانش افغانستان شدند. و دیگر اینکه قزلباشان مهمترین رکن شاهنشاهی احمد شاه و اولاده او را تشکیل میدادند و از آنست که میرزایان زیادی با اعلیحضرت تیمور قلی (تیمورشاه میرزا) فرزند احمدشاه ملتانی بکابل نقل مکان میکردند.

یکی از علت های مهم کامیابی های امیر دوست محمد که از مادر تورک جوانشیر بود، این بود که وی هرگاه مشکلی برایش پیش میشد ویا مشکلی را میخواست حل نماید به قزلباش ها رجوع میکرد. حتی به استاد تاج التواریخ تألیف امیر عبدالرحمن، مادر امیر محمد افضل و امیر محمد اعظم تورک طهماسی ویا بعباره دیگر از جمله تورکان صفوی بود.

این نگارنده زمانیکه بسال (۲۰۰۳ میلادی) به شبرغان مرکز جوزجان عازم شدم، گروه هفت نفره را بریاست لطیفی زیارت کردم که میگفتند آنها قزلباش و به نمایندگی قزلباشان افغانستان آمده اند و تعداد مجموعی کلی قزلباشان را در افغانستان یک میلیون قلمداد کردند و گفتند که احصائیه بشمول آنهائی است که تعدادی از آنها با اقوام هضم و منحل شدند، ولی همینقدر میدانند که اصلیت شان به تورک های قزلباش میرسد.

قزلباشان را اگرچه در منشأ از تورکیه عثمانی معرفی داشتیم ولی در زمان حکومت صفویان، تورکان دیگر علی الخصوص تورکان آذری، قبیچاق، تاتار، تورکمن، قره چای وغیره علاوه شدند و در طول دو صد سال و بیش از آن از حکومت های صفوی حراست کردند و بیش از دو صد سال به حکومت پشتون نژاد افغانستان خیر و برکت شان رسیده است.

استاد محمد آصف آهننگ فرزند میرزا مهدی جان چنداولی قزلباش و منشی اعلیحضرت شاه امان الله غازی یک یادداشت را برایم فرستاد که آوردن آن درین قسمت مقاله عاری از فائده نمیباشد و آن نوته ، اقوام مختلف قزلباشانیست که در گارد محافظ احمد شاه شامل و پادشاهی او را تقویت میبخشیدند:

قوتولوها، ایرلو، گندوزلو، جلایر، جلال وند، قرق لو، فیلی، زعفران لو، قزاق، قلماق، افشارارشلو، افشار احمد لو، ایران لو، افشار قاسملو، دلفان، سالاروند، افشار استاجلو، کیوان لو، قرائی، عمارلو، نیکالو، یموت، شاملو (ازین دانسته میشود که احمد شاملو شاه و سلطان شعر نو از طائفه قزلباش و تورک میباشد).

باجلان شارلو در بحث شارها گفته شد که از «شیران» شاران درست تر است و طوریکه اینجا هم میبیم که کلمه «شار» که از آن «شارلو» ساختند از همان ریشه شار است که ذکر نمودیم، جلیل وند، قراچورلو، جاف، چارنگ، چاچ «کلمه چاچ هم قدیم است و نام سابق شهر تاشکند کنونی میباشد»، خواجه، خدابنده لو باقلان و بهتوی. ((درینجا لازم به تذکر است، پسوند «لو» که در اکثریت کلمات فوق الذکر ضمیمه گردیده است، به معنی «نسبت» میباشد و این پسوند نسبتی به پنج قسم مورد استعمال دارد «لو، لی، لق، لیک، لیغ» فرق استعمال این پسوند ها از یکطرف در میان اقوام مختلف تورک محسوس و مشهود است و از جانب دیگر مربوط به نحوه تلفظ کلمه، نسبت داده شده میگردد. «لو» که شکل کلاسیک و قدیمی پسوند نسبتی است، اوزبیکان افغانستان بخصوص در ولایات فاریاب، سرپل و جوزجان پسوند نسبتی «لی» را بکار میبرند مثلاً المارلی، قیصارلی، خواجه موسی لی - یعنی الماری، قیصاری و خواجه موسی یی. همین پسوند میتواند در بعضی از اقوام تورکتابار افغانستان ویا تورک های آسیای میانه «لیک» استعمال گردد، چنانچه قزاق، تاتار،

باشقر و بعضی دیگر «لق» و یا «لیغ» را بکار میبرند. مانند المارلق، قیصارلق قسمیکه بعضی از اتنیک های تورک تبار «لیغ» را بکار میبرند. در آذربایجان اگر در اسم فاعل «محمد لی» بگوید و درعین حال به اسم مکان نسبت دهد «گنجی لیک» یعنی از گنجه میگوید خلاصه هر پنج این پسوند ها یکی بوده و بزبان تورکی «پسوند نسبتی» میباشد. - ویراستار.)

در نتیجه جمله قزلباشان در جمله تورکان بشمار میآیند و ازینکه آیا آنها بیک میلیون میرسند و یا نمیرسند موضوع بحث ما نیست، زیرا در افغانستان احصائیه گیری دقیق صورت نگرفته ولی یک موضوع را میپذیریم که قزلباشان در احصائیه تورکان افغانستان شامل میباشد.

قوشخانیها (کوشانیان) و یفتلیها

کوشانیها و یفتلیها یکی از قدیم ترین تورکان افغانستان میباشد، ازینکه در تواریخ میخوانیم که کوشانیها چند صد سال پیش از میلاد مسیح در بگرام کابل تخت نشینی کرده اند، بی تردید درست است. اما سوال اینجاست که آیا وقتیکه آنها از تورکان ختای یا تورکستان شرقی چین (فرق چین، ماچین و لاجین در اینست که چین مملکت چین امروزی را می گفتند و ماچین به اطراف چین اطلاق میگردد و چین، ماچین و لاجین هیچگاه یک معنی را افاده نمیکرد.) بیرون آمدند و از طریق تخارستان به کابل داخل شدند و به زودی جلو حکومت را در خاک افغانستان کنونی بدست آوردند؟ جواب ما درین سوال منفی است، زیرا در ساحات زابلستان و کابلستان، سرزمینهای غزنی وهم ارزگان از اقوام آنها یا کوشانی یفتلی حیات بسر میبردند و هنوز یک مؤرخ مدقق نتوانسته است دریابد که آیا کسانیکه از بیرون

آمدند و فوراً زعیم افغانستان آنوقت شدند و یا اینکه از داخل اقوامیکه قبلاً در آنجا حیات بسر میبردند خانواده یی باسم کوشانیها بر سر قدرت رسیدند. اما برای ما معلوم است که کوشانیهای تورک تبار از تورکان ختای میباشند.

در تاریخ تورکستان شرقی آمده است که یفتلیها در زمان سابق مرکز یا پایتخت خویش را در فیض آباد بدخشان تعیین کرده بودند که آنجا یکی از مراکز عمده تورکان یفتل بود.

یک مسئله دیگر اینست که در تخارستان کنونی افغانستان، کوشانیها و یفتلیها زندگی میکردند و مردم آنجا نیز اهل تورک بودند و متأسفانه در بعضی جای ها دیده میشود که تخارستان و تاریخ آنرا بصورت درست نمی نویسند و بتاریخ جعل مینمایند. و زبان تورکی تخاری را به زبان دیگر تعویض و معرفی میدادند.

کوشانیها و یفتلیها هر دو یک فامیل و از یک قوم میباشند و در همه تواریخ میخوانیم که یفتلیها بقایای کوشانیها میباشند و این موضوع کاملاً حقیقت دارد.

مگر مهم اینست که یکتعداد ایراندوست ها کوشانی و یفتلی را از نژاد آریین میشمارند و این موضوع بصورت قطع نادرست و جعل کردن تاریخ میباشد. زیرا طوریکه در صفحات گذشته آوردیم در دایرة المعارف ها، خاصتاً در دایرة المعارف اسلامی کوشانیها و یفتلیها را تورک گفته اند. مثلاً در بعضی منابع معتبر دیگر چنین آمده اند: «شاهنشاهی آتیلا هون یعنی بدون شک تورک بود.... هون های اروپا که قطعاً از نژاد تورک بودند... توکیو ها قرار دارند، این ملت از نژاد تورک بود و نام خود را به مجموعه مللی داده است که بان زبان تکلم میکردند». (صفحات ۱۵۴- ۱۵۷ امپراتوری صحرانوردان).

یوچی ها، سیتی ها، توکیو ها، ژوان- ژوان ها و هون های سفید عبارت از کسانی میباشند که از میان آنها تگین شاهان، یفتل شاهان، کوشان شاهان، رتیلان، کابلشاهان، قزلوق شاهان (طائفه سبکتگین) سر برآوردند و در خاک کنونی افغانستان حکمرانی کردند.

رنه گروسه محقق تورکشناس یفتلیها را مغول میدانند و چون یفتلیها را مغول ثابت نموده بناً کوشانیها نیز مغول ثابت میگردند چونکه همه از یک نسل میباشند مگر در متن این نوشته آوردیم که بسیاری از محققین تفاوت بین مغول و تورک را نیافته و مغشوش شده اند که این راه گمی آنها خطری را در نوشته هایشان وارد نمیسازد چونکه تورک و مغول در ریشه یکی میباشند. در یکی از جای ها رنه گروسه خودش اعتراف مینماید که: «هیونگ نو» های تورک نژاد قبل از میلاد مسیح و «سین پی» های مغولی نژاد در قرن سوم پس از میلاد «ژوئن- ژوئن» های مغولی در قرن پنجم میلادی «ترکان توکیو» تورکان آسمانی یا کوک تورکها در قرن ششم، «ترکان اویغوری» در قرن هشتم، ترکان قرقری (قرغزی) در قرن نهم، ختانیان مغولی نژاد در قرن دهم «کرات» ها یا «نایمان» ها که آنها نیز بلاشک تورک نژاد بوده اند از قرن دوازدهم و بالآخره مغولان چنگیز خانی در قرن سیزدهم، هر چند ما بر هویت این قبایل واقفیم و میدانیم گاه تورک و گاه مغول بوده اند و تفوق و تسلط خودشان را بر دیگران تحمیل نموده اند ولی نمیدانیم که در ابتدا و در مبدآ قلمرو آبا و اجداد این ترکان و مغولان و تنگقوت (تنگقوت) ها چگونه و در کجاها بوده است». (ص ۱۵ امپراتوری).

این مؤرخ بزرگوار بازهم اقلأ وقت آنرا نیافته تا چند دقیقه ای تفکر نماید که آنهائیکه در خاک افغانستان حکومت کرده اند، آنها از خاک افغانستان سر

بر آوردند و تنها در نسب به هون ها، ژوان- ژوان ها و تورکان ختای ارتباط میگیرند و ازینکه اگر در جستجوی منشأ آنهائیکه در ختا بوده اند باشند، لابد موضوع آسانی نیست زیرا باز به افسانه میکشد که همان اولاده یافت میباشند و در همان سرزمینهای یاد شده وجود داشتند.

حالا بنگرید که رنه گروسه با اعتماد کامل و از روی اسناد انکار ناپذیر هیاطله یا یفتلیها را از نسل تورک و مغول میگوید: «هیاطله که نیز بدون تردید مغولی هستند» (ص ۱۵۴ امپراتوری).

همچنان تکراراً ذکر میکند که: «هون های اروپا که قطعاً از نژاد تورک بودند... توکیو ها، این ملت از نژاد تورک بود». (ص ۱۵۷ همان کتاب) و استاد حبیبی ابدالی ها را بقایای یفتلی ها میدانند و آنها را از پشتونیت می برآرد.

پوهاند عبدالحی حبیبی میگوید که دودمان های حکام افغانستان قدیم از نسل یفتلیها و کوشانیها میباشد.

«دودمان های حکمرانان داخلی که از بقایای کوشانیان و یفتلیان و دیگر مردم این سرزمین بودند» (تاریخ افغانستان) چون حکمرانان و دودمانهای حکام بعد از یفتلی ها و کوشانیها عبارت بودند از تگین شاهان، رتیبیل شاهان، کابلشاهان و غیره و همه از نسل هون های سفید و تورک بودند، بناً بروایت پوهاند حبیبی به استناد منابع عربی و دایرة المعارف اسلامی همه تورک بودند، پس یفتلیها و کوشانیها که ابولآبای آنها میباشند نیز تورک هستند. استاد حبیبی باز علاوه میدارد که کوشانی ها و یفتلی ها اصلاً تورک میباشند: «کابلشاهان را مؤرخین بنامهای مختلف یاد کرده اند، برخی آنها را به اعتبار کیش و آئینی که داشته اند برهمن یا هندو شاهان

ویا بودائی شمردند و جمعی مؤرخان ایشان را از بقایای کوشان هیفتلی یا تورک خوانده اند». (ص ۷۴ افغانستان).

استاد حبیبی باز به تأیید قول بالا که بقایای کوشانی و یفتلی را به تورک منسوب میسازد از زبان البیرونی چنین میآورد «در کابل پادشاهان تورک حکم میراندند که اصل ایشان را از تبت گویند و نخستین شاه این سلاله برهتگین بود.... بعد از آن بر این سرزمین شاهیان کابلی مستولی شده اند که قرن‌ها از حکمرانی ایشان گذشته و تا شصت نفر میرسند و من شنیدم که نسب آنها را بردیایی نوشته اند که در قلعه نغر کوت موجود است و خواستم بر آن آگاهی حاصل کنم بنابر سبب هایی ممکن نگشت از جمله این شاهان کنک (کنشکا) است که بهار پشاور به او منسوب است. (ص ۷۵ افغانستان).

مکرراً گفتیم که حبیبی بسیار سعی دارد یفتلیها و کوشانیها را به آریائی و باز به پشتونها نسبت دهد ولی در پاورقی گفته های بالا موضوع را چنین تردید مینماید: «چون قبایل کوشانی و هفتلی آریائی از ماورای پامیر و واخان به اراضی شمال هندوکش فرود آمده بودند بنابراین مؤرخان قدیم ایشان را ترک پنداشته اند و تصور میکردند که از تبت آمده اند». (ص ۷۵).

قضاوت را به خوانندگان با انصاف میگذاریم، اولاً سخن البیرونی صحیح ترین و مؤثق ترین بوده هیچکس تا اکنون در دنیای ما حرفی از وی را رد نکرده و گفته های او را سند اعلی میدانند.

دوم اینکه استاد حبیبی، مؤرخین قدیم را بخاطر اثبات قول و میل خود غلط میگوید در حالیکه همه مآخذ وی از همان مؤرخین قدیم است ولی نمیدانم چه اتفاقی افتاد که وی بخاطر اینکه ابدالی ها را از نسل یفتلی ثابت کند یفتلی ها را

آریائی میسازد. وما مکرراً دیدیم که صد ها مؤرخ قاطعانه گفته اند که کوشان و یفتل یکی و از نسل و نژاد تورک میباشند.

سوم اینکه میفرماید که از ماورای پامیر و واخان یفتلی و کوشانی آمدند و این را بخاطر اثبات قول خود آورده اند، درحالیکه متوجه نشده اند که ماورای پامیر و واخان همان تورکستان چین و خاک هون ها، ژوان-ژوان ها، توکیو ها و خطائی ها هستند که تبتی ها با ایشان هم خونی و هم نژادی دارند.

نظر زائر چینی: «زایر مشهور چینی شوانگک چوانگک (هیوان تسنگ) درباره اقوام مختلف تورک که در تخارستان، بلخ، قندهار و ننگرهار حکمروائی داشتند، معلومات مبسوطی ارائه میکند. مؤلف Afghanistan of the Afghans عقیده دارد که حاکمیت کوشانیهای تورک تبار که یکی از گروپ های فرعی یوچیها بودند، بعد از پارچه شدن بصورت شهزاده نشینی ها ادامه پیدا کرد و نمونه بزرگ آن کابلشاهان و بیغو های تخارستان اند». (ص ۱۷ - ۱۸ آریانای برونمرزی برلاس و او از منابع چینی و تورکی).

استاد حبیبی تورک بودن کوشانی و یفتلی را درینجا بصراحت توضیح میدهد که: «در نصف اول قرن هفتم میلادی در شمال هندوکش و ولایت تخارستان تا بلخ و میمنه امرایی از نژاد توکیو (بقایای کوشانی و یفتلی) حکمرانی داشتند که مرکز ایشان قندز بود». (ص ۱۰۷ تاریخ افغانستان).

در بالا استاد حبیبی توکیو را در میان هلالین بقایای یفتلی و کوشانی میآورد و حقیقت هم همین است که وی گفته و با صد دلیل در سطور دیگر گفتیم که توکیو ها تورکان میباشند و در آن گفته شکی و تردیدی موجود نیست.

در کتاب افغانستان بعد از اسلام درباره تگینه‌های افغانستان که شاهان معروف بودند چنین آمده است: «در مدت سه قرن اول اسلامی در تاریخ افغانستان، نام امرا و حکمرانانی برده میشود که در آخر اسمای ایشان کلمه «تگین» اضافه میشود. این سلسله شاهان شاید از یک خاندان معین نباشند ولی مانند امرای شمال هندوکش ایشان نیز از عناصر «کوشانی هفتلی» اند که در ازمنه قبل از اسلام به صفحات شمال هندوکش و تخارستان آمده اند و از رجال همین کشور شمرده میشوند. و حتی بنام یکی از ایشان بین مجرای ارغنداب و هلمند در غرب قندهار کنونی شهری بود در دوره غزنویان آنرا «تگین آباد» گفتندی». (ص ۱۰۹).

چون تگین کلمه تورکی است و تگین به معنی شهزاده و ولیعهد پادشاه می باشد و این لقب در زمان قراخانیان یا آل افراسیاب یا ایلک خانیان و غزنویان بسیار بلند آوازه بود قراخانیان هم دو پادشاهی داشتند یکی در قسمت شرقی امپراتوری آنها حکمرانی می کرد و دیگر به نیابت قراخان در قسمت غربی امپراتوری آنان حکم میراند قراخان بزرگ در بلا ساغون و قراخان نایب در بخارا بود علی تگین یکی از شهزاده گان قراخانیان است که پس از سقوط سامانیان در بخارا به نیابت قراخان بزرگ فرمان میراند و این علی تگین با سلجوقیان و غزنویان دایم بر سر ماوراءالنهر در کشمکش بود و تگین شاهان صد در صد تورک و پادشاهان بسیار قدیم افغانستان میباشند که حتی تگین آباد یا نام قدیم قندهار بنام آنها مسمی است و بگفته خود استاد حبیبی که میگوید، تگین ها نیز از عناصر کوشانی و هفتلی اند، پس سوالی پیدا نمیشود که ما کوشانی و یفتلی را قاطعانه طائفه تورک بشماریم.

نپکیان امرای تورک قدیم افغانستان که قبل از تگینان در افغانستان حکم میراندند نیز از نژاد تورک و بقایای یفتلی ها اند، چنانچه استاد حبیبی گفته: «گمان میرود که

این دسته شاهان از بقایای امرای هفتالی و کوشانی باشند که بعد از اختتام دوره عروج هفتالیان در شمال و جنوب هندوکش حکمرانی داشته اند.» (ص ۱۰۵ و او از مقاله مارتن).

بقول استاد حبیبی و او به تأیید کرسیتین سین در تخارستان ییغو ها که لقب قدیم شاهان کوشانی بود حکم میراندند و نیزک های تورک نژاد بآنها همکار بودند و در تاریخ اسلام در افغانستان تصریح شده که نیزک ترخان، جان نثاری هایی بر علیه نفوذ اسلام در تورکستان کرده است.

در قسمت شاران بامیان که استاد حبیبی آنرا به (شیران) مبدل ساخته سوالاتی برمیخیزد، اولاً قطعاً نمیتوان آنرا «شیر» خواند و دوم کلمه «شار» در شاهان غور و سلاله های تورکی کوشان و یفتل کلمه «شار» معمول بوده است.

«شار» خود کلمه تورکی و به یک سلسله شاهان چون تگینان، نپکیان، رتبیلان و غیره استعمال میگردد، چون مؤرخین نتوانستند معنی کلمه را دریابند بناً آنرا «شیر» بمعنی حیوان درنده آوردند، البته با آنکه تعبیر غلط است ولی این تعبیر غلط با همه غلطی خود سابقه طولانی دارد و بعید نیست که زعما و رهبرها علاقمند میباشند تا در غیرت و حمله چون «شیر ژیان» نسبت پیدا نماید.

ولی کلمه اصلاً «شار» که در متون به همین شکل آورده شده است مثلاً در صفحه ۱۲۲ افغانستان بعد از اسلام میخوانیم: «در زمانهای قدیم بنای شهرستان بخارا از طرف شهزاده شیر کشور بن قراجور بن ییغو میداند....» درینجا شیر کشور آمده است گویا مرد غیور مملکت میتواند تعبیر گردد، گیرم که اگر «شیر» بمعنی حیوان درنده باشد، ناگزیر آنرا نیز میتوان پذیرفت بخاطریکه کلمات تورکی و تاجیکی اصلاً مخلوط و مرکب میباشند و در جمله بالا آمد که «شیر کشور بن قراجور بن

یغو که این خود نمایانگر تورک بودن آنهاست، بنگرید در نیت که «شاران» را به چه معنی آورده اند:

پیش از همه شاهان است در ماضی و مستقبل

پیش از همه شیرانست در شیری و در شاری

اکنون چندین دهکده و قصبه و قشلاق بنام «شاران» میباشد و در اصطلاح مردم آنرا «شهران» هم گویند. در تاریخ رشیدی میرزا حیدر دو غلات آمده که شاران رباطی بوده در نزدیکی سمرقند و شوران تام طایفه از طوایف تورک است و بعضاً شاران را شهرخان نیز گفته اند.

شاید در بحث تاجیک ها که مقاله مستقل نوشته خواهد شد بسیار مسائل را روشن بسازیم و بسیار کلمات را تشریح نمائیم، یک مثال از آن کلمات اینست که در فارسی ما میگوئیم «شاه» یا پادشاه بمعنی زعیم و آمر، درعین حال کلمه «پاشا» (بدون حرف های دال و ها) معنی رزم آور و رهبر جنگ و زعیم را میدهد که در تورکیه سابق منصبی بزرگی بوده که بمانند «خان خانان» تورک های ببری هند، معنی رئیس کابینه و رئیس الوزرا استعمال میگردد. و درین باره مثال ها زیاد است که بوقت موعود تحریر خواهد شد.

و حالا بخاطر اثبات قول به کتاب خود استاد حبیبی و اسناد او مراجعه مینمائیم که «شار» بمعنی شهریاران آورده شده است و نه «شیر». «رتیلان و کابلشاهان و لویک و شار و غیره». (ص ۳۰) که «شار» در ردیف شاهان دیگر و یا تورک شاهان آورده شده است.

بقول مارکوارت محقق آلمانی «ریشه کلمات شار و شیر و شهر و شاه یکی بوده و با کشریه (طبقه حکمرانان نظامی) مقارنت دارند». (ص ۷۱).

کلمات بالا و استعمال آنها تحلیل کار دارد و نه به حکم آئی و لحظوی، اگر «شار» بمعنی تلفظ عامیانه بیاوریم کابلیان «شهر» را «شار» گویند که به «شاه» و «شیر» ارتباطی ندارند، تنها تشابه اندر میان آنها حرف «شین» است و بس.

«الیعقوبی... نام ملک تخارستان را شروین مینویسد... چون شروین نامیست که همان ریشه شار و شیر و شاه دارد. بنابراین میتوان گفت که این امر از همان عناصر بومی کوشانی و هفتلی اند». (ص ۱۱۳). استاد حبیبی درین جمله بالا با بزرگواری خویش اعتراف مینماید که «شار» های بامیان تورک میباشند از جانب دیگر ما در ایران شروانشاهان داریم که همه تورک میباشند و سرور و سردار سخنوران تورکان پارسی گوی نظامی گنجوی یا خداوندگار داستان سرائی بدربار یکی ازین شروان شاهان شاعر دربار بود و میخواست به شیروان شاه خمسه را بزبان تورکی آذری بسراید ولی شروانشاه که تعصب نداشت برایش گفت که فارسی را ترجیح میدهد.

و از «شروین» بالا دانسته میشود با شروان شاهان شاید ارتباطی باشد ورنه کم از کم در کلمات مشابهت دارند که به شاهان تورک نسبت میابند و پادشاه تخارستان که شروین است بدرستی میرساند که شاهان تخارستان بشمول شروین همه از تورکان میباشند.

استاد حبیبی در کتاب پرمحتوای «تاریخ افغانستان بعد از اسلام» بار دیگر به صراحت لهجه برخلاف یکتعداد محدود و بموافقت قاطبه مؤرخین کوشانی و یفتلی را میگوید که تورک میباشند: «نیزک معاصر یزدگر (۳۱ هجری) که مؤرخان عرب

لشکریان او را ترک (عناصر کوشانی هفتلی) شمرده اند». (ص ۱۱۵)، آوردن کلمات کوشانی و یفتلی در میان هلالین توسط استاد حبیبی، قاطعانه حکم بر آن مینماید که کوشانی ها و یفتلی ها تورکان میباشند.

طوریکه گفته آمد در قسمت «شیر» و «شار» یک دلیل خوب دیگری چنین داریم:

مر طغرل ترکمان و جغری را

با بخت نبود و با مهمی کاری

استاده بود به بامیان شیری

بنشسته بعز بشین شاری

در قسمت آوردن کلمه «شیر» به عوض «شار» به یک نتیجه دیگر میرسیم که به رهبران جهت خوشی شان کلمه شیر را میآورند و در تواریخ زعماء، نویسندگان و شعراء درین نسبت سعی ها بخرچ داده اند.

در اخیر این بحث چنین نتیجه بدست میآید که کوشانیا و یفتلیها که آنها را به قوم سیتی های تورکان ختای نسبت میدهند، از شهریاران تورک میباشند و بقایای آنها را به این شکل میشناسیم که در افغانستان قدیم حکم راندند:

۱. لایوئیک ها که استاد عبدالحی حبیبی تلاش زیاد نموده که آنها را نسبت نسب پشتون بدهد ولی هیچ دلیلی عقلی و نقلی در آن موجود نیست همانطوریکه کلمه «لوی» آورده و آنها را لویکان (بمعنی بزرگان) آورده، درحالیکه استاد راعی میفرماید که «لوی» در تورکی و در متون بسیار قدیم نیز معنی «بزرگ» را میدهد. ولی عقیده من همین است که کلمه لایوئیک است و تورکها به تلفظ «الف چندان»

وقعی نمیگذارند و لویگ (بفتح واو و کاف فارسی یا «گ») تلفظ مینمایند و ما در چند جای ذکر کردیم که اینهمه شاهان مختلف از احفاد کوشان و یفتلی میباشند و ابدال قطعاً به یفتل ارتباطی ندارد و شاید به حسن ابدال رابطه بگیرد. استاد حبیبی باز میآورد: «درین وقت حکمران حدود غزنه شخصی بود از خاندان لویگ که ذکر ایشان در اوایل کتاب گذشت و شاید از بقایای امرای کوشان و هپتالی افغانستان باشند». (ص ۱۴۰ تاریخ...)

۲. رتیلان که ایشان تورک و تورک نژاد میباشند؛
۳. کابل شاهان که شرح آنرا آوردیم همه اتراک اند؛
۴. نپکیان به اعتراف خود استاد حبیبی و دیگران این شاهان از تورکان اند؛
۵. حکام و امرای شمال افغانستان همه اتراک اند؛
۶. تگینان نیز از تورک هائی میباشند که ما از آنها یاد آور شدیم؛
۷. شیران بامیان (شاران) که در بالا بر آنها بحث بعمل آمد که همه اتراک اند؛
۸. سوریان: در جاهای دیگر این مقاله از آنها یادآوری کرده ایم که همه اهل تورک میباشند و ارتباطی به تورکان ایماق دارند. هشت طائفه بالا عموماً از اولاده و بقایای تورکان توکیو و یا کوشان و یفتلی ها میباشند که شرح آنها داده شد. ما هنوز در بدخشان یفتلی ها را که بزبان اصلی تورکی اویغوری صحبت میکنند داریم و آنها کاملاً از اولاده یفتلی های اصیل میباشند و در حقیقت در شهر فیض آباد بدخشان از نگاه نسل و نسب همین یفتلیها اکثریت دارند که بداخل شهر لغت

تاجیکی بر آنها غالب آمده و به تاجیکی صحبت مینمایند. چنانچه گفته آمد که زمانی شهر فیض آباد «جوزون قدیم» مرکز و پایتخت یفتلی ها بود. در شمال کابلستان، به صد ها هزار اهل کوشان و یفتلی تشریف دارند که بعد از سپری عصور و قرون زبان دری را اختیار کرده اند ولی طوریکه ذکر نمودیم هنوز قریه های زیادی وجود دارند که بزبان اصلی یفتلی ها و کوشانیها یعنی لهجه مشهور و قدیم تورکی اویغوری صحبت مینمایند. در ساحه غوربند و دره کوشان و نواحی کوتل شیر (اصلاً شور «بفتح اول و دوم» بمعنی تپه سر سبز و جای چراگاه و ایلاق و تلفظ آن به ضم شین و فتح واو به تورکی یفتلی ها) کثیری از مردم بزبان اصلی کوشانیها سخن میگویند و این نگارنده به تعدادی از آنها صحبت نموده ام و کوه نشین هایشان زبان تورکی کوشانی را بسیار فصیح و روان تکلم مینمایند.

فصل پنجم

تورکان غلجائی

اصلاً این کلمه بروایت مینورسکی بنام قبیله یی «قارسوق» (برسم الخط چینی کولولو) نسبت داده شده است. در تواریخ قدیمی اسلامی «قرلخ» و «خلخ» مینویسند و با اندک تغییر یعنی «قرلوق» به قومی ارتباط میگیرد که شهنشای بزرگ و فاتح افغانستان محمود کبیر غزنوی از همین قوم میباشد و به صد ها هزار ازین قوم را در حال حاضر با عین تلفظ در افغانستان داریم که خود را از قوم قرلوق دانسته و بزبان تورکی افغانستانی صحبت میکنند.

از کلمات قرلخ و خلخ بگفته مینورسکی به آسانی کلمات «خلج» و «قلج» بدست میآید. در قسمت ارتباط خلج و قرلخ با تورک و تورک های خاقان گفته ها دارد «پس ترک خاقان ایشان را بفرمود تا میان خلخ و کماک فرود آمدند». (ص ۵۵۴ تاریخ گردیزی)، «دو دیگر سومی کیماک و خلخ شود». (ص ۵۵۸ همان کتاب)، «اندر حدود خلخ و اندر قدیم پادشاهی وی از دست تغز غز بودی». (ص ۵۷۱ همان کتاب)، «و از آنچه این ولایت ترکستان از آبادی دور تر بود... و آن سنگ را فرزندان او بمیراث میداشتند تا نسل او بسیار شد چون غز و خلخ و خزر و مانند ایشان». (ص ۵۴۷ عبدالحی گردیزی)، «چنین گویند که این خلخ مردی بود از مهتران ترکان». (ص ۵۴۸ عبدالحی گردیزی).

طوری‌که گفته شد خلخ همان قرلوق است و مینورسکی میگوید: «شاید قرلوق میتوانست بدور خود اتحادیه قوی جمع کند». (ص ۱۲۸ حدود...)، «جمعیت دیگری از خلخ‌ها تحت قیادت یبغوی خود در جنوب رود آمو در تخارستان علیا زندگی میکردند». (ص ۱۲۸ همان کتاب). قرلوق‌ها در افغانستان مخصوصاً در تخار کنونی همه به لهجه قرلوقی «تورکی» تکلم مینمایند و در ولایت تخار افغانستان بیش از هفتاد درصد به این زبان مراودات دارند.

از روی تواریخ چنین استنباط میشود که خلخیان و قرلقیان در ساحات تگین آباد و رخج (دو نام قدیم قندهار) زابلستان غزنی و کابلستان وجود دارند که رنگ و زبان را از دست داده بزبانهای دری و پشتو و در دری هزاره‌ها «به لهجه دری هزارگی» عادت کرده و اصل تورکیت خویش را تنها در بعضی موارد حفظ کرده اند.

اگر درباره خلجی‌ها و کلمه خلج نظر داده شود، اصلاً بدو معنی آمده که یکی قوم و دیگری محل است که در سطور بالا از آن‌ذکری بعمل آمد، استاد جاوید در مقاله تحقیقی خویش از زبان اصطخری کلمه خلج را که از آثار قدیم کتب اسلامی و فارسی دریافته چنین میگوید: «من بلادالغزنه و من الغور و الخنج و الخلیج صنف من الاتراک و قعوا فی قدیم الایام الی الارض التی بین الهند و نواحی سجستان فی ظهورالغور و هم اصحاب نعم علی خلق الاتراک و زیهم و لسانهم». (ص ۳ آریانا...). اصطخری را اینک دیدیم که در تورک بودن خلج و غلجائی تأکید دارد و زبان‌شان را بصراحت تورکی میگوید.

همچنان ابن حوقل میگوید: «والخلج صنف من الاتراك و قعوا فی قدیم الايام الى الارض التي بين الهند و نواحی سجستان فی ظهور الغور وهم اصحاب نعم علی خلق الاتراك و زيهم و لباسهم». (ص ۳ آریانا.....).

استاد حبیبی در کتاب تاریخ افغانستان بعد از اسلام «غلجائی ها» را از نگاه زبان پشتون معرفی مینماید «لسان خلجیه بدون شك پشتو است.... و خلجی همین قوم غلجی کنونی افغانستان است که در حدود غزنی زندگانی دارند». (ص ۳۸ همان کتاب)، استاد حبیبی اسناد گفته خود را حواله میدهد به نوشته خودش به کتاب «لویکان». استاد حبیبی نگفته که ریشه تباری غلجی ها به پشتو میرسد بلکه گفته است «لسان خلجیه بدون شك پشتو است» و در قسمت اینکه رجعت میدهد به کتاب لویکان، چون به زبان و متون تورکی وارد نیست، معنی «لوی» را در تورکی که «بزرگ» معنی میدهد نیافته است.

او علاوه میدارد: «لویکان یک دودمان شاهی بودند که در زابلستان و غزنه و گردیز حکمرانی میکردند و از عصر کوشانیان و قرن دوم مسیحی سراغ آنها بدست آمده.... زبان خلجی «غلجی» پشتو را میدانستند و شاید با همین غلجائیان وادی های غزنه ربط و پیوستگی داشته و سیستم لهجوی این بیت با لهجه وردک، غزنه و وزیر (وجیر) قرابتی دارد.... و درین وقت حکمران دودمان لویک خانان یا خاقان نام داشت که معاصر بود با خنچل کابلشاه». (ص ۳۹ همان کتاب).

جناب جواد هئیت دانشمند و محقق نامدار ایران در کتاب «سیری در تاریخ زبان و لهجه های تورکی» چاپ تهران مینویسد که خلجی ها، خلجایی ها اکنون در ایران با تورکی قدیم خود صحبت می نمایند و خلجی همه تورک اند.

در تاریخ وردک میخوانیم که گروه کثیر آنها عرب و گروه مسعود اصلاً تاجیک و به تواریخ اسلام و عرب و عجم درمیابیم که خلیج ها ویا غلجائی ها تورک میباشند و استاد حبیبی شخصاً اعتراف دارند که حکمران لویک ها خانان ویا خاقان نام داشت و کلمات خانان ویا خاقان هر دو تورکی میباشند و اثبات قول ما را خود استاد حبیبی چنین تصدیق مینماید «ملک اعظم و هریکی از بنی افراسیاب که خاقان هم نامیده میشود.... اما خاقان ملک اعظم ترکست و خان رئیس ایشان، پس خاقان مانند شاهنشاه فرس، خان خانان و رئیس الروسأ باشد». (ص ۴۴۳ طبقات ناصری).

کلمه «خان» در غیاث اللغات چنین ترجمه شده است «خان لقب پادشاهان ترکستان و خطا و بمعنی رئیس و امیر از رشیدی و موید و لغات ترکی و در سراج نوشته که خان لقب سلاطین ترکستان است در ایران نیز داخل اسمآ امرآ و سلاطین میشود و بمعنی خانه و کاروانسرآ نیز آمده است». در فرهنگ برهان قاطع، خان را بروزن کان آورده و بمعنی پادشاهان ترکستان گفته و از روم را قیصر و چین را فغفور می آورد.

البته در همه جا کلمه خان را تورکی دانسته اند که تا اکنون این کلمه را از تورکی، تاجیک ها، پشتونها، بلوچها، اردو زبانها و حتی هندی زبانها گاهگاهی استعمال مینمایند. در قسمت تورک بودن لاویک ها و لویک ها کمتر شک وجود دارد و تنها استاد حبیبی از یک طرف بنی اعمام اتراک ثابت میسازد و بعضاً سعی میدارد که آنها را به پشتو نسبت دهد. فرموده او هم شاید در صورتی بجای باشد که اتراک غلجائی و اقوام دیگر تورک بعدها زبانشان را تبدیل به پشتو صحبت کرده اند.

آنچه استاد حبیبی در کتاب «تاریخ افغانستان بعد از اسلام» درست توضیح ننموده است اینست که میگوید: «و به ضبط گردیزی در زین الاخبار خاقان است ولی چون درین مردم افغانستان نام خاقان مروج نیست و تسمیه به خانان فراوان است و مخصوصاً مردم ارگون و زاولستان و ملاخیل همین و جیرستان بدین نام فراوان تسمیه کنند. ممکن است کاتبان نسخ گردیزی آنرا به خاقان تبدیل کرده باشند.» (ص ۴۲ همان).

باوه دهند بتی بدیع ز خوبان

بچه خاتون ترک و بچه خاقان

(از کتاب تاریخ سیستان)

بنگرید که در چند سطر قبل استاد میفرماید که «دودمان لویک خانان یا خاقان» و اینجا از آن انکار میفرماید و میگوید که شاید «کاتبان نسخ گردیزی آنرا به خاقان تبدیل کرده باشند» حقیقت موضوع اینست که در آن زمانیکه گردیزی میزیست هنوز کلمه «خاقان» ورد زبانها بود و او بوقت بهرامشاه غزنوی میزیست که در تگین آباد (نام ترکی قندهار)، زابل، غزنی، کابل و غیره تورکی قدیم مروج بود و باز اگر خانان هم باشند، در آنصورت هم کلمه تورکی است و هر دو از کلمات تورکی میباشند.

استاد جاوید میآورد: ابن خرداد در دو جا از خلجها صحبت میکند، صاحب معجم البلدان می نویسد خلج بفتح اول تسکین ثانیه و آخره جیم موضع قرب غزنه من نواحی زابلستان بازهمو یاقوت حموی در کتاب «مراصد الاطلاع» عین مطلب را میآورد: خلج بفتح اول و تسکین ثانیه و آخره جیم موضع قرب غزنه من نواحی زابلستان، ابن بطوطه در ذیل ذکر نام سلطان علاوالدین محمد شاه خلجی جائیکه

کلمه «ماه» را به عنوان نام یاد میکند متذکر میشود.... عقبی چنین می‌آورد و الخلیج بفتح الخا المعجمه... من الناس و صنف من الاتراک». (ص ۳ آریانا...).

در کتاب حدود العالم من المشرق الی المغرب ترجمه پروفیسور میر حسین شاه خان راجع به تورک بودن طائفه غلجائی چنین مفاد بدست می‌آوریم که نوشته مینورسکی و تأیید بار تولد تورکشناس مشهور روسی نیز در آن دخیل میباشد: «کلمه پیچیده خلیج برای جغرافیه نویسان مسلمان منبع ابهام گردیده، قول معتبر راجع به خلیج گفته اصطخری.... است خلیج نوعی از ترک هستند که در روزگار قدیم در سرزمینیکه بین هند و ناحیه سجستان در عقب غور واقع بود جا گرفتند، آنها اهل النعم هستند و چهره و لباس ترکی دارند و ترکی صحبت میکنند، مارکوارت.... در خلیج بقایای یفتلی‌ها را می‌بینید». (ص ۱۹۰ حدود العالم...).

درین گفته مارکوارت دو مفهوم بدست می‌آید، یکی اینکه غلجائی‌ها بدون تردید تورک می‌باشند و ثانی اینکه آنها از بقایا ویا از جمعیت یفتلی‌ها اند و یفتلی‌ها هم تورک می‌باشند.

و همین یفتلی‌ها بنی اعمام مردم تورک هزاره می‌باشند که بوقت امیر سبکتگین بعد از برخورد با کوه نشینی را اختیار کردند و تا کنون آنها را کوه نشینان هزاره یاد مینمائیم و اصلاً همین لاویک‌ها اجداد هزاره‌ها می‌باشند.

در حدود العالم مورد دیگری داریم که می‌گوید: «پس از آنکه اقامتگاه زمستانی خرلیخ را نزدیک کصراباس.... علاوه میکند و نزدیک آنها اقامتگاه زمستانی خلخ (ضبط دیگر الخلیجیه) میباشد، اگر هم صحبت فاصله در بین نباشد، قبیله ایست به جانب غربی رود آمو زندگی میکنند به اقامتگاه زمستانی خود از دو رود بزرگ مانند آمو و سردریا بگذرد. با نامهای خرلیخ و خلخ ضبط دیگر نامهای (خرلیخ و

خلج) میباشد.... تنها چنین قبیله ئی (از نقطه نظر استنتاج) میتواند از بقایای فرضی خولج باشد... قبیله های ترک الغوز و الخرج را در منطقه بین سیستان و خارج و بست ذکر کرده، میتوانیم که غور درینجا عبارت است از خلج.... کاشغری بطور مقطوع میگوید که اغز مشتمل بود بر بیست و چهار قبیله اما دو قبیله خلج ازین اتحادیه بیرون آمدند.... مشهور است که ترکان خلج پدران افغانهای غلزی، غلجائی، غلزائی هستند، این حقیقت را (ال - دامس) در دایرة المعارف اسلام تحت عنوان غلزائی شبه وارد کرده اما بار تولد زیر عنوان خلج و (تی - دلیو - هیگ) تحت عنوان خلجی در همین دایرة المعارف آنرا تأکید میکند (ص ۱۹۱ حدود العالم). علاوه از نظر فوق در کتاب متذکره میآورد که «بطرفداری نظریه بعدی فقره دلچسپی را نسخه نادر جهان نامه نسخه با نسخه خطی حدود العالم در موزه بریتانیا موجود است که در حدود (۱۲۰۰ - ۲۰) بقلم محمد بن نجیب بکران نوشته شده نقل میکنیم: خلج قومی از ترکان از حدود خلخ بحدود زابلستان افتادند و در نواحی غزنین صحرائیست آنجا مقام کردند، پس به سبب گرمی هوا لون ایشان متغیر گشت و به سیاهی مایل شد و زبان نیز تغییر پذیرفت و لغتی دیگر گشت و طائفه یی از آنجمله بحدود باورد افتاد و بهر کی مقام ساختند و خلخ را مردمان بتصحیف خلج میخوانند». (ص ۱۹۹ حدود العالم).

خیلی دلیل عمده و قوی خواهد بود که غلجائیان در اصفهان اکنون به همان زبان تورکی قرلئی، خلخی و یا غلجائی سخن میگویند.

طوریکه گفته آمد بقول مؤلف فرهنگ «برهان قاطع» خلج طائفه یی از تورکان و داکتر محمد معین در حاشیه آن کتاب بقول استاد جاوید نوشته است که نام قبیله تورک و اسم تورکی آن قلچ میباشد و جای سکونت شان اندر میان سیستان و

هندوستان بوده که در قرن چهارم میلادی حیات بسر میبردند. گویا به گفته داکتر محمد معین ازینکه در قرن چهارم آنها در افغانستان حیات بسر میبردند، طبعاً صد ها سال پیش از آن هم در سرزمینهای متذکره حیات داشته اند. و یک دلیل عمده ما از قدیم بودن مردم تورک هزاره هم همین است که آنها با دلیل بالا صاحبان مناطق مرکزی و اندکی مغربی میباشند.

استاد جاوید تبادل افکار بار تولد و ل. و. مس را چنین نتیجه میگیرد که میگوید بار تولد در کتاب ترکستان نامه خود ذکری از خلج میکند و غلجائی ها را همان خلج ها میخواند و در مقابل ل. و. مس بار بار تکرار میدارد که «خلج قومی از ترکان است که از حدود خلج بحدود زابلستان افتاد و در نواحی غزنی صحرائی است که آنجا مقام کردند». (ص ۴ آریانا).

سیفی هروی مؤلف «تاریخ نامه هرات» از غلجی ها یاد می نماید و مؤلف «تاریخ فرشته» جایی که از نسب افغانها صحبت میکند خلج را از افغان تیره جدا میسازد «.... همچنان» دار مستتر ویلو نیز خلجی و غلجی را یکی میداند، طائفه خلج با شکال خرلخ، قرلق، قرلغ و غیره نیز ضبط گردیده». (ص پنج آریانا).
استاد جاوید از نوشته های محققین اثبات مینماید خلج جایی است نزدیک به کابل، این مطلب در حقیقت موضوعی دیگری را توضیح میدارد که خلجی اصلاً تورکان اصلی غزنی ویا نواحی آن اند.

استاد حبیبی در زمینه چنین میفرماید: «.... و پسر رتبیل از رخد به کابل گریخت و یعقوب بعد از تاخت و تاز بر خلج و تورکان (غلجی و تره کی) در شوال (۲۵۶ هجری) به سیستان آمو». (ص ۵۸ افغانستان).

استاد حبیبی درینجا نیز در بین هلالین معنی خلج و ترکان را «خلجی و تره کی» آورده و حقیقت موضوع را بیان داشته است و این اعتراف استاد است. در حال حاضر در منطقه زمین داور جایی را سراغ داریم که بنام «خلج» معروف می‌باشد. و این موضوع بازهم بر اصالت تاریخی قوم خلج تأکید میکند که در افغانستان پایه های قدیم و سابقه دارند.

به عقیده من از روی شواهدیکه گفته شد سلسله غوری های غورات افغانستان و خلجی ها که دومین سلسله حکام مسلمان در هند می‌باشند یکی است.

میر محمد صدیق فرهنگ درباره خلجیها می‌آورد که: «... و در معنی واحد بر قومی اطلاق میشود که در بین سیستان و کابل سکونت داشت، خلجیان در مرحله نخست مانع پیشرفت مسلمانان بودند اما پس از آنکه به اسلام گرویدند در لشکر کشی های سلاطین غزنوی و غوری به هند نقش موثری را اجرا نمودند. نکته درخور توجه اینست که در بدو امر کلمه خلج با کلمه ترک در ردیف یکدیگر بکار میرفت و چنین مینمود که خلجیان شعبه یی از قوم مذکور باشند. اما بعداً در ضمن شرح تنها جماعت مسلمان به هند کلمه خلجی ملازم کلمه افغان گردید». (ص ۲۵ افغانستان در پنج...).

فرهنگ در حقیقت گفته های بالا را تأیید مینماید و میگوید که بعداً آنها به قوم افغان تعلق یافتند و شخص فرهنگ نظر خاص خود را ارائه نمیتواند بکند، فرهنگ علاوه میدارد: «... در خراسان قبیله یی بنام غلجی ظهور کرد که یکی از شاخه های مهم ملت پشتون یا افغان بود، ازین پیش آمده بعضی از مورخین چنین نتیجه گرفتند که غلجائیان در واقع همان خلجیان میباشد که در اثر معاشرت با پشتون ها زبان و فرهنگ آنان را پذیرفته وبا تحریف نام از خلجی به غلجی به صفت یکی از شاخه

های پشتونها خلجی ها با تلفظ غلزی از بازماندگان یکنفر شهزاده غوری بنام شاه حسین تلقی شده اند که پیش از وصلت با بی بی متو دختر بیت نیکه از بزرگان پشتون با او معاشقه نموده و ثمره ارتباط به غلزوی یعنی اولاد دزدی یا اولاد غیر شرعی مسمی گردید». (ص ۲۵ افغانستان در پنج...).

گفته فرهنگ را با فیصله قاطع بدون تأمل و مصرف بی جای وقت میتوان گفت که کاملاً یک موضوع غیرقابل قبول و باور است. اولاً بیت نیکه یک شخص افسانوی میباشد، دوم اینکه شهزاده شاه حسین، اگر شهزاده باشد و عاشق آن دختر باشد، بدون جزئی ترین مشکل میتواند، دختر یا معشوقه اش که دختر بیت نیکه باشد در قطار کنیزان خود شامل و بعداً کام دل بگیرد. از جانب دیگر وی را میتوانسته به نکاح شرعی به زنی بگیرد. در کنار همه این افسانه های ساختگی مردم، چطور اتفاق افتاد که بزرگترین شعبه فعلیه پشتونها یا که در حقیقت در رأس پشتونهای جهان همین خلجائی ها قرار دارند، اگر از نسل متو و حسین باشند، و باید از روی سالهای تیر شده جمعیت شان قلیل باشد نه به اندازه بزرگترین قوم پشتون بنام غلزی!!!

اینطور افسانه ها در میان اقوام زیاد میباشد، دربالا گفته آمد خلجی ها در حقیقت ریشه تورکی دارند. فرضاً این موضوع را زیر مطالعه قرار دهیم، تورک ها عادتاً به این کار های ناروا دست نمیزنند، مثلاً عبدالحی گردیزی در زین الاخبار میآورد: «... و چون کسی با دوشیزه زنا کرد، سه صد چوب بزنند او را... و اگر با خانم زنا کند هر دو را به در ملک آرند و ملک بفرماید تا هریکی را سیصد چوب بزنند او را...». (ص ۵۷۰ زین الاخبار). این قوانین سخت زنا را گردیزی در خصوص غلزی های تورک گفته است. عبدالحی گردیزی درباره تورکان غلزائی، خلجائی و یا

خلجی ها مینویسد که آنها در اخلاق بسیار خوب، مؤدب و عالی بودند: «چنین گویند که این خلخ مردی بود از مهتران ترکان و از جای به جای همی شدند و ما در خلخ برستوری نشسته بود و جای خالی بود، چاکری از آن خلخ بدین مادر خلخ رسید و قصد آن زن کرد و از روی اندر آویخت و آن زن او را بیرون انداخت و تهدید کرد بدو، و معلوم است که زنان ترکان سخت پاک باشند. و چون این چاکر آن بدید بترسید و از آنجا بگریخت و بناحیت تغز غز بشد بولایت خاقان». (ص ۵۴۸ زین الاخبار).

و اگر این متو و حسین پشتون میبودند، بازهم قاطعانه مورد تردید است زیرا پشتونها در خصوص ناموس تاریخ خوب دارند و بیگمان میتوان گفت که ده ها هزار نفر از ملیت پشتون در راه ناموس جان باخته اند. پس در نتیجه «بچه دزد» یا غلزی کلمات بیمورد در شأن این قوم نجیب است.

قابل تذکر است که کلمه مته یا متی در تواریخ تورکستان بنام قوم و شخص بوفرت مشاهده میگردد.

داستان غلزائی ها نظر به اینکه خارج از ساحه زیست پشتونها بگوش برسد، بداخل پشتونها زیاد است. مثلاً از جمله شیر محمد خان ابراهیم زائی که خود از نویسندگان بنام و از جمله پشتونها میباشد.

در کتاب «تواریخ خورشید جهان» نسب غلزائی ها را بمانند مرحوم فرهنگ چنین میآورد که آنها افسانه ئی بیش نیست: «شاه حسین را بمقتضای بشریت و جوانی با صبیبه بکر شیخ بیت که متو نام داشت، الفتی و محبتی پیدا شده و رفته- رفته کار بجائی رسید که بی رضای مادر و پدر سلسله مواصلت باهم درست کردند تا بعد از چند گاه آثار حمل ظاهر شد... بخدمت شیخ بیت رسیده از حقیقت نجابت شاه

حسین آگاه ساخت... و در ساعت سعید نکاح بی بی متو را به شاه حسین بست... بعد از چند ایام معدوده از بی بی متو فرزند نرینه تولد یافت، چون این پسر پیش از نکاح به حالت وصال دزدانه علوق یافته بود بدان سبب او را غلزی نام نهادند چه بزبان پشتو غل دزد را و زی پسر را میگویند معنی آن بفارسی دزد پسر باشد و...» (ص ۲۰۹ تواریخ خورشید...)

ما این نوع افسانه ها را به هیچ صورت نمیپذیریم، و حق همین است که ما گفتیم غلزی ها از احفاد خلج ها و خلج ها از ریشه تورکی و بعد از آن طوریکه علمای بزرگ در بالا با اسناد عالی به اثبات رسانیدند که آنها بعداً به پشتو گرائیدند. و جمع کثیری از آنها بزبان آبایی و قدیمی خویش یعنی تورکی هنوز تکلم مینمایند. وقتیکه ما شجره غلجائی ها را مطالعه مینمائیم، اولتر از همه باید گفت که املایی غلزی یا غلزایی نادرست است و باید غلجایی و یا خلجایی نوشت و سپس اولاده آنها را که نامهای تورکی دارند در شجره نسب شان بدست میآوریم مثلاً فرزند غلجی اول که از شاه حسین و بی بی متو بار آمده نامش توران که مستقیماً به تورک ها ارتباط و مناطق تورک ها بنام توران یاد میشود، و نامهای دیگری مثل ابولر (با پسوند تورکی)، بارو، جلالری و یکی از فرزندان موسی بن ابراهیم بن غلجی «ترکی» نام دارد که در ساحات غزنی شکل «تره کی» را بخود گرفته است که اصل این کلمه در کتاب «تواریخ خورشید جهان» ترکی به چهار حرف آورده شده است که درست میباشد.

و باز از همین ترکی شش طفل تولد میگردد که در ختم نامهایشان کلمه «خیل» علاوه گشته است. از جمله یکی از نواسه هایش بنام «خان خیل» مسمی شده و یکی ازین خاندان با اسم «باتوری» که مطلقاً تورک ها آن نام را میگذارند که مفرس آنرا

«بهادر» آوردند که از قدیمترین لغات کهن تورکی بشمار میآید، همچنانیکه کلمه «تور» به دهها قسم از آغاز پیدایش زبان تورکی رایج بوده است و از ارتباطات لفظی طوریکه میابیم در میان غلجائی ها و بعضاً پشتونهای دیگر زیاد یافت میشود- مثلاً لوی، بیک، خان، انه (غازی انا) در تورکی بمعنی مادر یا غازی مادر، اولس، جرگه و صد های دیگر، بناً این خود میرساند که پیوند های خونی، محلی لفظی و ثقافتی زیاد است.

کلمه «کته» تورکی است و کته وازی ها از جمله غلجائیان اند که تیراندازی ها، نیزه بازی ها و اسب دوانی های شان به عین شکل تورک های تیر انداز میباشد.

باکم از تورکان تیر انداز نیست

طعنه تیر آورانم می کشد

از گفتار بالا به این باور آمدیم که اولتر از همه، جمله اولاد آدم ایم و ثانی اینکه ما مشابهت ها و ارتباطات دیگر داریم خاصتاً مسلمان میباشیم، لذا بهتر آنست که باهم پیوندیم و یکدیگر را عزیز بدانیم و مطالعات فردی و اجتماعی فقط بخاطر شناسائی میباشد.

عبدالحی گردیزی در زین الاخبار میآورد: «پس امیر محمود به هرات آمد نزدیک پدر، و از هرجای مدد خواستند و ابونصر ابو زید را برسولی نزدیک خلف بن احمد حاکم سیستان فرستادند. خلف بیامد با لشکر ساخته و امیر فریغون از گوزگانان آمده همچین ترکان خلج را نیز بخوانند و خلف را به پوشنگ بگذاشتند.» (ص ۳۷۲ زین الاخبار).

در سطر بالا استاد حبیبی که خداوند غریق رحمتش بنماید «تورکان»، «ترکان» را بشکل «تره کان» آورده اند که کاملاً غیر قابل پذیرش است. این حرف «ها» را

بخاطری آورده اند که آنرا خواسته اند به «تره کی» که بعضی اقوام پشتون بدان منسوب می‌باشد، کلمه را به آنطرف بکشانند، درحالیکه از نگاه قواعد فارسی نباید حرف «ها» آورده شود و خود با فتح «را» موضوع را به عین شکل به تلفظ می آورد. از جانب دیگر «تره کی» ها هم جز غلجائی هاست و بدون جنجال بازهم غلجائی میشوند و یکی از اقوام خلج های تورک بشمار می‌آیند. ای کاش استاد این حرف «ها» را نمی آوردند که در شأن مبارک شان ضرر مینماید.

دلیلی که این نگارنده به اشتباه پوهاند حبیبی دارم، خطوط زیر است که وی بقلم خود تحریر داشته: «... و این کلمه بلا شبهت غلط است که صحیح آن خلج باشد، و تلفظ کنونی آن غلجی است که عبارت از قبایل افغانی ساکن حدود غزنه و زابل باشند و سلسله شاهان خلجی هند نیز بدیشان تعلق داشت و میرویس و محمود و اشرف شاهان هوتکی نیز غلجی و خلجی بودند به ظن غالب کلمه «تره کان» به فتحین صحیح است که عبارت از ترک به فتحین قبیله معروف خلجی یا غلجی زابلستان باشد. که اکنون هم به همین نام بین غزنه و قندهار در زابلستان تاریخی سکونت و حیات کوچی دارند. و این نام را که به فتحین تلفظ میشود همواره مورخان و نویسندگان با ترک بضمه اول و سکون دوم خلط کرده اند. و همچنین بین خلج قبیله تورک و خلج قبیله افغانی اشتباه روی داده است، بنابراین املائی ترکان به «تره کان» که تلفظ صحیح کلمه است آورده شد». (ص ۳۷۳ حاشیه استاد حبیبی به کتاب زین الاخبار).

حقیقت انکار ناپذیر اینست که استاد اولاً کلمه «به ظن غالب» را آورده است و به زبان تورکی هم آشنا نیستند و «ظن غالب» کلمه ایست که یقین ندارم معنی میدهد. دیگر اینکه تمام مؤرخین و قاطبه تورک شناسان خلج، خلج و غلج را یکی میدانند

و اگر مبالغه نشود همه متون قدیم بلاشک هر سه را یکی دانسته و طائفه خلج را تورک خالص دانسته اند که سعی و کوشش استاد حبیبی بخاطر پشتو سازی مورد ندارد. ای کاش که حقیقت میداشت و من به طرفداری شان قلم میزدم. سوم اینکه در سطور بالا گفتم که استاد حرف «ها» را خودشان علاوه کرده اند، با تصادف نیک که در سطر آخر نوشته بالا خود ایشان اعتراف فرموده اند که حرف «ها» را علاوه نمودند.

ما در اینجا علاقمند تورک سازی و پشتون سازی نمیباشیم، فقط آرزوی ما درست نویسی و حقیگویی میباشد و نه مسخ تاریخ.

حسین علی یزدانی یا حاج کاظم که از نوشته های بسیار دقیق شان درین رساله استفاده ها نمودیم، در کتاب «پژوهشی در تاریخ هزاره ها» زیر عنوان خلج و خلخ بصورت مفصل، مدلل و مستند ثابت کرده اند که خلج ها و خلخ ها همه یکی و از اهل تورک میباشند و یزدانی سعی کرده همه استدلال خود را از زبان مؤرخان قدیم و جدید و محققین تورک شناس و دایرة المعارف ها بیاورد، تا مبدا مثل استاد حبیبی و کسانی دیگر باز در اشتباه نیفتند.

در حالیکه بداخل این مقاله از زبان خود غوری ها شنیدیم که در واقعه سلطانه رضیه میگفتند که تورک، فرزند تورک و فرزند تورک میباشم که شبهه یی را در آن نماییم و خلج، غلج و خلخ که یک قوم بنامهای مختلف یاد میکردند در حقیقت یک ریشه داشته و یکی میباشند.

تورکان غوری

کلمه «غوری» تورکی است و معنی های زیاد دارد، غور- نوس و ناپخته را گویند و اگر حرف «غ» بفتح تلفظ شود، دقت و تعمق کردن معنی میدهد، غوره های زردآلو پیش از پخته شدن «غور» می نامند و در میان تاجیکان اصطلاح «غورک» معمول میباشد که همان «غورگ» تورکی است. در غیاث اللغات بمعنی نوس و ملک آمده.

غور که حرف «غ» بضمه و حروف دیگر به سکون می آید اگر حرف «واو» پیش از «را» بیاید در آنصورت تلفظ اصلی تورکی را میدهد و شاید هم «غوری» از همین جا آمده باشد.

کلمه «غوری» به تلفظ اصل تورکی آن، ظرفی را گویند که در آن پلو «برنج» پخته میگذارند بناً غوری بمفهوم سخی و نان ده آمده و صاحب دسترخوان باز را گویند.

یک مفهوم تورکی دیگر کلمه «غور» که در ولایات شمالی تورک نشین افغانستان معمول است، عبارت است «بر آمده گی و ناهمواره» را گویند، و این کلمه «غور» نسبت های مختلف دارد مثلاً در وجود انسان یک عنصر نا مطلوب نا خوار و بر آمده پیدا شود، اگر او مانند پندیدگی نرم باشد «شیش» گویند و اگر سخت مانند ککرک و یا استخوان باشد «غور» میگویند و ازین نسبت است که در پهلوی نام های محل مانند «شور تپه»، نیز مستعمل است یعنی تپه ای که نسبت به تپه

های اطراف و اکناف غور تر یا بر آمده گی تر و یا به عباره دیگر بلند تر است. (ویراستار).

ازینکه استاد حبیبی این کلمه را به «غر» پشتو نسبت داده اند و آنرا کوه ترجمه نموده اند، هیچ ربطی به «غور» ندارد و اگر رابطه یی دارد، کلمه غر از مآخذ تورکی گرفته شده اند، چنانچه گفته شد غور تپه و حتی بعضی مؤرخین در بار که آنرا به گرشاسب و غرستان و دیگر توجیه نموده اند عاری از حقیقت است. در حقیقت «غور» یکی از همان مردمان کوشان و یفتل میباشند که در کوهستانات غور حیات بسر برده و بعداً به مقامات حکومتی رسیده اند و یکی از مشهور ترین سلسله شاهان افغانستان را تشکیل مینمایند.

در کنار همه مشاهیر غورستان و غور، باید ذکر نام یکی از شخصیت های با کرامت غوری درینجا آورده شود و بدون ذکر نام آن عارف بزرگوار یا «امیر حسین سادات غوری» نمیتوان تاریخ و سرگذشت غور را مکمل تشریح نمود بنگرید در مجله آریانا برون مرزی بقلم این نگارند شماره بهاری (۱۳۸۶ هجری).
بهر حال کلمه «غور» اصلاً به یک قوم و یا طایفه از طوائف تورکان ختائی و لاپچینی منسوب می باشد، و در کتب آمده که غور نام قومیست که ساکن ولایت غور بودند. خیلی ها دلچسپ است که اگر با مردم محل و دانشمندان غور صحبت شود، جمله قاطعانه میگویند که غوری ها بدون تردید نژاد تورکی دارند و نیز خود ها را تورک می شمارند، وقتیکه با بقایای غوری های لوگر در تماس شدیم، آنها گفتند که پدر کلان هایشان میگفتند که ما همه تورکیم.

در دائره سپهرنا پیددا غور

چایست که جمله را چشانند بدور

و حکیم ابوالمجد محدود بن آدم سنائی گوید:

آن شنیدستی که در نواحی آن غور
بود جایی — مردمش همه کور
چند کور از میان آن کوران
نزد فیل آمدند از غوران

کلمات «غوریان» یعنی غوریها و غوربند از کلمه «غور» گرفته شده است، اطراف و نواحی این منطقه از قدیم الایام با تورک و تورکی ارتباط داشتند و چنانچه در اطراف کوتل شیبیر و دره کوشان در همین رساله نوشته شده است و اصلاً به سلسله جبال مسمی میباشد.

غوریان از مناطق بسیار مشهور افغانستان و در حقیقت متصل مرکز خراسان یا هرات میباشد که در سرحد ایران و افغانستان قرار دارد که کثیری ازین مردم خود را به چغتایی و تیموری نسبت میدهند.

غور کلمه مشهور است و از آنجائیکه بشر همه از یک جوهر می باشند، اصطلاحات و کلمات و غیره مسایل همه مشترک اند بناً بعضی کلمات مشابه در زمانها مکانها دیده میشود، مثلاً در اردن، در یمن و در اسپانیا جایهائی موجود میباشد که بنام غور یاد میگردد و دانسته نشد که آنها به چه معنی آن جایها را «غور» گفته اند و غور بمعنی غیرت و شجاعت نیز است تورکان هزاره به فکر آن بودند که اگر حکومت فیدرالی در افغانستان پیاده شود آنها ایالت خویش را غرجستان می گذارند که اصل این واژه غورستان و اینکه گاهی غرشتان گویند گمان این نگارنده اصلیت ندارد و تنها شاید از زبان عامیانه آمده باشد اما زمانیکه تورکان هزاره افغانستان با من در تماس شدند با ایشان رای غرجستان را ندادم بلکه زابلستان

را برای آنان پیشنهاد نمودم البته دلایل زیاد وجود داشت. ولی غورستان شاید بهترین نام‌ها باشد.

غرجستان و خلجستان و غلجستان با هم نزدیک میباشند، غلجی و غلجائی و غرجستان میتوانند با هم یکی شوند که بالاخره به همان کلمه خلج و هون‌ها منتهی میشوند که باز هم غورستان، غرجستان همان ریشه تورکی را میبندد که قبلاً هم بودند.

اینکه مورخین ساکنین قدیم غور را تورک یاد کرده اند، به خاطر آنست که این مردم لباس، عادت، اخلاق و قیافه تورکانه داشتند و زبان شان نیز در گذشته های بسیار دور شاید یکهزار و پنجمصد سال قبل تورکی یا مغولی بوده است. ۱۷۸ پژوهشی.....)

«.... و در صدر اسلام قومی بنام طرخان (تورخان یا ترخان) در بامیان و غور زندگی میکردند، اولین شخص مشهور ازین خاندان (نیزک ترخان) بادغیسی است.» (ص ۱۸۰ همان کتاب).

همچنان یزدانی میآورد: «ابن خلدون در مقدمه تاریخ خویش در بخش اقلیم سوم مینویسد: در قسمت باختر و خاور بخش هشتم چادرگاه های خلج واقع است که از طوایف ترک اند، این چادرگاه از مغرب به سر زمین سیستان و از جنوب به ناحیه کابل و هند پیوسته است در شمال این چادرگاه کوهستان غور است و مرکز آن غزنه است که به منزله بندر هند بشمار میآید.» (ص ۱۹۱).

در تحقیقات یزدانی که واقعاً دانشمندانه و بیطرفانه نوشته اند در باره عیاران غور چنین معلومات بدست میآید: «غور: طبایع الحیوان مروزی میگویند» یلاق یا ایلاق با خرلج های دیگر از ترکستان به تخارستان آمده اند، در حکایات پیش از اسلام

داستانی از دلاوری به نام «یلاق» در جبال غور ذکر شده است که در زمره امیران و عیاران غور بوده است. تورکان ایلاق زبان فارسی را خوب میدانستند. (ص ۱۹۱)

این نوشته بالا میرساند که گروهی از تورکان غور مخصوصاً از بازماندگان عیار مشهور با اسم یلاق مسمی بوده اند که در قبل از اسلام در آنجا سکونت داشته اند. گمان میرود که نام «عیار» مذکور اصلاً «یلاق» یا «یراق» یراغ و یا «وراق» بوده است که بالاخره آنرا «یلاق» گفته اند ولی کلمات «ایلاق» و «ییلاق» بمعنی مقابل قشلاق است که در تابستان آنجا قشلاقیان خرگاه میزنند، «ایلاق» مطابق تلفظ تاجیکی است که از «ییلاق» گرفته شده است.

همچنین متذکر باید شد که عنوانی را در کتاب مذکور یافتیم بنام «رواج نامهای تورکی در غور»، که واقعاً جالب و مهم بود زیرا داشتن نامهای تورکی خود دلیل و برهان قوی را بر تورکی بودن آندیار مخصوصاً در سابقه آن کوهساران وانمود میسازد. سپس به عنوان دیگر بر خوردم بنام «لباس اهالی غور» و چون در کتاب «حدود العالم» جهت مقایسه رجوع نمودم، موضوع را به حق یافتیم و احسنت برای آن دانشمندان یزدانی مینویسد: «از آنجاییکه هزاره ها تا قرن هفتم هجری تحت نام واحدی درنیامده بودند و کلمه هزاره بر همه ساکنین غور قدیم علم نشده بود، مورخین جغرافیه نگاران آنان را بنامهای ترک، تاتار، ترکمن، زاولی، بربری، خلج، خلخ، قرلوق، چگل، لاجین و یا بنام های قبایل فرعی شان یاد کرده اند، اوصافی را که برای این قبایل ذکر نموده اند، مو به مو به هزاره های امروزی تطبیق میکنند.»

(ص ۱۷۸) و بقرار گفته دانشمند آقای یزدانی که مؤرخین ساکنین قدیم غور را تورک گفته اند البته آنها به تورکی میمانند و در حدود شاید یکهزار و پنجمصد سال پیش به تورکی صحبت میکردند ولی متوجه باید بود که مردم غوربیش از صد سال

هم نمیشود که بفارسی سخن میگویند و یکهزار و پنجمصد سال بسیار وقت زیاد و شاید یکصد و پنجاه سال باشد و نه یکهزار و پنجمصد سال که معمرین درین باره حکایت دارند.

در قسمت غلجائی های غور تبصره ها بمیان آمد و همین غوری ها از همان نسل اند و شاه حسین غوری که از شهزادگان غور بود در حقیقت از روی افسانه گونه ابراهیم زایی جدا علی غلجایی ها می باشد در قسمت شاهان غوری در فصل تورک ها شرح خواهد شد.

قابل یادآوری می باشد که بعد از به شهرت رسیدن سیاه موی و جلالی قریه «تورد بلاق» غور شهره آفاق یافت، «تورد بلاق» غور و «بیش بلیق مشرقی» در «توره بوری» که همه کلمات تورکی می باشند نشان دهنده قدامت زیست تورکان است. توره بوری اصلاً بمعنی گرگ دلیر آمده است و چون تورکان معمولاً حرف «ی» را بشکل «های غیر ملفوظه» تلفظ می نمایند و در حقیقت شکل اصلی «توره بوری» می باشد.

حدود اربعه غورستان همان حدود اربعه تورکان هزارستان، غرجستان و یا زابلستان میباشد گویا از دره غوربند آغاز، سر زمین کابلستان، غزنی، زابلستان، تگین آباد یا گوشه های از قندهار، ارزگان، غور، بامیان، یکاولنگ، بهسود، جاغوری، جغتو، گوشه یی از وردکستان و لوگر، کیله گی، دهنه غوری، دره کیان، صیغان و کهمرد، دره شکاری، دره صوف، گوشه های سمنگان، گوشه های سرپل و غیره میباشد. و طوریکه در جای دیگر این مقاله آمد که در سرتاسر کشور ازین نژاد موجود میباشد که ذکر مجملی از آنها بمیان آمده است.

از روی دلیل و سند دیگر تورک بودن غوری، چنین مفاد بدست میآید که میگویند: «منابع چینی تخارستان کوچک را ایالت خرلج خوانده است.» (الهیاطله جبل من الناس کانت لهم شوکته وکان لهم بلاد طخیرستان و اتراک خرلج و خنیجینه من بقایاهم) قبال دیگریکه در زمره هیاطله بشمار میآیند عبارت اند از: کیمجی، غور، خلج، «ایلاق» قون، یماک ارغو و یغنی نیرومند ترین این اقوام همان قبیله خرلج بوده است. (ص ۱۹۰ پژوهشی.....).

در گفتار بالا به صراحت آمده که «غور» یکی از اقوام تورک و از شاخه غلجایی ها است که در سطور بالا نیز قابل یا آوریست که حبیبی سعی بی نتیجه کرده اند که غوری ها را پشتون ثابت نمایند در حالیکه نه تنها شواهد و اسناد تاریخی به تورک بودن آنها وجود دارد، بلکه اهالی و مردم غور هنوز هم خود را از نژاد تورک میدانند. همچنان یکی از شخصیت های ایران بنام مهدی روشنضمیر کوشش نهایی نموده است که غوری ها را از نژاد آریین و باز ایرانی بسازد ولی از آنجاییکه حقیقت چیز دیگر است لذا آن زحمات نتیجه مثبت نمیدهد زیرا محققین و جستجوگران در یافته اند که جمله غوریان از نژاد تورک میباشند.

چنانچه که مکرراً گفته آمد که در هندوستان فلم هنری را بنام «سلطان رضیه» از روی اسناد موثق و شواهد معتبر تاریخ تهیه داشته اند که در متن فلم مشاهده میشود که سلطان رضیه علاقمند به یکی از مشاورین و حاجبان خاص در بارش میشود ولی دریاریان به آن توافق نمی نمایند و میگویند که چون ما همه تورک بن تورک و ابن تورک میباشیم، شایسته نیست که سلطان رضیه با کسی دیگری غیر از تورک ازدواج نماید. از آنست که آن شخص را تورکان غوری بقتل میرساند.

ما در نوشته ها میآوریم که بهترین بیوگرافی همان است که خود شخص در باره خودش بنویسد و نیز مصرعی دارم که از قدیم مروج بوده که گویند:

ای برادر هیچکس بهتر ز تو شناسدت
ز آنچه هستی یکسر و مو خویش را افزون منه

غوری ها خودشان که خود بهتر از دیگران میشناسند، فریاد بر میدارند که ما تورکیم و نامهایشان بنامهای عربی و تورکی بمشاهده میرسید ولی بعضی ها بروی تعصب میکوشند که حقیقت را دگرگون جلوه بدهند. ولی در نتایج هر آنچه که در باره غوری ها گفته آمد که از بقایای کوشان و یفتل میباشند درست میباشد که دلایل زیاد درین رساله آورده شد.

مغولان تورک شده

تحت عنوان بالا، مغول های تورک شده مطالعه میگردد، زیرا که در آغاز از فرزند نوح نبی بنام یافث تورک تولد میشود و از تورک دو فرزند در یک بطن بنامهای تاتار و مغول به دنیا میآیند که به این محاسبه از تورک، مغول زاده شده است این ها البته افسانه بیش نیستند پیشتر گفتیم که تورکان و مغولان از نژاد آلتای هستند در نژاد آلتای چهار قوم عمده شامل می شود تورک و تونکوز و منگول (مغول) و منچورنه تورک شاخه ها از مغول است و نه هم مغول ها شاخه تورک، تورک و مغول با همدیگر بنی اعمام هستند هر دو ریشه آلتاییک دارند.

اما درین بحث می‌خواهیم توضیح نمائیم که در افغانستان عموماً مغولها تحلیل گردیده اند، یکی از مشکلات عمده در خصوص مغولها اینست که در افغانستان در باره شان تحقیقات علمی صورت نگرفته است.

اینکه مغولها در دنیا و بداخل مغولستان اصلیت خود را چطور حفظ کرده اند و یا نکرده اند، ولادیمیر تسف در کتاب «نظام اجتماعی مغول» چنین می‌آورد: «با این مطالعه متوجه میشویم که خلخ ها قبیله بزرگ مغولی که اکثریت جمعیت مغولستان را تشکیل میدهند و همچنین مغول هایی که در مغولستان جنوبی ساکن اند، تمام خصوصیات رژیم عشیره خود را از دست داده اند، و تنها پاره یی از خاطرات زنده گی خانواده گی و روابط طائفه یی را حفظ کرده اند ولی ملاحظه میشود که از طریق ازدواج با قبایل دیگر و توسط خویشاوندی به هم پیوسته اند، بدنبال انقلاب مغولها و حوادثی که در سالهای قبل از (۱۹۳۴ میلادی) در مغولستان شمالی بوجود آمد، اشرافیت موروثی در جمهوریت مغولستان بسرعت از بین رفت». (صفحه نهم نظام اجتماعی مغول).

همچنان دانشمند مذکور علاوه میدارد که «ابتدا از نقطه نظر نژاد، مغولها در اغلب حکومت های جدیدی که بعداًز منهدم شدن امپراطوری مغول تشکیل شده بود از بین رفتند ولی بعد ها در بین ملل ترکی که بر سر کار آمده بودند مانند قزاقها و اوزبیکها داخل شدند ولی در مشرق در کوه ها و استپهای مغولستان و جو نگاری با دنبال کردن (تاریخ شور انگیز) خود بزندگی ادامه میدهند». (صفحه نهم همان کتاب). پس بگفته بالا باید مغولهاییکه در ممالک خارج از مغولستان حیات بسر میبرند همه هضم شده باشند، مثلیکه تیموریان تورک نژاد هند یا اولاده های بابر شاه در هند منحل گردیدند.

در تمام قلمرو چنگیز خان و اخلاف او اگر تعمق شود، مغولها عموماً با اطرافیان نزدیک، بعد از چند نسل تغییرات زیاد بالایشان آمده است.

در افغانستان در بسیاری ولایات مغول نژادان زیاد اند اکثراً که همسایه های تورکان اوزبیک بودند و زبان مغولی خود را رها و بزبان تورکی اوزبیکی عادت گرفتند تا مکالمات روز مره خود را انجام دهند. ما در بدخشان مردمان زیادی را بنام «چونگ ها» داریم که اصل شان مغول است ولی بزبان محاوروی تورکی اوزبیکی حرف میزنند. مثلاً در هرات اقوامی را سراغ داریم که خود را چغتایی میگویند ولی زبان شان کاملاً به دری هراتی مبدل شده است و چغتایی فرزند چنگیز خان میباشد. در غوروات چندین دهکده مغول وجود دارد و مردمان این دهکده ها تا هنوز بزبان مغولی صحبت می نمایند دانشمند گرامی پوهاند همام در زمینه پژوهش دقیق و عمیق و ارزنده نموده اند برای معلومات بیشتر به مقاله ایشان در مجله ملیت های برادر در سالهای ۱۳۶۸ مراجعه گردد.

صد سالی را که مغولها در جهان حکمرانی نمودند، در جهان اسلام بعد از یکی دو نسل جمله مسلمان شدند و بمانند تورکان دیگر علاقمند به انکشاف دین شدند، شیانی خان و عبدالله خان و نیز در ساحه بلخ و شهرهای دیگر افغانستان مثلی قندوز و خان آباد وغیره، مغولها حکم راندند و بعد ها بمانند همان مردم شدند. هم اکنون در میان تورکان هزاره مغولهای زیاد وجود دارند که همه مسلمان و عادات تورکان هزاره را به خود گرفته اند.

در میان مغولها طوایف زیاد میباشند و نامها و سیستم قبایلی شان به تورک ها قرابت و مشابهت های زیاد دارد، چونکه در ریشه همه یک اند.

بهر حال فعلاً در افغانستان به نسبت اینکه مغولها منحل گردیدند، بصورت واضح نمیتوان بدقت احصائیه گرفت، در میان تورکان هزاره، مغولهای زیادی هضم گردیده و یکتعدادی که زبان و مذهب تورکی هزاره را بخود گرفتند، بآنها خودها را از نسل مغول میدانند.

در بعضی متون قبایل جاجی و منگل را از ریشه مغول می‌شمارند، طوریکه جاجی را از نسل جوجی خان و قبیله منگل را از بقایای مینگ ها یا منگول ها که هر دو قبیله در حال حاضر در قطار اقوام عمده و مهم مغول به حساب می‌آیند، اما گروه های جاجی و منگل در افغانستان بشکل کامل خودها را پشتون دانسته، توجه به هیچ ملیت دیگر و اسلاف ندارند، و شاید هم احتمال فوق اشتباه بوده باشد، گفته بالا فقط یک نظر و در حقیقت نظر محققین و نه از این نگارنده است.

در کتاب نظام اجتماعی مغول آمده است «مینگ ها و یوان ها طوائف دیگر مغول میباشد».

در میان تورکان افغانستان، بطور مثال در یک قریه بدخشان در مرکز خاش و قشلاق شاران چندین فامیل را بنام «چوگل» یاد مینمایند، این کلمه را حاج کاظم یزدانی بشکل سه حرفی بدون «واو» نوشته و در حقیقت هر دو یکی می باشد و معلوم است که این طائفه از مغولان تورک شده میباشد.

چگل: یکی از اقوام قدیم هزاره قوم «چگل» است که امروز تعدادی از آنها در ناوه، میش و کلا در غرب هزاره جات زنده گی میکنند، اقوام چگل در گذشته بسیار معروف بودند، مرکز اصلی آنها در تورکستان بود، اما تعداد قابل توجهی از آنان در نواحی شمال قندهار زنده گی میکردند... در شعر منوچهری دامغانی کاملاً آشکار است که منظور او چگل های قندهاری است:

بی دلگان جان و روان باختند

با ترکان چگل و قندهاری

«منوچهری» (ص ۱۸۰ پژوهشی).

در حدود العالم در قسمت چگل چنین مطلب را بدست میآوریم: «اصل چگل از خلخ است با جمعیت بسیار از شرق و جنوب به حدود خلخ و از غرب به حدود وغش و از شمال به ناحیت خیر خیز (قرقیز) متصل است و مردمان آن به زیبایی مشهور میباشد». (ص ۵۲ حدود العالم).

در بالا کلمه «قرقیز» آورده شده که اصل آن «قرغ قیز» میباشد و ترجمه معروف تورکی آن به معنی «چهل دختران» است. سخنور می گوید:

من ندانم که از جنس پری یا ملکی

حسن بی مثل تو در خلخ فرخار نبود

قلق ها یا قرلوق و به ویژه چگل ها در بین طوایف تورکان در حسن و زیبایی خود

کم نظیر می باشند.

www.enayatshahrani.com

تورکان فرملی

یکی از دانشی مردان افغانستان که نامشان پروفیسور محمد محسن فرملی میباشد و در عالم هجرت به شهر پشاور وفات یافتند، کتابی را بنام «فرملیان» نگاشته است. آن استاد ارواح شاد که سالها استاد این نگارنده بود، مرد دانشمند، نجیب و در راه نویسنده گی پر تلاش بودند. این استاد از صنف هفتم مکتب تا دوران دانشگاه استاد علوم اجتماعی من بودند و معلومات شان خیلی وسیع و در ضمن آن همه صفات، در

مقابل مناقشات بسیار صابر و خود را عادی نشان میدادند، بود و یاش آنها در اطراف شهر کابل و باری هم و کیل شورای مردم چهاردهی کابل انتخاب شدند. بعد از غور و تحقیق در کتاب آن شاد روان دریافتم که آخرین سعی خود را به خرچ دادند تا فرملی ها را از قوم پشتون و سپس آریایی ثابت سازند.

یکی از روش های این نگارنده در تحقیق اینست که علاقه ندارم تا از طریق گزافه و جعل یک مردم را به یک مردم دیگر متعلق بسازم زیرا خویترین راه، راه حقیقت است، هر کس به هر کسیکه تعلق واقعی دارد، همان درست است، اما باید دانست که همه بشر و از یک ذات میباشند خصوصاً که درین عصر ما ازدواج ها، قرابت ها و صدها تاثیر دیگر باعث آن شده که نسل ها با هم مخلوط شوند. از آن سبب در خصوص ریشه ها درین تحقیق حرفی را که به میان میآوریم تنها بخاطر علم و معلومات میباشد و نه تفرق و تفوق جویی استاد روان شاد محسن فرملی کلمه «فرملی» را به این اشکال آورده اند: پرملیان، فرمل، پرمل، پرمول، پرقل، پارمل، مرمل، پرملی، فرملی، برملم و فرمولی.

کلمات بالا بزودی میرسانند که اکثر از یک ریشه میباشند، استاد عبدالشکور رشاد به شکل «پرملی»، استاد جاوید به قسم «پرملیان» و دیگران نیز زیاده پرملی و پرملیان نوشته اند.

یک- پرقل، شکل پشتو ندارد و پرقل که ترکیب تورکی و تاجیکی است شاید به پشتو ربطی نداشته باشد. دو- برملم، این کلمه به «برمک» نزدیکی دارد و شاید برمک و برملم دو کلمه باشند که اگر یک نباشند شاید به شکل ردیف و یا دو سلسله خاندان باشند که پهلوی هم زیسته باشند چون برمکیان بلخ شهره جهانی دارند شاید برملم هم از لغاتی آمده باشد که در بلخ الحسنات معمول بوده است.

سه - مرمِل، شاید از کلمه «مارمل» گرفته شده باشد و آن جایی است در بلخ بامی، گروهی ازین منطقه از نژاد عرب میباشد.

در کتاب پرمیلیان به بعضی کلمات دیگر روبرو میشویم «توچی»، «سول - اوغ و فرمل».

کلمه توچی را استاد فرملی چنین معرفی میدارد: «به حوزه توچی داخل میشود، توچی شاخه راست کرم است و بنو روی آن واقع شده است. در قسمت علیایی وادی توچی اولین منزلی که روی جاده واقع شده، ارغون است. و آن مرکز ناحیه پرمول....». (ص ۲۰ پرمیلیان)

توچی و توشی دو کلمه ترکی می باشد، که به یک معنی آمده است، «توش» به واو مجهول و شین معجمه به معنی سینه از لغات ترکی و در برهان به معنی قوت و توانایی و جسم و بدن». (غیاث اللغات).

پس به قرار فرموده صاحب کتاب برهان قاطع کوچ معنی بالا را ادا می نماید که باید کوچ، توش و توچ یک ریشه داشته باشند.

کلمه ارغون ترکی هزارگی می باشد، که به شکل ارغن هم استعمال می شود، و ارغون رهبریت ترکان هزاره را در دوران تیموریان به دست داشت.

میر محمد صدیق فرهنگ می نویسد: «در کابل و قندهار سلسله دیگری حکمرانی می کرد، که مؤسس آن ذوالنون بیک ارغون از بقایای ایلخانان بود». (ص ۱۹ افغانستان...) باید یاد آور شد که ارغون از طوایف عمده تورکان هست که امروز در ارگو بدخشان و قطغن و تورکستان و ماوراءالنهر بود و باش دارند و ذونون ارغون هزاره نیست و از امرای سلطان حسین بایقرا بود در جنگ با شیبانیان کشته شد و او را لقب هژیر الله داده بودند شخص ساده لوحی بود.

از اینکه در کتاب حدود العالم کلمات و یا محلات سول، اوغ و فرمل کنار هم آمده اند، خیلی دلچسب هست. و یافتن ریشه های بالا هم کار اسانی نیست. اگر ما اوغ را به فتح اول و سکون دوم و سوم تلفظ نمائیم، شکلی از اشکال اوغان یا افغان باشد، و اگر آن را به ضم اول بخوانیم، یکی از اشکال اتوغ مغولی که معنی گروه و قطعه را می دهد. وجه تسمیه فرمول تا جایی که می بینیم خیلی مشکل است، و می تواند به هر زبان هر نوع توجیه گردد.

بنا بر گفته فرمولی که حاجی زرداد خان در کتاب خود، صولت افغانی می نویسد، «مردم پرملی به اسم پرمل که در توابع غزنی نام محلی است، منصوب می باشد. که در علاقه پر مل سکنی دارد، پرملی خوانده می شود». (ص ۲۱ پرملیان) و نیز علاوه می دارد «دایرة المعارف اسلامی، در زمینه شرحی دارد، فرمل یک منطقه کوهستانی در افغانستان است که به غرب کابل واقع بوده، و باشندگان آن اصلاً تاجیک معروف به فرملی می باشند». (ص ۲۲ پرملیان)

ایضاً «علاقه پرمل نزدیک سرزمین کاکر واقع است، بنا بر آن بعضی خانواده های کاکر که در این منطقه سکونت دارند، آنان نیز به نام فرملی شهرت یافته اند». (ص ۲۳) و ضمناً از زبان سید بهادر شاه می گوید پرملیان باشندگان پرمل می باشند.

پس از گفتار بالا چنین مفهوم به دست می آید که این توجیه معنی قوم و نژاد را نمی رساند، بلکه می گوید، کسانی که در آن محل که بنام پرملیان است، باشندگان آن را پرمل می گویند، مثل که ما بگوئیم، کسانی که در بلخ حیات بسر می برند، آنها بلخی می باشند. این قضیه درست است ولی نمی توانند خالص به قومی نسبت داده شود.

مثلاً در بلخ شاید تاجیک، ترک، بلوچ، احتمالاً پشتون زندگی نمایند و یا اینکه آنها در همسایگی کاکر حیات به سر ببرند، معنی این را ندارد که آنها پشتون می باشند. یا اینکه کاکرها را که پرمل می گویند، معنی آن را ندارد، که آنها فرمل و از نژاد دیگر باشند، و فرمل در تواریخ ولایت نیز ذکر شود. در تقسیمات اقوام پشتون کالر و صافی و فورمولی پیدا نمی شوند و معلوم که به اقوام دیگر می پیوندند.

محسن فرملی به تایید گفته بالا چنین می آورد: «از آخرین تحلیل و بررسی پیرامون کلمات پرمل و فرمل و برمل می توان به این نتیجه رسید که میان این کلمات قرابت های لفظی و هم معنایی موجود است، و همه آن معرف یک موضوع و یک محل معین جغرافیایی پرمل بوده است، که قبیله فرملی در آن زیست می کردند. و اکنون از آن جمع کلمات فرمل، یا پرمل و برمل به جا مانده است». (ص ۲۳ پرملیان)

در کتاب تواریخ خورشید جهان تالیف یک محقق پشتون به نام ابراهیم زایی نسب قوم و یا طایفه فرملی این طور می خوانیم: «اقوام فرملی ختایی: بدانکه قوم فرملی در اصل از طایفه افاغنه نیست، بلکه این قوم طایفه ای است قدیم، ساکنان موضع فرمل و فرمل نام رودی است که واقع در حدود غزنی است. هر که بر آن رود سکونت داشته و آب نوش آن رود بوده، او را فرملی می گفتند، و اجداد این طایفه به دست شیخ محمد روحانی مسلمان شده اند، و شیخ محمد در سلسله افاغنه شیخ بسیار بزرگ است، و اسلاف این طایفه مدتی در خدمت آن ولی بزرگوار گذرانیده از متولیان خاص وی محسوب گردیده، خود را افغان گفته اند. اما در حقیقت و اصل افغان نیستند. اما قوم ختایی پس ایشان را نیز مردم افغانی می گویند، ولی در حقیقت از نسل افغان نیستند، و به سبب مواصلت و بود و باش در تمان افاغنه به افغان مشهور

شده اند. و این ختایی به تاملات فوقانی است، و ایشان می گویند که اجداد ما، از ختن آمده اند، بدان سبب موسوم به ختایی شده ایم». (ص ۱۵۰ تواریخ...)

شاد روان استاد محسنی در سراسر کتاب خویش ترکهای بابری «تیموری» را اشتباها مغولی گفته است که درست آن این است، که آنها ترک خالص می باشند، و ترکان اصیل سمرقندی اند، از گفته های بالا نتایج ذیل را به دست می آوریم.

اول: آنچه که در کتاب فرملیان در باره فرملی ها آورده اند، زیاده تعمق شان در باره ارض، موقعیت، و موضع جغرافیای می باشد، که به نژاد و قوم وابستگی ندارد، پس از اینکه فرملیان را اگر پشتون بگویند، و از افاغنه بدانند، دلیل شان در نهایت درجه ضعیف است، و خاک نمی تواند مربوط به نسل و نسب باشد. همین اکنون گردیز را ما مرکز عمده پشتون نشین می دانیم، ولی در گذشته مردم می گویند که یک شهر تاجیک نشین بوده است.

دوم: در نوشته های اسلامی در سطور بالا گفته شد، که فرملی ها اصلا تاجیک می باشند و البته دلایل خواهند داشت، مگر دلایل ارائه نشده است.

سوم: یکی از دلایل عمده غیر پشتون بودن فرملیان را ابراهیم زایی نیک تحلیل کرده و می گوید که فرملیان توسط شیخ روحانی پشتون تبار مسلمان شده اند و آنها بنا بر این دلایل معتقد به شیخ موصوف شده اند و اهسته اهسته به زبان پشتو آشنایی حاصل نموده و خود را به شیخ نسبت داده پشتون معرفی کرده اند.

چهارم: در قسمت فصل ترکان هزاره، لفاظی های زیادی به خرج داده شد، و از ختایی بودن آنها در کتاب تواریخ خورشید جهان، چنین استنباط می نمائیم که

فرمیلیان از نسل ترکان ختایی و شاید قبل از میلاد از ختن با بنی اعمام شان کوشانی و یفتلی توکیوها آمده باشند. طوریکه خلجی ها یا غلجایی ها بر اثر تماس خود را پشتون ساخته اند. فرملی ها نیز به همان شکل به پشتونها قرابت پیدا کرده باشند.

پنجم: از فحوای شرح بالا نگارنده می گوید که فرملی ها اصلاً اهل ختن و به دوران هون های سفید و ژوان ژاونها از طریق تخارستان که مرکز اصلی ترکان توکیو یا ترکان آسمانی یا کوک تورکها می باشد، به نواحی افغانستان مرکزی آمده اند. و بعد از پذیرش اسلام خود را به پشتو و پشتون نزدیک ساخته اند.

ششم: پروفسور داکتر احسان انتظار از دانشمندان یکه تاز پوهنتون کابل باری به نگارنده این سطور فرمودند که پدرشان میگفت: «ماه همه فورمولی ها تورک هستیم» و او از پدر خود شینده بود. استاد انتظار علاوه فرمودند که یکی از دانشمندان بنام Joe Arlingaus در تیزس دکتورای خود نوشته است که بعد از تحقیقات زیاد چنین نتیجه گرفته که فورمولی ها تورک های فارسی زبان می باشند که در وقت لودی ها در هند تجارت اسپ میکردند، در آغاز در پکتیکا حیات بسر می بردند، بعداً به لوگر حصه برکی برک رفتند و کلمه «برک» هم معنی فورمولی را میدهد بالاخره در جایهای دیگر خصوصاً در کابل و اطراف آن آمدند.

عرب تورک

یکتعداد قبایلیکه اکنون بزیان تورکی اوزبیکی و یا به لهجه تورکمنی صحبت مینمایند در حقیقت از نگاه ریشه تورک نیستند اما ازینکه زبان، فرهنگ عادات و رسوم این مردم را بخود گرفتند طبعاً تورک شده اند و در تورک بودن آنها اشکالی موجود نیست.

اعراب زمانیکه اسلام را از ایران به افغانستان آوردند به صدها هزار عرب نیز داخل خاک افغانستان گردیدند. اگر بدقت غور شود با آنکه دین مبین اسلام راه راست را بمردم افغانستان نشان داد ولی آمدن آنها شکل دعوت را نداشت و بصورت مهاجمین آمده بودند.

گرچه مدت ها افغانستان بعد از سکندر و محدودی بوقت فارسیان، بزیر دست شان قرار داشت، اما باری یفتلیان ایرانیان را شکست قطعی دادند ابو مسلم خراسانی چنان شهامت و همت بخرچ داد که جهان عرب در لرزه افتاد. همچنان سلطان محمود غزنوی به قدرت خارق العاده خود میتوانست بی گمان خلافت اسلامی را در قبضه خود آورد ولی متصرفات خویش را تا بغداد رسانید و پس از آن به همان شکل گذاشته شد تا زمان سلطان مسعود، و ایران بدوره غزنویان بزیر دست سلطانهای افغانستان قرار داشت. در زمان تیموریان افغانستان نیز ساحات زیاد خاک فعلیه ایران مربوط خاک افغانستان بود.

بهر صورت زمانیکه مردم افغانستان بعد از جنگ ها و مدافعات زیاد اسلام را پذیرفتند، از بهترین مسلمانان جهان بشمار آمدند و همچنان رسم الخط عربی را

گرفتند و علوم عربی را از طریق زبان و ادب عربی آموختند. در زمانهای یعقوب لیث صفاری و بعد ها بدوره سلطنت غزنویان به عربی بسنده نشدند بلکه به هر دو زبان (فارسی و عربی) در مکاتیب استفاده کردند.

بعد از آمدن اعراب و یا اسلام بصورت قطعی آئین ها و بسیاری از رسوم مردم افغانستان شکل اسلامی و نیمه عربی را گرفت.

زبان فارسی چنان تحت تأثیر لغت عرب قرار گرفت که بیگمان میتوان گفت که بیش از سی در صد آن عربی گردید، تا جاییکه اصلاً ما بعضی کلمات را نداشتیم و راساً آن کلمات را بر لغات فارس پیوند دادیم گرامر فارسی را بروش عربی گردانیدیم و حتی از ساختن هیکل ها و تصویر جاندار ها اباء ورزیدیم و در میان ما دانشمند ترین و عالم ترین ما کسانی بشمار میرفتند که کتاب خویش را بزبان عربی مینوشتند و بنگرید نوشته های فلاسفه ما را بنامهای البیرونی، فارابی، ابن سینا و غیره که آثار عمده شان به لغت عربی میباشد. بالاخره زمانی فرا رسید که پناه گاه سادات کرام افغانستان گشت که متأسفانه هر کدام که به این خاک پناه میآوردند، دشمن هایشان آنها را تعقیب و به شهادت میرسانیدند، امام یحیی و امام رضای غریب از همان جمله اند.

اگر چه گفته شد که ما مردم فرهنگ خود را به فرهنگ عربی مبدل ساختیم و البته رواجها و عنعنات خود را چون تجلیل نوروز و غیره در کنار اعیاد مذهبی نگاهداری نمودیم که غنیمت بزرگ بود.

مردم افغانستان هم روز هایی را بیاد دارند که برمکیان بلخی شان سالها وزارت دربار های خلافت را بوجه احسن انجام میدادند و کاردانی های آنها شهره آفاق بود.

بعد از اینکه اعراب دین مقدس اسلام را در افغانستان ترویج دادند، بغداد مرکز بسیار خوب اسلامی بود و عالم عرب آهسته آهسته از فعالیت های بسیار خوب دینی ماندند و موضوع را گذاشتند به عجمی ها که همه غیر عرب باشند.

در وقت رحلت حضرت سید المرسلین بیش از یکصد و چند هزار مسلمان در جهان وجود نداشت البته بعد از رحلت آنحضرت^(ص) انکشاف دادن دین و وسعت اداره اسلام بزرگ شد اما فقط یکنفر از غازیان اسلام محمود غزنوی که یک تورک افغانستانی بود، بیش از پنجصد ملیون نفوس نیم قاره هند را مسلمان ساخت، منظور ما از پنجصد ملیون در آن زمان نمیباشد، بلکه محصول غزا های وی در حال حاضر میباشد.

در کنار این همه وسعت اسلام در نیم قاره دنیا یک فرشته آسمانی از جمله تورکان بخارا بنام امام بخاری^(ح) از آسیای مرکزی یا تورکستان کبیر سر بر آورد و صیحیح بخاری را که بعد از کلام الله مجید دومین کتاب است جمع و به جامعه اسلام تقدیم کرد.

ابو منصور ماتریدی، شیوه و اصول تمرین اسلام را به ما تعلیم داد و او از تورکان تورکستان بود. به همان دلایل است که حضرت خاتم الشعرا مولانا عبدالرحمن جامی می گوید.

سکه که در یثرب و بطحا زدند

نوبت ثانی به بخارا زدند

بعد از سقوط خلافت اسلامی از طرف مغول ها، بالاخره باز خلافت اسلامی بدست سلطان عثمان غازی افتاد که اولاده او دست کم بیش از شش صد سال در مرکز اسلامی استانبول مقام خلافت را بدست داشتند.

اگر خوب دقت و محاسبه صادقانه و اسلامی نمائیم، اعراب دین مبین اسلام را آغازیدند ولی تورک ها صد ها مرتبه به ارتقای آن کامیاب بودند و کمر اسلام را بخوبی بسته و از آن حراست کردند.

سه قسم اعراب در افغانستان

اول- اعرابیکه از اولاده پیغمبر اسلام^(ص) توسط آنحضرت بی بی فاطمة الزهراء ظهور کردند که ما آنها را سادات کرام میگوئیم. نشانه اعلی این سادات اعراب آنست که فامیل هایشان از خود شجره داشته میباشند و طبقه مردینه پیش نام اصلی شان کلمه «سید» را علاوه مینمایند و این رواج در میان اعراب نیست و آنها سید را به معنی آقا استعمال مینمایند، در تورکستان افغانستان و تورکستان جنوبی و شرقی علاوه ازینکه سادات کرام را «سید» خطاب میکنند، کلمه «ایشان» را نیز بکار میرند که عیناً معنی «سید» را میدهد و این کلمه از زبان اکثریت مردم تورکی زبان شنیده میشود.

دوم- اولاده خلفای راشدین را بنامهای «خواجه» و میر خطاب مینمایند، عموماً در آغاز و یا اول اسم اصلی کلمات مذکور بمانند «سید» و ایشان آورده میشوند علاوه باید متذکر شد که بعضی اوقات نامها بشکل دیگر مبدل میگرددند، نام میر و خواجه را در اول نام خود نمیآوردند و مجددی را بشکل نام فامیلی اختیار نموده اند.

مجددی که ایشان را مردم حضرت صاحب ها گویند از اولاده خلیفه دوم اسلام حضرت عمر فاروق^(رض) می باشند و حضرت عارف زبانی مجددی الف ثانی از همین طایفه می باشند که در طریقه شریفه نقشبندیه خدمات ارزنده نموده اند.

مجددی ها از طریق هرات به کابل و هند تشریف بردند. مجددی ها در افغانستان مشهور اند و یک تعداد شان در حرکات حکومت ها و سیاست رول عمده داشته اند، اکثر مریدان مجددی ها پشتون ها می باشند. جناب دکتور شعیب مجددی کتابی را در باره شجره مجددی ها بچاپ رسانیده است.

همچنان قابل یاد آوری می باشد که یک تعداد از اولاده شیخ عبدالقادر گیلانی مشهور به پیر پیران با غوث الاعظم بنامهای پیران و یا نقیبان در افغانستان تشریف آورده اند که اکثر مریدان شان در دو طرف سرحد وجود دارند که اکثر پشتونها می باشند.

سوم- اعرابیکه در جمله لشکر، کاردار، اداره چی و عالم به افغانستان آمدند و همانطوریکه فریضه هضم شدن در جهان معمول است به افغانستان ماندند و منحل شدند.

بیادام میآید که پروفیسور داکتر عبدالستار سیرت رساله یی را بنام «لغات عربی بزبان عامیانه بلخ» نوشتند، چون بلخ بامی از شهرت جهانی برخوردار بود، عرب ها هم از ممالک عربی آمدند و در آنجا سکونت اختیار کردند که تا کنون آثار عربیت اعراب آن وقت مشهور است، وقتیکه ما درینجا عرب میگوئیم، عبارت از اعرابی میباشد که از ممالک و یا متصرفات آن وقت یا صدر اسلام هستند و تنها از عربستان سعودی فعلیه نیستند. اعراب که به افغانستان در زمان امویان و عباسیان آمده اند بیشتر از شام عراق و یمن آمده اند.

اعرابیکه فعلاً در افغانستان وجود دارند، در میان همه اقوام افغانستان تشریف دارند، عرب پشتون، عرب تاجیک، عرب تورک هزاره، عرب تورک، عرب بلوچ و غیره. پس در نتیجه گفتار بالا به این مقصد میرسیم که عرب های تورک شده در افغانستان زیاد میباشند و تعدادی هویت خود را هنوز تا حدی بسیار قلیل حفظ کرده اند، در خانه، بیرون با اقارب کاملاً بزبان تورکی اوزبیککی سخن میگویند، همچنان اعراب دیگر بزبانهای دیگر داخلی افغانستان بمانند زبان اصلی خود تکلم مینمایند. ناگفته نباید گذاشت که جمعیت های بزرگی اعراب در ممالک آسیای مرکزی نسبت به افغانستان زیاده تر به تحلیل رفتند و بسی از آنها نام عرب بودن را بزبان نمیآورند.

ازینکه ما بکدام تعداد عرب را در میان تورکهای افغانستان بشمول تورکهای هزاره داریم امکان احصائیه آن بزودی میسر نمیشود، چونکه در کل افغانستان تاکنون یک احصائیه درست بدست نیامده است.

در ولایت وردک و میدان، مردم به سه قبیله منقسم شده اند، پشتون ها، عرب پشتون و تورک هزاره درینجا یک موضوع بسیار مهم باید ذکر گردد که، وقتیکه عرب را درین ولایت نام میریم یمانند شهر ها و مناطق دیگر تعداد نفوس شان کم نیست، بلکه یک اکثریت قابل ملاحظه بوده و شاید یک بر سوم نفوس ولایت مذکور را تشکیل بدهند، عقیده بر آنست که همه شان از اولاده های سید احمد گیسو دراز میباشند.

تبصره بی را که این نگارنده به اعراب تقدیم مینمایم این است که اولاً داشتن شجره و دوام آن به هر نفر از سادات و دیگران میسر نمیشود و نشده است و دیگر اینکه از آمدن آنها یکهزار و چهار صد سال میگذرد و از آن تاریخ تا ایندم نه تنها هضم و منحل شده اند بلکه بعداًز یک نسل یا دو نسل که تورک شده اند یقین است بعداًز هزار و چند سال تورک تر از تورکان دیگر شده اند و بدین طریق در اقوام دیگر، هزاران بار ازدواج ها صورت گرفته است که اصلاً نمیتوان آنها را مستقیماً به عرب منسوب کرد چون از نسل عرب در تمام ممالک و در میان همه اقوام وجود دارد، اگر آنها اقدام به کدام اتحادیه سیاسی وغیره نمایند، بجای اینکه به نفع جامعه باشد، مشکل بزرگی را بمیان خواهند آورد. خوبترین راه آنست که ایشان به هر یک قومی که قرار دارند با آنها باشند و شده میتواند که آنها زعامت و رهبریت را بدست بگیرند.

قابل یاد آوریست که بزرگترین و خدا پرست ترین عارف و فنا فی الله افغانستان بنام حضرت خواجه عبدالله انصاری هروی از جمله اعراب میباشند که شهکاری هایشان بزبان فارسی تحریر شده است.

فصل ششم

بلوچها، نورستانیها، پراچی ها،

پشه یی ها و هندو ها

کتابی را در باره بلوچها که در ایران به چاپ رسیده دیده ام، در افغانستان در باره این اقوام تحقیق صورت نیافته، این مردم نیز از اقوام محروم افغانستان بوده و تاریخ طولانی دارند، مدتی که در دارالمعلمین کابل به صفت استاد تدریس میکردم در تهیه کمپوز های خواندن های بلوچی استاد غلام محی الدین شبنم غزنوی با همراهی عبدالصیر بلوچ سهم میگرفتم و از آن سبب به زبان مذکور محبت خاص پیدا کردم، نه تنها بعضی کلمات و لغات را می آموختم بلکه تعداد زیاد از ضرب المثل های بلوچی را به همکاری جوانان بلوچ جمع نمودم. ده ها دوست عزیز از قوم بلوچ را این نگارنده میشناسد و افتخار دوستی شان را دارد.

هندو ها در افغانستان قدامت زیاد دارند و درین اواخر یک کتاب در باره هندوهای افغانستان بقلم دانشمند محترم ایشرداس تألیف و به چاپ رسیده است. در باره نورستانی ها چند کتاب تحقیق شده و خارجی ها نیز در باره نورستانی ها کارها کرده اند.

مردمان افغانستان گمان میبردند که مردم نورستان یونانی نژاد میباشند و از بقایای لشکر اسکندر کبیر اند، اما تحقیقات اخیر نشان میدهد که آنها از نگاه چهره به یونانیها ارتباط نمیابند زیرا موهای نورستانی ها زرد و از یونانیها سیاه میباشد. امکان دارد که از لشکر اسکندر باشند ولی نژاد آ شاید به ممالک دورتر اروپایی تعلق داشته باشند.

زبان نورستانی ها در نوشتن رسم الخط عربی بسیار دشوار میباشد، مدتی را که اینجانب مصروف جمعآوری امثال و حکم زبانهای نورستان بودم، به بسیار سختی تعدادی را نوشتم ولی از حوصله خارج بود مردم نورستان با وقار، با وفا و دوست خوب میباشند و افتخار دوستی ده ها نورستانی را دارم.

زبان و قوم پراچی در ارتفاعات و دره های سالنگ امکان پیدا شدن دارند، ولی مردم پشه یی و اورموری هنوز در گوشه های از ولایات لغمان ننگرهار و پروان به پشه یی صحبت مینمایند و اور موری هم در آنجا گفته میشود میگویند که این زبانها به پشتو قرابت دارند.

در باره این دو قوم معلومات کافی ندارم، مدت ها پیش نبی کهزاد مقاله مختصری در باره مردم پراچی در هفته نامه امید نوشته و به چاپ رسانیده بود.

در باره مردم شمالی و ساحات پروان و کاپیسا تحقیقات بسیار کم صورت گرفته است. نامهای پروان و کاپیسا که از زمانه های حکومتهای های کوشانی و یفتلی در آن ساحات گذاشته شده است و هنوز کسی نتوانسته وجه تسمیه و معنی آنها را دریابد بسیار آرزومندم که خجسته و شایسته مرد نویسنده خواجه انصار خواجه بشیر احمد انصاری عهده نوشتن کتاب پروانستان را سر دست بگیرند و ببینیم که قسمت را خداوند به کجا میبرد.

محترم داکتر روان فرهادی در یکی از روزها به این نگارنده فرمود که در کوهها و مناطق دور شهر هرات مردمانی اند که بزبان تیلگو صحبت می نمایند، این زبان در ایالت کلکته و در بعضی جایهای دیگر هندوستان تکلم میگردد و این خود میرساند که ارتباط هند و افغانستان بعدی قدامت دارد که تخمین حد و قیاس آن مشکل است.

تورکی شاهان و هندو شان در ساحة کابلستان در تواریخ توضیح گردیده است و تاریخ هند با تاریخ افغانستان چنگ خورده است و تاریخ افغانستان بدون تاریخ هند و هندوها در افغانستان و از هند بدون آوردن تاریخ افغانستان که صدها سال تورکان افغانستان در آن حکم راندند مؤثق نبوده و وضاحت نخواهد شد.

زبانها و اقوام پامیر بدخشان

شغنی ها که به زبان شغنی تکلم مینمایند، تکلم تلفظ آنها به زبان پشتو قرابت زیاد دارد، زبان شغنی آن طرف سرحد بدخشان تحقیق شده ولی ما نتایج آنرا بدست نداریم، در سال (۱۹۹۲ میلادی) اینجانب از مرکز دو شنبه با خاروغ مرکز بدخشان خود مختار تاجیکستان رفتم و دیده میشود که تفاوت سطح زنده گی شغنایی های آنطرف جیحون با شغنی های ما زیاد میباشد. آنها از خطوط موصلاتی، برق و غیره چیز های حیاتی برخوردار بودند.

عموماً مردم شغنان در مذهب اسماعلیه بوده و به زبان دوم خود تاجیکی با مردم بیرون صحبت مینمایند. زمانیکه شغنی ها به تاجیکی صحبت می نمایند فوراً مردم بدخشان میدانند که او شغنی است.

وضع حیاتی شغنانی ها، واخی ها و اشکاشمی ها و زیباکی ها و سنگلیچی ها بحد نهایی خراب و از فقیر ترین مردمان افغانستان میباشند از جانب دیگر از معنویات آنها اگر پرسیده شود، مردم با وقار، راستگار و صاحب اعتماد به نفس میباشند، در تاریخ بدخشان آمده است که یکتعداد شاهان قدیم آنها بمانند شهزاده تورک خماربیگ بقول تاریخ بدخشان و بار تولد به شغنان حکمروایی کرده اند ولی پیش از امارت امیر عبدالرحمن شغنانی ها از خود پادشاهی داشتند و یکتعداد آنها رهبران مذهب اسماعلیه نیز بودند. تاریخ مردم شغنان بسیار قدیم میباشد و آنها شاید تاجیکان سه هزار سال پیش باشند.

دوستان این نگارنده در میان مردم شغنان زیاد میباشد بمردم شغنان زیاد خدمت نموده ام فقط یک کتاب در باره ارواح شاد سید زمان الدین عدیم شغنانی نوشته ام که توسط استاد محمد وزیر اخی کرخی به نوع خط نستعلیق مشاقی گردید و در کانادا به طبع رسید. و چاپ دوم آن توسط دانشمند گرامی و صاحب فضیلت جناب عالیقدر استاد فضل الرحمن فاضل سفیر افغانستان در مصر (قاهره) بچاپ رسیده است.

اشکاشمی ها مردم دیگر اهل بدخشان بوده و دارای مذهب اسماعلیه میباشند. اگر چه زبان اشکاشمی در افغانستان در حال نابودی بوده و زیاد تر به تاجیکی صحبت مینمایند ولی بر عکس در ساحه تاجیکستان در آن باره تحقیقات زیاد صورت گرفته است.

واخی ها نیز از مردمان نجیب بدخشان بمانند اشکاشمی ها و شغنایی ها میباشند که هر چند در باره صفایی و پاکی این قوم ذکر گردد کم است، یگانه ارتباط من به واخی ها با مرحوم انوریگ خان بود که بوقت تجرد، در کار های خانه بکابل مرا یاری میداد و همچنان باید گفت که شادروان محمد اسماعیل پامبری از خاش بدخشان و کیل اولسوالی واخان بود و چون مردم واخان با سیاست چندان کاری ندارند و نداشتند، وی که مرد خوب و مهربان بود او را منحیث وکیل انتخاب کرده بودند. واخی ها عبارت از تاجیکان اصیل سه هزار سال پیش میباشند که اکنون بزبان واخی تکلم مینمایند.

مردمان زیباک و سنگلیچ آنچه را که در باره اوضاع اشکاشمی ها، شغنی ها و واخی ها گفته آمد مشابهت دارند و ضرور نیست شرح و بسط علاحیده داده شود. در آخرین گوشه شمالی بدخشان متصل سرحد تورکستان چین در پامیر های خورد و کلان مردمان تورک قرغز حیات بسر میبرند، مردم قرغز خود را سرداران جوامع و اقوام تورک می شمارند. قرغزها از اقوام بسیار قدیمی تورکان هستند و الفبای ینیسی منسوب به ایشان می باشد که در سده پنجم و ششم میلادی کتبه های از آن از کناره های دریای ینیسی در مغولستان داخلی بدست آمده است. طوریکه در چند بار ذکر گردید مردم قرغیز تاریخ بسیار با شکوه و با عظمت دارند، چنانچه گفته شد که داستان های ماناس قرغیزها بسیار قدیم است و رقیب داستان های هومر می باشد و معلوم است که مدنیت مردم قرغیز بسیار قدیم و پر افتخار بوده است.

تعداد نفوس مردمان سطح مرتفع پامیر که بام دنیا نیز میگویند کم است حاجی رحمانقل خان پامیری که خان بزرگ پامیر افغانستان بود در طول عمر خود از سرحدات افغانستان با پاکستان، چین و تاجیکستان حراست و دفاع مینمود، چند

باری هم بر وی از جانب روسها حملات صورت گرفت ولی با مهارتیکه داشت آنها را خاموش گردانید نگارنده در سال (۱۹۷۳ م) به پامیر یا بام دنیا سفر کرده است. با مداخله روسها در افغانستان گروه زیادی پامیریان عزیز اولاً به پاکستان و بعداً به مملکت تورکیه عثمانی در ولایت وان هجرت نمودند. در اوایل سال ۲۰۰۷ مسیحی این نگارنده به دیدار ایشان در ولایت مذکور تورکیه کامیاب شدم دو هنرمند بزرگ پامیری را بنامهای عبدالمالک رحمانی و محمد اکبر پامیری که حالا به تخلص قوتولو معروف شده اند زیارت نمودم، آنها در کابل با من نگارنده آشنایی های زیادی داشتند و نمایشات هیکل تراشی و نقاشی را چندین بار در سالون های مختلف کابل بر پا داشته بودند.

اکنون هر دو در یکی از کالج های ولایت وان منحیث استادان هنر مصروف کار میباشند.

در باره این دو هنرمند پامیر مقاله ها را در کابل نوشته و به چاپ رسانیده و ضمناً در قسمت طرز حیات و وضع فرهنگی مردم آنجا اشارات کرده ام.

بسال (۱۹۷۳ مسیحی) در یک سیاحت از طریق جرم بدخشان به زیباک اشکاشم، واخان و پامیر سفر نموده و با دوستان و آشنایان دیدار به عمل آورده ام.

چون در خطوط بالا در باره مردمان پامیر گفته آمد که تعداد کثیر آنها تاجیکان قدیم و از اهل آراین میباشند درینجا لازم می افتد تا چند کلمه در باره زبان های آنها بگونه تکرار احسن ذکر نمایم:

بیدغه یا یودغا:

زبانی است که به شغنی قرابت دارد و کسانیکه به این زبان میگویند در دره بیدغه حیات بسر میبرند اینکه این دره بنام اینها مسمی شده است و یا اینکه اینها بنام دره مسمی شده اند. معلومات در دست نیست.

سریکلی یا سریقلی: نیز از زبانهای پامیری و نزدیک به زبان شغنی میباشد. بصورت عموم غلچه کلمه ایست که بزبانهای کوهسار نسبت داده میشود، این زبانها در حقیقت زبانهای مستقل و هر کدام دارای اشعار عامیانه و صاحب دستور خاص و ویژه خود می باشد میباشد، دو زبان یودغا و سریکلی بمانند دو لهجه وجود دارند که در باره شان تحقیقات چندانی صورت نگرفته است.

اصلاً گروه زبانهای پامیر یک دسته ای از زبانهای آریائی شرقی میباشد. این زبانها در پامیر افغانستان و در دو طرف دریای آمو تکلم میگردد. اکنون واخی ها کاملاً بزبان واخی سخن میگویند و زبان شغنی که به هر دو طرف دریای آمو مورد استفاده میباشد که خاروغ در ساحه بدخشان خود مختار به آنطرف جیحون مرکز عمده شغنی گویان قرار دارد. زبانهای منجی و دیگران در بدخشان افغانستان مروج میباشد.

موضوع دیگری که در کنار زبانهای افغانستان یاد آوری گردد اینست که از زمانه های بسیار قدیم در ساحه پامیر و مراکز تخار و ولایت دیگر مخصوصاً کابل و اطراف آن موثر بوده است عبارت از زبان اویغوری میباشد، زیرا کوشانی ها، یفتلیها، تگین شاهان، کابلشاهان، شارهای بامیان وغیره همه بدان زبان تکلم میکردند، خط اورخانی در حقیقت همان خط اویغوری است که در متون قدیم خوانده میشود و تورکستان شرقی که مهد یک تمدن قدیم بود، زیاده تر به شکل یک منبع قرار دارد.

فصل هفتم

سیستان

این نام در میان تاجیکهای خالص بدخشان مخصوصاً بزبان گوراوغلی گویان بشکل سیوستان گفته میشود که شاید معنی در آن نهفته باشد مثلاً سیستانی خواهد بود که در آن سیب های درجه اول پیدا میشود و یا چیز دیگری از نگاه داستانها و بعضاً با روایات سیستان در توران زمین در مقابل ایران زمین قرار داده میشود و اگر روایات بالا قرین حقیقت باشد، توران از ساحه سیستان تا به چین میرسد چنانچه که ما درین مقاله اندک مختصر از شاهان تورک سیستان و نواحی جنوبی و شرقی آن تا تورکستان چین و تورکستان جنوبی حکایات زیاد آوردیم.

راویان گفته اند سیستان در حقیقت شکل تغییر یافته ساکزستان است که اعراب آنرا سجستان تلفظ میکنند و گاهی هم مؤرخین کلمه «سگستان» را میآورند بمعنی سگ فارسی که حیوان باشد نیامده و این کلمه در تورکی معنی دیگر دارد.

کلمه سگستان را بشکل دیگر هم آورده اند که شاید درست تر باشد، یعنی ساکزستان که به اثر سختی تلفظ گاف با زا حرف، زا را در تلفظ حذف کرده اند، در فرهنگ غیاث الغات در باره سگری چنین آمده است: «سگری، صاحب کشف نوشته است که بفتح اول و سکون کاف فارسی و زای معجمه نام کوه رستم و زبانی

از هفت زبان فارسی و در سراج نوشته که سگزی بالکسر و کاف فارسی و زای معجم به معنی سیستان چه سیستان را سگزستان گویند و نوشته اند که تولد رستم در آنجا شده است». با حملات سقه ها (سکها) و آمدن ایشان به جنوب افغانستان و سکنی شدن آن به مناطق سیستان امروزی این مناطق بعد ها بنام ایشان مسمی گردیده است سقه ها (ساکرها) قسمت غربی قلمرو تورکان را حفاظت و حراست می کردند و آنها را مؤرخان تورک بنام سقه ها یعنی حراست کننده یاد کرده اند قسمت شرقی امپراتوری تورکان را یاوچی ها یا یوچی ها حراست می کردند یاوچی ها با چینی ها رویاروی بودند و سقه ها با فارسیان.

باید متذکر شد که در کتاب «تاریخ تورکستان شرقی» نوشته مرحوم محمد امین بغرا و نوشته استاد برهان الدین نامق در خصوص ساکاها چنین میخوانیم: «همینگونه تورکانیکه در تاریخ ایران و هندوستان بنام ساکاز یا ساکز و در تاریخهای یونان به رسم اسکیت یاد میگردند، همین مردمان دیرین (یاقوت یا ساقا) می باشند». (ص ۸۸ تاریخ تورکستان شرقی).

همچنان در آن مأخذ آمده: «ساقاچیان و سکها یا ساکاها تورکانیکه از کناره های دریای آمو و خوارزم تا کناره های بحیره خزر جایگزین شده بودند، نسبت همجواری با ایران و همواره در حال جنگ بودن شان با آنان به نامهای ساقاچی (سرباز) نوبتی ساقچی (محافظ) شهرت یافته بودند». (ص ۸۸ همان اثر)

و نیز: «از واقعه خان تورکان ساکها (ساقچی ها) مرو و سیستان (ص ۹۰ همان) پس دانسته میشود که سیستانیان اکثراً تورک و مربوط به تورکان یاقوت می باشند که اکنون یک کشوری بنام «یاقوتستان» وجود دارد، مثلیکه تورکان شمال افغانستان زیاده تر به تورکان تورکمن و کثیری از آنها به تورکان جنوبی منطقه اوزبیکستان و

تورکان مرکزی افغانستان که اکثراً زبان اصلی تورکی شان را از دست داده اند به تورکان اویغور رابطه دارند.

پس سیستان بزرگ همانطوری که گفته آمد، آخرین منطقه توران که آنطرف اعراب و یک تعداد فارسیان و کردیان قرار دارند و کلمات «ساکز، ساکار، ساقا، ساکها و ساکاهها، سکز و غیره» همه استقاماتی می باشند که در هر دوره مرحله بر سر کلمه تغییرات آمده و بالاخره «سیستان» از آنها باقیمانده است.

افسانه رستم از زبان فردوسی زیاد شنیده شده است ولی اگر رستم در زابلستان آن ملکی که هزاران سال تورکان توکیو (تورکان آسمانی) بسر برده اند، تولد نشده باشد، اینک در خانه بنی اعمام زابلی ها در سگزستان تولد شده است.

سیستان یکی از قدیمی ترین مناطق جهان است تاریخ طولانی دارد و قهرمانها از آن خاک چون صفاری های و غیره سر بر آورده اند.

مناطقیکه باید خاک سیستان بشمار برود زیاد است و اشتباه نیست که بگوئیم سیستانی های ایران و افغانستان اگر یکی باشند یک مرکز مهم و کلچر خاص آنها ورد زبان خواهد بود. ما در تاریخ دو سیستان داریم یکی سیستان عام و دیگری سیستان خاص است در سیستان عام سیستان ایران و افغانستان، شامل می شود در سیستان خاص نواحی نیمروز و فراه کنونی با نواحی قندهار و هلمند شامل می شود که مرکز آن شهر زرنج کنونی مرکز ولایت نیمروز می باشد.

مردمان سیستان همان مردمی می باشند که امیر تیمور جهانگشا وقتیکه منعیث جهانگشای فولادین به سیستان گذر نمود، مردان شان را طوری یافت که هر کدام رستم ثانی و سهراب و افراسیاب میباشند، چون غرور و متانت و وقار آن مردم را دید حیفش آمد که با آنها بجنگد و جهت کنجکاو و معلومات مزید بخانه امیر

بزرگ آنها که مهمان شده بود رفت و عجب اینکه برایشان اعتماد کرد و حقا که آنها رعایت مهمان شانرا کردند و امیر تیمور با آنها صلح و دوستی اعلام داشت، اگر چه شخص امیر تیمور پهلوان رستم مانند افسانوی بود و در جنگ ها بیشتر از عساکرش با دو دست شمشیر میزد ولی او به قوت و بازوی و اندام سیستانیان باور نموده و مطالب بالا در کتاب منم تیمور جهانکشا درج است در باره سیستان با آنکه زیاد نوشته شده است و از یعقوب صفاری و دیگر ها بحث ها شده، مگر تحقیقه لازم است هرگز صورت نگرفته، حدود اربعه، معرفی اقوام، نفوس، تاریخچه حیات مردم، زبان و رسوم و فرهنگ آنها چندان شرحی نشده است.

یگانه کتاب معتبری که در باره سیستان داریم کتاب «تاریخ سیستان» می باشد که در حوالی (۷۲۵-۴۴۵) تألیف شده و نویسنده آن هم بصورت واضح نامش را نیاورده و از نوشته هایش نیز محرر آن را نتوانستند بشناسند.

خوشبختانه آن کتاب مهم و معتبر توسط شادروان ملک الشعراء بهار تصحیح شد و در ایران به چاپ رسید و گفتند که در کابل نیز آن را به چاپ مجدد رسانیدند.

موضوعات زیاد درین کتاب اندر باب سیستان ذکر شده است، شاهان، سپاهیان و سپهسالاران زیاد از قرار معلومات کتاب متذکره و کتب دیگر موجود می باشد.

اگر از روی حق بنگریم یعقوب لیث صفاری اصلا عیاری بود که از آن طریق به امارت رسید و او مرد عادی نبود، وی احساس خراسانیگری و سیستانیگری داشت، مکاتیب را از خالص عربی، بزبان فارسی نظر داد و تا حدی زیاد این مامول عملی گردید.

اگر در باره عیاران دیگر سیستان ذکر نمائیم، به طوالت کلام مواجه می شویم، ولی به هر صورتیکه می باید، باید از عیاران بزرگ سیستانی که نظیرش اندر میان

مردمان آن دوران کم بود یاد آور شویم، که یکی از آن مبارزین بزرگ، آن عیار کم مانند، آن شجاع و متهور عبارت بود از حمزه سیستانی.

حمزه سیستانی نه تنها یک مرد آهنین بود، بلکه از نگاه فکری و معنوی مقام والا داشت و در جمله علمای وقت بشمار می رفت، وی با آنکه مصروف سپری کردن حیات عادی بود، وقتی متوجه شد که یکی از اعمال دولت عباسی از دین تخطی کرد و حمزه به مقابل وی از حربه دین کار گرفت، مگر به حمزه تن در نداد، و در صدد کشتن او شد ولی حمزه که چون مانند شیر غران بجز از خدا از کسی نمی ترسید، به مقابل او چنان شجاعانه شورید که وی را به قتل رسانید و از آن پس حمزه بود و دستگاه های خلافت عباسی.

حمزه در نسب به گفته حبیبی بمانند اکثر سیستانی های تورک، هزاره بود، هنوز هم تورکان هزاره افغانستان دعوی بر سر سیستانی ها دارند که می گویند آنها قوموهایشان می باشند، و ما هم با ایشان توافق داریم و در سطور آینده در آن باره بحث خواهد شد.

«طبری و ابن اثیر نام پدر حمزه را اترک و آغاز خروج او را (۱۷۹ هجری) نوشته اند که طبری او را شاری هم می خواند، و از این معلوم است که وی منسوب به خاندان شاران غرستان بود. ... در ماخذ عربی اترک». (ص ۳۵۱ تاریخ افغانستان).

اینکه نام پدر او تورک یا اترک است ما چندان توجه نمی نمائیم، ولی از اینکه وی از تخمه شاران است، متعلق به تورکان هزاره و از بقایای کوشان و یفتل است که درین مجموعه در باره آنها بحث صورت یافت و استاد حبیبی نیز اشارات زیادی درین باره کرده است، همچنان او می گوید: «و پادشاه را رتبیل گویند و همچنین که پادشاه سیستان را شار گویند». (ص ۲۰ مجمع الانساب) و شبانگاره یی باز می

گوید: با مملکت غرجستان پرداخت و ملک غرجستان را شار گویند آنکس که ملک شد گویند شار شد (ص ۵۲ مجمع الانساب) نامهای سجستان شاه و رتبیل سیستان هم آمده است.

همین اکنون در جنوب ایران قومی موجود است که در بهادری و توره گی و غیرت شهره آفاق دارند، و نام شان است سگک وند، و به این نام کدام اعتراضی نیست و مردم از آن استقبال می نمایند. و هیچ کس از آن کلمه ایکه سگک حیوان باشد به مفهوم آن ارتباط نمی دهد و شاید طوریکه گفته آمد این کلمه به مفهوم کلمه فارسی نمی باشد و غالباً کلمه مذکور از کلمات تورک و مغول و ختایی و لا چینی باشد و بدون تردید که این کلمه به سگک فارسی ارتباطی ندارد و اولتر از همه اینکه اصل کلمه به شکل سگزر آمده است که شاید به اثر تکرار آسانی تلفظ مذکور به سگک مبدل شده باشد.

نا گفته نباید گذاشت که بسی لغاتیکه در یک زبان یک معنی می رساند، بزبان دیگر به معنی دیگر استعمال می گردد و ما از این لغات صدها مثال داریم. از اینکه گفته شد که اصل کلمه به شکل سگزر و ساگر آمده، یک تحلیل خیلی قوی می باشد، و در تلفظات حرف حذف گردیده است، به مصداق قول خود شاعری را می شناسم بنام محمد بن وصیف سگزی که شعر بسیار معروف را سروده است:

به لکان آمد زنبیل ولی خورده به لنگ
لتره شد لشکر زنبیل و هبا کشت کنام

شاعر که سگزی تخلص خویش را آورده به لغت پشتو که سگ زی باشد تعلقی ندارد و این کلمه در لغت تورکی بصورت یا در ختم آن تلفظ نمی شود، و تقریباً به های غیر ملفوظ تلفظ می گردد.

همچنان از روی بیت بالا دانسته می شود که این بیت بدوران زنبیل ها سروده شده است و رتبیل و زنبیل ها همانا هم قبیله گان می باشد، همین گونه زمانیکه فرخی سیستانی را به عمید اسعد چغانی معرفی می کنند می گویند که دستار سگزی به سر داشت. ملک الشعرا بهار در تاریخ سیستان می فرماید که رتبیل لقب پادشاهان کابل و سیستان و رخج بوده است.

حالا اندکی توجه خویش را به اصل و نسب مردمان سیستان یا سگستان و یا سگزستان معطوف کرده و چند کلمه را از روی نسخه اصلی استاد برهان الدین نامق می نویسم: او از قول رنه گروسه می گوید:

«قرار معلوم یوچی ها در منطقه کان سو در سده دوم پیش از میلاد میزیسته اند که وطن اصلی ایشان می باشد، کلمه کان سو به زبان تورکی به مفهوم مخرج آب یا منبع آب و یا به عباره دیگر جاییکه آب فراوان باشد، استعمال می گردد، ویراستار».

یوچه ها یا یوچی ها را چینی ها به همین نام می شناسند، یوچی ها در اطراف ۱۶۰ قبل از میلاد که همزمان با سلطنت آخرین پادشاه یونان، باختران یعنی اوکراتیدس به سواحل و کناره های بالا بین رود سیحون و جیحون می رسند و پسانها سلسله بزرگ کوشانی ها در افغانستان تشکیل می شوند، اولادهای همین یوچی ها است و همین یوچه ها عبارت از سیتی هایی می باشد که نسبت کوشان شاهان و یفتل شاهان به آن ها می رسد.

بعداً در آغاز سده دوازدهم میلادی امپراتوران سونگ چین برای دفع شرختی ها، تنگوزها را به یاری می خوانند، ولی نتیجه نمی دهد، بدنبال آنها سکها، درینجا کلمه سک به سکها دیده می شود، بسوی غرب و جنوب به حرکت و مهاجرت می آغازند، و در نواحی آسیای مرکزی و جنوب ان خراسان زمین پراکنده می شوند، سکها یکی از قبایل صحرا گرد بودند، و آنها به وسیله کوشانیها از سرزمین باکتریها، پارتها و اشکانیان هجوم می بردند، و بعدها از نواحی هند به دیره پنجاب و راجپوتها و کاتیاواد سکونت اختیار می کنند.

در خراسان زمین آن دوران در صفحات جنوبغربی و غرب استقامت می گزینند، کلمه یا واژه سیستان امروزی اصلاً سگستان بوده و اعراب آن را سجستان نوشته اند که اکنون و صدها سال پیش از امروز سیستان گفته ایم.

سگها که به وسیله کوشانی ها به جلو رانده می شوند، چندی بعد از هجوم و مهاجرت به غرب کوشانی ها در صحنه آمده و یک امپراتوری بزرگ را تشکیل می دهند، که حدود آن در جنوب تا بنارس و کوه های ویندهیا، در شمالشرق تا کاشغریار هند، یار کنت امروزی، و ختن در غرب تا مرزهای ایران و پارتها دولت اشکانیان می رسد، نویسنده علاوه می دارد که کوشانیان اصلاً از اتراک و مغول آمیخته اند.

در احیا الملوک در باره باشنده بودن مردمان تورک هزاره در سیستان چنین می آورد: در سال (۶۶۷ هجری) سلطان مظفرالدین حجاج از کرمان به سیستان رفت و یک سال در آنجا مقام کرد و بانکو دربان آنجا جنگید، سرکردگان آنها بنامهای امیر جارود دنقره و طغان یاد می شدند. (تاریخ تورکان افغانستان ص ۸۴).

حالا چند سخن دیگر در باره عظمت، شوکت، جلال و اهمیت سیستان از زبان مولف تاریخ سیستان آورده می شود، اسکندر رومی چون دارا بن داراب کشته شد و روشنگ دختر او بزنی کرد و قصد هند کرد به سیستان رفت و بر آن قلعه شد که کیخسرو بنا کرده بود، بر شمال قلعه سیستان و قلعه دیگرست بر جنوب که پس از آن اردشیر بابکان بنا کرد. و آنجا هفت روز بیود، و اسپهبد سیستان را بناوخت که او را خدمت بسیار کرد و پذیره او باز شد، پس بفرمود تا آنجا که دیدبان گاه قلعه بود، قلعه جداگانه کردند و روشنگ آنجا یله کرد تا از کار هند فارغ شد و باز آنجا آمد و آن قلعه تمام کرد... و آن این است که اکنون قلعه سیستان است. (ص ۱۰-۱۱).

ملك الشعرا بهار می فرماید، که اسکندر در نزد مورخین پارس قدیم و اسلامی به رومی معروفست و روم نام قدیم ترکیه امروزی است که حضرت خداوندگار بلخ را بنام رومی هم می گویند، و نام روشنگ در نوشته بالا همان رخشانه مشهور است که می گویند، وی از بلخ بود. بعضی مؤرخان رخشانه را سغدی میدانند و آنرا دوشیزه اسپهبد سغد می گویند.

بازهم در وصف سیستان: و دیگر که شهرست بذات خویش قائم که به هیچ شهری محتاج نیست که اگر کاروان گسسته گردد، همه چیز از نعمت های الوان و جامها بزرگوار و آنچه ملوک را و اهل مروت را باید همه اندر آن شهر یافته شود که بجای دیگر حاجت نیابد و زمستان میوه تر باشد هم چنانکه به تابستان سال تا سال... (ص ۱۲).

که در طبع هوا او موجود است که آنجا ناچار علماء بسیار باید که باشد و عامه سیستان علم دوست باید که باشد و مردمان آن مرد و زنان آن پاکیزه و باحمیت چنانچه آنان را به دیگری جای پاکیزگی یار نباشد هرچه از آن سجزی خالص باشد مگر آنکه نه از سیستان باشد. و اندر نهادش آن شهریست که هیچ دشمنی قصد آن نکرد و نکند که نه مخدول و مذموم باز گردد. اگر خود باز گردد یا نه هلاک شود و دیگر که اندر عالم معروفست که زمین نیست بهتر از زمین سیستان و به هیچ جای گوشت حیوان خوشتر از گوشت حیوان سیستان نباشد و... (ص ۱۳) گفته های از هزار وصف سیستان فقط نمونه آورده شد.

در نتیجه مفاهیم بالا به این مطلب وصل می شویم که در سیستان امروزی و یا دیروزی مردمان تورک هزاره سکونت دارند، و طوریکه گفته شد، اصلا از طائفه یوچی ها می باشند که در سیستان جابجای شده اند، در تعبیرات مورخین بسی مسائل دیگر درج می باشد که هرکس بزعم خویش تعبیرها و ریشه ها می کشد، که هر کدام آنها اختیار خویش دارند.

عبدالعلی مزاری یکی از رهبران فولادین عزم تورکهای هزاره که به ایران تحصیل نموده بود، و با ایرانی ها مخالفت زیاد داشت، می گفت، که سیستانی ها تورک های هزاره می باشند.

بلخ

بلخ را به نسبتی به این رساله شامل ساختم که این نگارنده یک زمانی بلخ را مرکز تورکستان صغیر یا تورکستان افغانستان که درین اواخر به روی اغراض آن را صفحات شمال نامگذاری کرده اند، یاد کرده بودم.

یکی از نویسندگان می گفت همه را به خود بگیرد، فرق ندارد مگر که بلخ را به هیچ کس ما نخواهیم داد. این بزرگواران نمی دانست که همه جا از اوست و بلخ هم، همچنانکه همه جا از من است و بلخ هم، این مطالعات تحقیقی فقط برای آگاهی و رفع تشویش ها و دعوت کردن متعصین به حقیقت هاست.

بلخ، بخارا، فرخار، تخار، خاروغ و خندود کلماتی می باشند که دارای حرف خ هستند و همه در صفحات شمال موقعیت دارند. خاروغ و خندود در واخان است و خندود کلمه تورکی بوده و هر یک از نگاه مولف لغات الترك محمود کاشغری معنی های خاص دارند، اما فرخار و بخارا بزبان تورکی اویغوری به دو بت معروف منسوب اند، چنانچه در کتاب خراسان بزرگ آمده، نام بخارا در ابتدا بصورت بخر بوده است و بخر واژه ای تورکی - مغولی است که در برابر واژه سانسکریتی مهاره یا وهاره قرار دارد و معنی این واژه صومعه یا دیر است. البته این معنی به لغت مغان است و به لغت بت پرستان ایغور و ختای نزدیک است که معابد خود را که موضع بتان است بخار گویند. (ص ۴۲ خراسان بزرگ و او از دائره و کتاب بخاری ریچارد فرای)

اگر بعضی نویسندگان و مورخین کلمه فارسی تخاری و یا فارسی تاجیکی تخاری را می نویسند شاید منظور از زبان تاجیکی اصلی باشد که یک اقلیت کوچک در چاه آب و دیگر ورسج و البته بعضی زوایای کوچک و لایات مذکور بدان زبان تکلم می نمودند. معنی اصلی تخار که اصل آن کلمه تورکی ختنی است به معنی سر سفید و اقسقال یا خان می باشد، چنانچه در کتاب تاجیکان چین می خوانیم: کلمه تخار از زبان تبتی باقی مانده است که معنی سر سفید را دارد (ص ۵۱ تاجیکان) و واخان را در گذشته هاقلز چوپان می گفتند که خود واژه ترکی است. و زبان تخاری که میگویند در حقیقت زبان تورکی تخاری می باشد و نه زبان دیگر، چنانچه دیده شد آنچه را که درباره اقوام شرح دادیم، تخار از آغاز تا انجام مربوط به اقوام تورک های تخاری یا ختایی بود.

اما در خصوص بلخ:

بلخ چون بسیار قدیم است، از آن رو محققین و مؤرخین اسم آن را به اشکال مختلف نوشته اند، گویا در هر دوره و یا در هر نوشته دانشمندان به خاطر وصف بلخ نامهای زیبا را به آن نسبت داده اند.

تعدادی از این نامها چنین آمده است: بلخ بامی، بلخ گزین، ام البلاد، بلخ الحسنا، مروارید شرق، بلخ بهی، دارالفقاهه، قبه الاسلام، هزار شهر، بابل دوم، ام القراء، معشوقه، مرجیاباد، دارالاجتهاد، بلخ درخشان، بلخ شهر نوذاک، بلخ شهر نوید، بلخ شهر نوشاد! نوذاک نوشاد؛ بلخ زیبا و ...

مرحبا ای «بلخ بامی» همزه باد بهار از در نوشاد رفتی یا ز باغ نوبهار
 نوبهار بلخ را در چشم من قیمت نماند تا بهار گوزگانان پیش من بگشاد یار
 * * *

به «بلخ گزین» شد بدان نوبهار که یزدان پرستان آن روزگار
 مر آن خانه را داشتندی چنان که مرمکه را این زمان تازیان

انوری در وصف بلخ چنین میفرماید:

ای مسلمانان فغان از دور چرخ چنبری
 وز نفاق تیر و قصد ماه و کید مشتری
 قبه الاسلام را هجوای مسلمانان که گفت
 حاش الله بالله ار گوید خیبری
 آسمان ار طفل بودی بلخ کردی دایگیش
 مکه داند کرد معمور جهان را مادری
 افتخار خاندان مصطفی در بلخ و من
 کرده هم سلمانی اندر خدمتش هم بوذری
 خاک پاک اهل بلخم کز مقام شهرشان
 هست بر اقران خویشم همسری و سروری
 حبذا تاریخ این انشاء که فرمانده به بلخ
 رایت طغرل تگینی بود و رای ناصری

در قسمت عظمت و موقف بلخ در میان شهر های تورکستان و خراسان بیشتر از
 شمار ستاره های آسمان گفته شده است و اگر مقام بلخ را با مدنیت آن درین رساله

بنویسیم بیش از یک سال رادر بر خواهد گرفت که ما آنرا نیمه تکمیل نمائیم و درین رساله از آن صرف نظر میکنیم و تنها معنی و وجه تسمیه و باشندگان آن را طور مؤجز بکلمات چندی ارایه میداریم.

بلخ یکی از مراکز عمده ترکستان است. در جغرافیای کنونی شرق علاوه از قسمت های اروپای خاک فعلیه روسیه که ملیونها باشندگان تورک در آن وجود دارند، و جزیره قرم که بنام کریمیا خوانده شده و خانات عمده تاتارها میزیستند و روسها بوقت قدرت شان آنها را از آنجا کشیدند و تورکیه کنونی با تورکان بلغار، تورکان ارمن و تورکان آذربایجان (که منحصت مملکت مستقل حیات بسر میبرند) و تورکان عراق و جرمنی وغیره جایها در مقامهای خود حیات بسر میبرند. ما در ساحه آسیای مرکزی و ترکستان قدیم که توران هم گفته میشود، سه ترکستان داریم: ترکستان شرقی که تاریخ آنرا درین مقاله زیاد نوشتیم این ترکستان اکنون مربوط خاک چین شده است و ازینکه بر سر آنها چه وقایع آمده است خواننده گرامی را به خواندن کتاب «در تاریخهای سرخ» تألیفی خلیل احمد حامدی چاپ لاهور رجعت میدهم و شرح آن درینجا گنجایش ندارد و کتابهای دیگری بمانند «شرقی ترکستان تاریخی» وغیره. را نیز خواننده گان و علاقه مندان می توانند مطالعه کنند.

ترکستان دیگر با اسم ترکستان جنوبی میباشد که بعضی از مؤرخین ترکستان افغانستان را مربوط آن میدانند و لی اکثرأ ترکستان افغانستان را بخاطر عظمت تاریخی بلخ و داشتن تاریخ کهن بنام ترکستان صغیر یاد نموده اند. بهر صورت ترکستان جنوبی در سابق بمعنای ممالک قزاقستان، قرغزستان، خاک فعلیه تاجیکستان (در آن وقتها مملکتی به این نام وجود نداشت) تا جنگ جهانی دوم

تاجیکستان یکی از ولایات اوزبیکستان بود و بعد از پیروزی شوروی در جنگ جهان دوم بنابر پالیسی همان وقت، تاجیکستان بر اساس تصمیم جوزوف استالین از بدنه خاک اوزبیکستان جدا شده و جمهوری علاحیده در تشکیل فیدراسیون شوروی ایجاد گردید. (ویراستار). ترکمنستان، یاقوتستان، باشقرستان، قره قلیاقتان، تاتارستان، داغستان، قفقازستان و مناطق خورد و ریزه دیگر بود که جمله در وقت بقدرت رسیدن روسها بخاک شوروی داخل و بنامهای بالا بخاطر تضعیف ساختن قدرت تورک مسمی گردیدند.

کلمات آسیای مرکزی، ماوراءالنهر، فرارود وغیره نامهای مییاشد که بعد از نفوذ اعراب و اسلام آورده شده است. هنگام نفوذ اعراب حتی نامهای شهرها تغییر داده شد مثلاً «ترمذ» که نام قدیم تورکی آن «پته کیسر» بود و صدهای دیگر.

تورکستان سوم را ما در تواریخ و اسناد قدیم تورکستان صغیر میخوانیم با آنکه دو تورکستان قدیم و ممالک دیگر تورکها قدامت و شهرت جهان شمول دارند، اما تورکستان صغیر که نامهای پایتختش «بلخ» را در سطور بالا ذکر کردیم، از پر اهمیت بودن آن است.

کلمه بلخ ریشه تورکی دارد و از لغات تورک است، استاد حسین یمین در جمله توجیحات شان به تایید گفته بالا چنین میاورد: «پروفیسور و امبری در وجه تسمیه بلخ میگوید: که واژه بلخ ریشه مغولی، ترکی داشته و اصلاً بالق (بالیغ) که به معنی شهر است، چنانچه در حوزه سینکیانگ چین شهرهای با جز پساوندی (بالیغ) وجود دارد، مثلاً خان بالیغ وغیره». (ص ۱۷۰ افغانستان تاریخی).

«در بعضی از ولایات روسیه فدراتیف مانند والگاگراد و آسترخان که از قدیمها جای بود وباش تورکهای تاتار، باشقیرد ویا قراقالپاق که بوده که برای امروز نیز

محلات و یا شهرهای نامگذاری شده توسط این مردمان تورک به جا مانده است که در میان آنها شهرهای به اسم (بالیق لی) و یا (بالیق) دیده میشود که البته تلفظ این نامها به مرور زمان تا حدودی دگرگون شده است مانند کلمات (بالیق لی) و (بالیق) که روسها میگویند (بالاکلی) و (بالک) که این کلمات دگرگون شده به زبان روسی کدام مفهوم و معنی را افاده نمیکند. ویراستار».

البته ازینکه تورکی همه بصورت کل یک زبان میباشد و کلمه بالیغ بدون تکلیف به بلخ می آید، تردیدی وجود ندارد و ما ارتباط تورکان بلخ را با تورکان ختای و لاجین در صفحات این رساله آوردیم. و نیز ارتباط تورک های بلخی را با تورکان ختای چین درسالهای قبل چنین میاوریم: «در اواخر سال (۵۴۸ هـ ق) ترکان غز که در اطراف بلخ ساکن بودند به سبب ستم کاری عمال سنجر سر بشورش برداشتند»، هم چنین آورده اند که «عده یی از ختائیان برای کسب دولت و ثروت رو به غرب نهادند و عازم شمال (تاریم) شدند و در آنجا تورکان اویغوری تورفان و بیش بالیغ و (کوچا) ریاست و سیادت آنها را شناختند و سر به اطاعت فرود آوردند». (ص ۲۷۶ امپراتوری) و کلمه کوچا به کوشان ارتباط دارد.

در کتاب «تاریخ علمای بلخ» جلد اول درباره وجه تسمیه «بلخ» که از کتاب «تاریخ بخارا» استفاده نموده اند چنین میآورند «واژه بلخ از ماده بلخ و یا بالی گرفته شده است، چون شهر و پایتخت سلاطین ترک را بلخ و بالی و یا بلخ می گفته اند مانند خان بالی و خان بلخ و یا خان بلخ». (ص ۱۷).

بلخ و تورک در تاریخ باهم متلازم میباشند و طوریکه گفته آمد تاریخ بلخ بسیار کهن و قدیم است مثلاً درین سطر قدامت و اهمیت بلخ را مورخین اینگونه میاورد: مفتی محمد بلخی در مجمع الغرائب آورده است «بلخ دوم شهری است که در روی زمین توسط قابیل بن آدم بنا شد...» واعظ بلخی در کتاب فضایل بلخ می نویسد: «.... بانی شهر بلخ طبع است و برخی از محققان عقیده دارند که بامی ملکه از قوم عادباین بلخ و بامیان است ازین جهت آنرا بلخ با می خوانده اند....». جوزجانی در طبقات ناصری نقل میکند: «افراسیاب از فرزندان توربن فریدون از جیحون گذشت، تخت گاه بلخ را ساخت و خراسان و عراق را گرفت» (بعد از مقابله با اصل منابع از تاریخ علمای بلخ گرفته شد).

در قسمت بلخ زیاده تر از کلمات فوق درین رساله آورده نمیشود و بنقل از داستان فولکوری بلخیان خلاصه داستان را اینچنین میخوانیم که جهت تفریح خوانندگان باشد:

پادشاهی در زمانه های بسیار، بسیار قدیم در بلخ بود، برای او قلعه بزرگ ساختند، تصادفا گوشه یی از قلعه فروریخت و پادشاه بر معماران بر آشفت، رئیس معمار باشیان را خواست و زیر سوال گرفت وی گناه را به معمار انداخت، معمار گناه را به گلکار انداخت، گلکار گناه را به سقاء انداخت، سقاء گناه را به کسیکه آب و گل را مخلوط مینمود انداخت، وی گناه را بگردن نجار انداخت، و.... وقتیکه به آخرین نفر میرسد پادشاه او را در محضر عام حاضر میسازد و امر مینماید که او را برملا

عام بدار بیاویزند، پادشاه به قاضی میگویند که وی امر عملیه بدار کشیدن را انجام دهد، قاضی هوشیار که از دست پادشاه جبرها دیده بود یکدم چشمان خود را پت نموده دست هایش را بطرف آسمان بلند مینماید، پادشاه قضیه را می پرسد، قاضی میگوید که از آسمان بوی الهام آمده که اگر هرکس در همین لحظه بدار کشیده شود به جنت میرود لذا من خواهش میکنم که اگر مرا به عوض این گنهگار بیاویزند تا به جنت بروم، پادشاه حریص و جاه طلب درینجا میگوید که چرا خود من به جنت نروم که تو بروی، فوراً خودش به پایه دار میرود و امر می نماید که گنهکار را پائین کنند و خودش را بدار بکشند و به همین طور از شر پادشاه بی تمیز مردم خلاص میشود.

از گفته های بالا به این نتیجه میرسیم که تورکان در بلخ بامی قدیمترین میباشند و طوریکه در دیگر صفحات متذکر شدیم که تورک های تورکستان صغیر که مرکز اعلی آن بلخ گزین است از ازمینه قدیم تشریف داشتند به همان شکلیکه قدامت بلخ را ثابت کردیم، قدامت تورک به عین وقت است که تورکان خود آن شهر را بمانند افراسیاب بنا نهاده اند.

اما به هیچ صورت وجدان اجازه نمیدهد که وجود و قدامت تاجیک را از بلخ بامی که آنها نیز ازباشنده گان قدیم و اصیل بلخ میباشند از قلم انداخته شود. از همین جاست که تورک و تاجیک باهم در یک ردیف ذکر شده اند و جدا کنندگان این قوم از تورک ها بصورت قطع منفور و مردود میباشند.

تخارها

توخارها قومی از اقوام تورک بوده و در جمله عروق تورکها بشمار می آیند، هم چنان تخار (توخار) نام یکی از خوانین قدیم تورک می باشد. تخار، فرخار و بخارا، طوریکه گفته آمد در حقیقت با آنکه از اقوام تورک می باشند. ولی بزبان اویغوری اینها سه معبد مشهور بودند به اسمای مذکور که به آنها نسبت داده شده است، بعدها در تلفظات آن خصوصاً در مفرس، شکل کنونی را گرفته اند ورنه «توخار، فورخار و بوخار» بودند.

در متن کتاب از طائفه تورک توخار یاد دهانیها زیاد کردیم و گفتیم که تخار یکی از مراکز عمده و مهم تورک نشین می باشد و در سطور پائین از زبان بزرگان تاریخ نیز توخاریها را تورک و زبان توخاری را که توخاری تورکی می باشد تثبیت نمودیم.

هم چنان زبان توخاری را در جمله زبانهای آلتایی و یا آلتائیک آورده اند. و اینست یک اندازه معلومات از زبان مؤرخین در خصوص توخارها.

در کتاب «تاریخ ایران و ممالک همجوار آن از زمان اسکندر تا انقراض اشکانیان» چنین مفاد بدست می آید: «اینکه تخاریها و یوچیهای بزرگ هر دو قوم واحدی بودند شک نمیتوان کرد(....) نظیر این اختلاف اسم طبقات نزد قبایل تورک به وفور تمام دیده می شود(....) بنابراین از مجموعه گفته ها چنین بر می آید که آسیانی،

آسیی یاتی و یوچی همه و همه کوشش هایی هستند، برای ذکر اسم گروه از تخاری ها که حکومت را در دست داشته اند و ظاهر چنین است. تلفظ این اسم بسیار مشکل بوده است». (ص ۹۵)

چون گفته آمد که یوچی ها و تخارها هردو یک قوم می باشند، در کتاب «تمدن ایران» چنین می خوانیم:

«یوچی ها دسته ای از تورکان آسیای میانه بودند که از فشار هون ها ساکنان شانرا ترک گفته و بسوی مغرب رانده شدند. و با رسیدن به مغرب به نوبه خود پادشاهی یونانی و باختری بدرون هند راندند. درین هنگام است که می بینیم سکاها در شمال در نگیانا مستقر شده و با ولایات مزبور نام (سکستانه) اکنون (سجستان، سیستان) آورده اند». (ص ۱۲۲)

در کتاب امپراتوری صحرا نوردان آمده است:

«نام یوچی ها با این شکل و حالت از نویسندگان چینی و با رسم الخط آنها بما رسیده است (آقای گوستا و هالون معتقد است که در لغت چینی فعلی یک تلفظ قدیمی (Zgudja) زگوجا نهفته است و آن همان اسم (سیت) میباشد که به آشوری اشکازی میگفتند (Ashkuzai)».

ولی مدت هاست که بسیاری از خاورشناسان پیشنهاد میکنند که اینها را باید با «تخارها» یک دانست. مؤرخین یونانی تخارها را بخوبی می شناخته اند، زیرا در قرن دوم قبل از میلاد آنها از تورکستان مهاجرت کردند و به باختران رفتند و از این گذشته همان مؤرخین یونانی این یوچی ها را با تخارها و سیت «سکاها» یکی میدانند و این اسامی را نماینده یک ملت منتهی در دو دوران مختلف قلمداد

میکنند (...). از طرف دیگر استرابون بین مللیکه باختران را از یونانیان گرفتند نام ملتی را بنام «تخار» ذکر میکنند و این نکته وقتی از طرف استرابون ذکر می شود که در همان موقع مؤرخین چینی هجرت یوچی ها و رسیدن آنها را به سرحدات تا هیا (باختران) اعلام میدادند. این اطلاعیکه از منابع مختلف یک نوع موازات تشکیل داده است به نظر دلیل موجه ایست برای تأیید نظر آنهائیکه یوچی ها را که سالنامه نویسان چینی نوشته اند همان تخارهای بدانند که مؤرخین یونانی معرفی کرده اند. در حدود العالم آمده «تخارستان ناحیتی است (...). و جای تورکان خلیج می باشد و از این ناحیت اسب خیزد و گوسفند و غله بسیار و میوه های گوناگون» جواهر لعل نهر و در کتاب خود به ترجمه محمود تفضلی درباره سکاها چنین یاد آور می شود:

سکاها یکی از قبایل تورک های صحرا گرد بوده اند و آنها بوسیله یک قبیله وایل بزرگی دیگر که کوشان ها نام داشتند از سرزمین ها به چراگاهای خودشان رانده شده بودند.... ما مردم شمالی هند به همان اندازه ای که اولادهای آریایی هستیم، از اولادان آن قبایل نیز بشمار می آئیم مخصوصاً مردم دلبر و خوش سیمای راجپوت و اهالی جسور و پرتاقت کاتیا واد، اولاد و اعقاب مستقیم آن مردمان (سکاها) میباشند: کوشانی ها اصلاً از نژاد مغول می باشند.

در کتاب تاریخ ایران گولد شمیت می آورد که:

scythem درینجا گویا نخستین اثر ظهور قوم تورک نژاد در صحنه تاریخ بدست آمده باشد زیرا از کار تاسیس برادر پادشاهیکه طبق گفته کورتیوس در کتاب هفتم

بخش هفتم بر سکا‌های آنطرف سیر دریا فرمان میراند. ممکن است همان قارداشی تورکی یعنی «برادرش» باشد که لفظ «داس» می آید و «تاش» صورت قدیمی تر آن بشمار می آید. و در سطور بالا به صراحت فهمیده می شود، که یوچی ها، تورک و سکاها و یا مردم سجستان و یا سیستان با آنها هم قبیله و هم نژاد اند.

مرحوم ملک الشعرا بهار که مرد بزرگ و حق نویس می باشد، کتاب «اعتماد السلطنه» را که یک تاریخ بسیار مؤثق است، به صدق و حقیقت آن تأیید میدارد و میگوید که اعتماد السلطنه یگانه کسی است که زیر تاثیر حکام نرفته و آنچه که حقیقت داشته نوشته است. و ما در کتاب اعتماد السلطنه این جمله را میخوانیم: «اشکانیان ایرانی نبوده بلکه تورانی اند» و البته گفته های اعتماد السلطنه را علمای تاریخ معاصر قاطعانه تأیید مینمایند.

در صفحه شش کتاب «قوم کهن...» به نوشته رقیه بهزادی در صفحه ۱۶۲ چنین

مفهوم بدست می آوریم که:

«ابوریحان بیرونی آنها را کوشانی بازماندگان یک قبیله تورک بنام شاهیا واصل آن را تبتی میداند و میگوید که نخستین فرد این قوم Barhtain برهت توکین، وی یاد آور می شود که جامه های بسبک تورکان می پوشیدند و قبای کوتاه از جلو باز بوده به تن میکردند و کلاهی بر سر می نهادند چکمه بر پا داشتند».



فهرست ماخذ:

۱. اکبرنامه، علامه ابولفضل علامی، کتاب پبلشینگ هاوس، دهلی
۲. مجمع الانساب، شبانکاره ای، تهران ۱۳۶۳ هجری شمسی
۳. زین الاخبار (تاریخ گردیزی) عبدالحی بن ضحاک گردیزی، تصحیح استاد حبیبی تهران ۱۳۶۳ هجری شمسی
۴. افغانستان، لوی دوپری، نیوجرسی ۱۹۷۳
۵. تاریخ و زبان در افغانستان مایل هروی، تهران ۱۳۷۱ هـ ش
۶. اخبار آل برمک محمد بن حسین بن عمر هروی، بکوشش مایل هروی، کابل ۱۳۶۱ هـ ش
۷. خراسان، م غبار، کابل ۱۹۹۸ م
۸. بخارا، ریچارد فرای، ترجمه محمودی ایران ۱۳۶۵ هـ ش
۹. مفاخر بلخ، مولوی محمد حنیف، حنیف بلخی، پشاور، ۱۳۷۹ هـ ش
۱۰. بخش بلخ (تاریخ بحرالاسرار) محمود بن امیر ولی کتابدار، به تصحیح، تعلیق مایل هروی کابل ۱۳۶۰
۱۱. چگونگی اتیلای نظام قبیله سالاری، پوهاند جلال الدین صدیقی، کابل ۱۳۶۲ هـ ش
۱۲. مجلات آریانا برون مرزی، مدیر مسؤل پوهاند رهین سویدن....
۱۳. نظام اجتماعی مغول، ولادیمیرتسف، ترجمه شیرین بیانی، شرکت انتشارات علمی فرهنگ ایران ۱۳۶۵ هـ ش
۱۴. تاریخ افغانستان بعد از اسلام، عبدالحی حبیبی، تهران ۱۳۶۷ هـ ش

۱۵. امپراتوری صحرانوردان، رنه گروسه، ترجمه عبدالحسین میکده، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی ایران ۱۳۶۸ هـ ش
۱۶. فضایل بلخ، عبدالله حسین حسین بلخی، تصحیح و تحشیه پوهاند عبدالحی حبیبی، بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۵۰ هـ ش
۱۷. تورکان افغانستان، برهان الدین نامق، ناچاپ
۱۸. حدود العالم، مقدمه بار تولد، حواشی مینورسکی، ترجمه میر حسین شاه، کابل ۱۳۴۲ هـ ش
۱۹. کابل قدیم محمد آصف آهنگ، پشاور ۱۳۸۴ هـ ش
۲۰. طبقات ناصری، منهاج سراج، تعلیق و تحشیه پوهاند عبدالحی حبیبی، تهران ۱۳۶۶ هـ ش
۲۱. ترکستان نامه، جلد اول و دوم، نویسنده بار تولد مترجم کریم کشاورز، ایران ۱۳۶۶ هـ ش
۲۲. تواریخ خورشید جهان، شیر محمد خان صاحب گنداپور ابراهیم زایی، پاکستان ۱۳۱۱ هـ ش
۲۳. غزنویان متاخر، ادموند باسورث، مترجم عبدالوهاب فنایی، کابل ۱۳۶۷ هـ
۲۴. افغانستان در پنج قرن اخیر، میر محمد صدیق فرهنگ، پشاور ۱۳۶۷ هـ
۲۵. در تاریکی های سرخ، خلیل احمد حامدی، لاهور، ۱۳۶۰ (۱۹۸۱)
۲۶. افغانستان در مسیر تاریخ، میر غلام محمد غبار، تهران
۲۷. سیاست و اقتصاد عصر صفوی، محمد ابراهیم باستانی پاریزی، تهران ۱۳۵۷ هـ ش

۲۸. تاریخ ملی هزاره، تیمور خانوف، مترجم عزیز طغیان، چاپخانه اسماعلیان،
۱۳۷۲ هجری

۲۹. هزاره ها و هزارستان، میتلند، مترجم محمد اکرم گیزابی چاپ فروردین
۱۳۷۶ هجری

۳۰. پژوهش در تاریخ هزاره ها، حسین علی یزدانی (حاج کاظم) چاپ دوم،
مشهد مقدس، ۱۳۷۲ هجری

۳۱. اشک خراسان، داکتر سید مخدوم رهین، سرطان ۱۳۶۱ هـ ش

۳۲. هزاره کیست؟، عنایت الله شهرانی، آریانا برون مرزی ۱۳۸۲ هـ سویدن

۳۳. منم تیمور جهانکشا، مارسل بریون، ترجمه ذبیح الله منصوری، تهران ۱۳۶۴ هـ

۳۴. کتاب سلطان نامه، تالیف سر دفتر مورخان محمد عباس شیروانی، ایران
چاپ سنگی

۳۵. تاریخ امپراتوری عثمانی، ترجمه میرزاذکی علی آبادی، ایران ۱۳۶۷ هجری

۳۶. سراج التواریخ، فیض محمد کاتب هزاره، کابل ۱۳۳۱ هجری

۳۷. تاریخ احمد شاهی، محمود الحسینی المنشی ابن ابراهیم الجامی، ناشر

یوسف نظری، کلن ۲۰۰۲ م

۳۸. فرهنگ غیاث الغات

۳۹. فرهنگ برهان قاطع

۴۰. فرهنگ عمید

۴۱. فرهنگ دهخدا

۴۲. پرمیلیان، پوهاند محمد محسن فرملی، پشاور ۱۹۹۸ م

۴۳. تاریخ غزنویان، کلیفورد ادموند باسورث، ترجمه انوشه، تهران (۲۵۳۶) تاریخ دوره شاهی ایرانیها)
۴۴. تاریخ بدخشان، میرزاسنگ محمد بدخشی، تصحیح و تحشیه داکتر منوچهر ستوده، چاپخانه میهن ایران ۱۳۶۷هجری
۴۵. خراسان بزرگ، داکتر احمد رنجبر، تهران ۱۳۶۳هجری
۴۶. افغانستان تاریخی، پروفیسور حسین یمین، پشاور ۱۳۸۰خورشیدی
۴۷. اوستا، داکتر عبد الاحمد جاوید، سویدن ۱۹۹۹م
۴۸. حیات و اوقات سلطان محمود غزنوی، داکتر محمد ناظم، پشاور ۱۳۷۶هـ
۴۹. تاریخ علمای بلخ جلد اول
۵۰. تاجیکان پیرامون اتنوگیز، یوسف شاه یعقوب شاه، دوشنبه ۱۹۹۲م
۵۱. تاجیکان، بابه خان غفوروف، دوشنبه ۱۹۹۷م
۵۲. سلطنت افغانها در هند، اقتدار حسین صدیقی، مترجم امین، پشاور ۱۹۹۰م
۵۳. تاجیکان در مسیر تاریخ، میرزا شکور زاده، چاپخانه شرکت نیرو ایران ۱۳۷۳ خورشیدی
۵۴. شعرای بلخ، ابوالاسفار علی محمد بلخی، پشاور
۵۵. جغرافیای تاریخی افغانستان، پوهاند عبدالحی حبیبی، پشاور ۱۳۷۶ هـ ش
۵۶. ترکستان در تاریخ، اراز محمد سارلی، تهران، ۱۳۶۴هـ ش
۵۷. خواجه رشید الدین فضل الله، جامع التواریخ، تهران چاپخانه کیهان ۱۳۳۸ هـ
۵۸. تاریخ سیاسی و نظامی دودمان غوری، مهدی روشن ضمیر، ایران انتشارات دانشگاه ملی
۵۹. خاطرات دودمان تورک، ابوالاسفار محمد علی بلخی، پشاور ۱۳۸۶م

۶۰. اورته آسیا تاریخی، سید مبشر سلیمان کاسانی، الطائف، ۱۴۱۵ الهجری
۶۱. مرزهای همزیستی زبانها، عنایت الله شهرانی، نیویارک ۱۹۹۷م
۶۲. مختصر المنقول در تاریخ هزاره و مغول، علامه محمد افضل بن وطن داد
ارزگانی، چاپخانه فروردین
۶۳. نخستین کتاب درباره جنبش مشروطه خواهی در افغانستان، پروفیسور سید
سعدالدین هاشمی، ایران ۲۰۰۴م
۶۴. جنبش مشروطه خواهی در افغانستان، پروفیسور سید سعد الدین هاشمی،
سویدن ۱۳۸۰هجری
۶۵. شگوفایی هرات در عصر تیموریان، داکتر عبدالحکیم طیبی، پشاور ۱۹۸۵م
۶۶. تاریخ میمنه، جانتن لی، مترجم عبدالوهاب فنایی، کابل ۱۳۶۹هجری
۶۷. شاه محمد ولی خان دروازی، عنایت الله شهرانی، پشاور ۱۳۸۵هجری
۶۸. تاریخ قطغن و بدخشان، برهان الدین کشککی، به تصحیح داکتر منوچهر
ستوده، ایران ۱۳۶۷هجری
۶۹. تاریخ بدخشان، میرزا سنگ محمد ارگوچی بدخشی، نسخه قلمی
۷۰. پسمنظر تاریخی سلاطین دهلی، پروفیسور داکتر قیام الدین راعی، مجله
آریانا برون مرزی، سال دوم، شماره سوم، سویدن ۱۹۹۹م
۷۱. دکتور عنایت الله شهرانی، آریانا برون مرزی، سال اول، شماره سوم، سویدن
۱۹۹۹م
۷۲. کوچ و بلوچ، پروفیسور داکتر احمد جاوید، آریانای برون مرزی، سال
ششم، شماره سوم و چهارم، ۱۳۸۳ شمسی

۷۳. خلیجها یا غلجایی ها، داکتر احمد جاوید، آریانای برون مرزی، سال ششم، شماره دوم سویدن، ۱۳۸۳ شمسی

۷۴. شرقی تورکستان تاریخی، محمد امین بوغرا، انقره ۱۹۸۹م (بزبان اویغوری)

۷۵. شورش کابل، منشی عبدالکریم

۷۶. پته خزانه فی المیزان، قلندر مومند، مترجم داکتر عبدالاحد وفا معصومی

۱۹۸۸م چاپ اول بزبان پشتو، واقع در پشاور

۷۷. تاریخ بیهقی، خواجه ابوالفضل بیهقی، به تصحیح داکتر علی اکبر فیاض،

کابل ۱۳۶۴هـ ش

۷۸. تاریخ جهان آراء، قاضی احمد غفاری قزوینی، از نشرات حافظ، تهران

۱۳۴۳هـ ش

۷۹. میراث ایران، سال اول شماره سوم، نیوجرسی، ۱۳۷۵هـ ش

۸۰. جنبش مشروطیت در افغانستان، عبدالحی حبیبی، پشاور ۱۳۶۴هـ ش

۸۱. بابرنامه و همایون نامه، تصنیف بابرشاه و گلبدن بیگم

۸۲. همکاری های دکتور فیض الله ایماق، آصف آهنگ، غلام سخی سخا،

اسحاق ثنا و سراج الدین سراج

۸۳. The great Moghuls, Bamby Gascoigne, London, ۱۹۷۱

۸۴. تاریخ ایران و ممالک همجوار آن از زمان اسکندر تا انقراض اشکانیان،

نویسنده الفرید قین گتش شمید، ترجمه کیکاوس جهاننداری.

۸۵. تهران، انتشارات ققنوس، ۱۳۸۳ هـ ش
۸۶. ایران و تمدن ایرانی، نویسنده کلمان هوار، ترجمه حسن انوشه. تهران
۸۷. نگاهی به تاریخ جهان، جواهر لال نهرو، ترجمه محمود تفضلی
۸۸. قوم کهن در آسیای مرکزی و فلات ایران، رقیه بهزادی
۸۹. سیری در تاریخ زبان و لهجه های تورکی، ایران، تهران
۹۰. قزلباش و هزاره در لابلای تاریخ افغانستان، تألیف احمد علی محبی، آلمان
۲۰۱۱ میلادی
۹۱. تاریخ تورکستان شرقی، مؤلف محمد امین بغرا به ترجمه برهان الدین نامق
(ترجمه دری آماده چاپ).



همکاران بخش تایپ و دیزاین



وحدت الله درخانی



سمیع الله نذیر شهرانی

www.enayatshahrani.com